

فصلنامه زنان شماره ۴۸، مهر ۱۳۹۸

Quarterly journal No. 48. October 2019

فصلنامه
زنان



سر سخن

تنها یک راه در مقابل زنان قرار دارد: سرنگونی انقلابی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی!

آیدا پایدار

۱۲ ■ گذری تاریخی بر پوشش زنان و سیر پیدایش حجاب!

اخگر فرزانه

۲۰ ■ رابطه جنبش زنان با سایر جنبش های اجتماعی

مهسا روژان

۲۴ ■ قتل زنان و شبکه پیچیده ناموس

لاله آزاد

۳۰ ■ زنان افغانستان اسیر سنت های ارتجاعی

هنگامه بهار

۳۲ ■ اذیت و آزار جنسی زنان، در اماکن عمومی

داستانی از پریسا

۳۴ ■ کوه روی دل

آندریا دورکین – برگردان: حنا مهاجر و سایه آذین

۳۵ ■ قساوت تجاوز و پسر همسایه

لیلا پرنیان

۳۸ ■ مبارزه تعرضی زنان علیه حجاب اجباری و تلاش های مذبحخانه یک رژیم زن ستیز!

بیانیه ها

بیانیه سازمان زنان هشت مارس
۴۲ ■ رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی قاتل «دخترآبی» را باید سرنگون کرد!

بیانیه ی مشترک سازمان زنان هشت مارس و کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی...
۴۳ ■ توده ای شدن مبارزه انقلابی راه را برای در هم شکستن درهای زندان و آزادی زندانیان سیاسی هموار می کند!

سازمان زنان هشت مارس - انگلستان
۴۵ ■ برای دفاع از زندانیان سیاسی از پای نمی نشینیم!

تصاویر برخی از فعالیت ها

■ به مناسبت ۳۱ امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران

■ گزارش آکسیون در حمایت از زندانیان سیاسی و کارگری در ایران - لندن

■ شرکت در تظاهرات ضد ترامپ - لندن

■ بیانیه مشترک سازمان زنان هشت مارس و کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی... - به زبان انگلیسی

همکاران این شماره

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریبا امیرخیزی

آیدا پایدار

طرح روی جلد

همکاری شما

نشریه را پربارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برایمان بفرستید!

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس برای ما ارسال نمایید. بی شک همکاری شما در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

ایمیل ما:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده ی نویسندگان آن است.

تنها يك راه در مقابل زنان قرار دارد

سرنگونی انقلابی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی!

چرا که هیچ گاه در برابر ستم و فشارهای رژیمی که پرچم ایدئولوژیکش با ماهیت زن ستیزانه اش مشخص می شود، تمکین نکرده است. زنان پیوسته در میدان مبارزه حضور داشته و مبارزات خود را به اشکال گوناگون، خود به خودی و یا متشکل، فردی و یا جمعی، مخفی و یا علنی ادامه داده اند. مبارزات زنان در چند سال اخیر وارد مرحله نوینی شده است و به خصوص مبارزه علیه حجاب اجباری جنبه توده ای تر و همگانی تری را به خود گرفته است. مبارزات زنان و به طور مشخص مبارزه علیه حجاب اجباری، به عنوان مرکز خشونت دولتی بر زنان، نقش و جایگاه مهمی را در مبارزات مردم علیه کلیت نظام زن ستیز ایفا می کند و در ضدیت با یک دولت تئوکراتیک نقشی استراتژیک دارد. پیشبرد این مبارزه تا کنون خصوصا از دیماه ۹۶ نشان داده است که هم نقش متحد کننده ای را در میان زنان به وسعت جامعه داراست و هم این که قلب رژیم دین مدار را به درستی نشانده رفته است. مبارزات دیرینه زنان و به خصوص تحول و جهش در مبارزه آنان علیه حجاب اجباری و به جان خریدن زندان و شکنجه و... همه نیروها را به موضع گیری وادار کرده است. بی جهت نیست که تمام سردمداران رژیم، نیروهای سرکوبگر و دستگاه قضایی همه و همه برای به زانو در آوردن زنان، برای این که از ادامه مبارزه علیه یکی از مهم ترین نمادهای این رژیم تئوکراتیک که با حجاب اجباری معنا می یابد، جلوگیری کنند، احکام سنگینی را برای زنان زندانی، زنانی که به طور جسورانه حجاب از سر برداشته اند، تعیین کرده اند. در سالیان درازی که جمهوری اسلامی با اسید، پونز، بازداشت، زندان تلاش کرد مبارزات علیه حجاب اجباری و سایر عرصه های ستم در جامعه را سرکوب و از زنان موجوداتی مطیع و فرمانبردار بسازد، کلیه امپریالیست ها و نیروهای وابسته به آنان لب از لب نکشودند و حتی بسیاری محافل وابسته به آنان تحت عنوان "احترام به فرهنگ جامعه" از آن حمایت کردند. اما امروزه با تغییر در اوضاع عینی جامعه و جهش مبارزات زنان، ناگهان حامیان زنان ایران از گوشه و کنار پدیدار گشته و در صدد هستند تا مبارزات آنان را با به پیش انداختن چند مهره رسوا و وابسته به خود، در خدمت به اهداف ارتجاعی و زن ستیزانه خود مصادره کنند. در اولین قدم حداکثر تلاش خود را به کار برده اند تا ایده انقلاب را از ذهن مردم و زنان به طور مشخص بزدايند. آن ها بارها و بارها تلاش کرده اند این تفکر

مبارزات اقشار مختلف جامعه از کارگران گرفته تا زنان، معلمان، دانشجویان، مال باختگان، بازنشستگان، معلولین، دست فروشان، فعالین محیط زیست و... هم چنان به اشکال گوناگون ادامه دارد. مردم ستم دیده به درستی عامل اصلی فقر و فلاکت خود را رژیم جمهوری اسلامی می دانند. چرا که عمل کرد یک رژیم به غایت ستم گر و استثمارگر را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند. مردم به چشم خود به گل نشستن اقتصاد، آوارگی میلیون ها توده زحمتکش روستایی، بی کاری خیل عظیمی از جوانان، بی کاری کارگران، خالی تر شدن هر چه بیشتر سفره محقر اکثریت مردم ستم دیده، تشدید استثمار، ستم و خشونت بی حد و حصر به زنان و ملیت ها و... را می بینند.

رژیم جمهوری اسلامی در طول چهل سال حکومت ننگینش هیچگاه تا این حد مشروعیتش را از دست نداده و توده های جان به لب رسیده هیچ گاه به این وسعت و بدون تردید و تزلزل سودای سرنگونی آن را در سر نپروانده بودند. تضاد هایی که به انزجار و تنفر مردم پا داده است، هر روز عمیق تر می شوند و رژیم جمهوری اسلامی عاجز از حل آن هاست. چرا که این تضادها حاصل و نتیجه کارکرد چنین نظام ستمگرانه و استثمارگری است. تغییر شرایط و التهاب جامعه و مبارزات اقشار مختلف مردم، همه نیروهای طبقاتی را به تکاپو انداخته است. از امپریالیست ها و نیروهای وابسته به آنان گرفته تا اصلاح طلبان به حاشیه رانده شده و... همه و همه در تلاشند تا در برابر این اوضاع نقشه و برنامه های خود را ارائه دهند تا این سیستم ستم و استثمار را تحت همین نام با کمی تغییر و یا حتی تحت نامی غیر اسلامی، حفظ کنند.

جناح های مختلف رژیم اگر چه در مقابل اعتراضات و مبارزات توده های مردم متحدند اما بر سر قدرت، منافع اقتصادی، چگونگی سرکوب مردم و تنظیم رابطه با امپریالیست های رنگارنگ تضادهای شان هر روز عمق بیشتری می یابد و توده های مردم به طور روز افزونی دریافته اند که این تضادها هیچ گونه ربطی به آنان و منافع شان ندارد و تکاپوی سردمداران رژیم تنها برای حفظ نظام متکی بر ستم و استثمارشان است.

در این میان جنبش زنان علیرغم افت و خیزش در طول چهل سال سلطنت فلاکت بار جمهوری اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

حجاب اجباری مرکز
خشونت دولتی علیه زنان



جمهوری اسلامی نمی‌خوایم، نمی‌خوایم"، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، و... اعلام کردند. زنان با لغو حجاب اجباری در امکان عمومی، که به عنوان پرچم سیاسی - ایدئولوژیک رژیم جمهوری اسلامی، به مدت ۴۰ سال بر بدن آنان گره خورده بود، مصافی عریان و آشتی ناپذیر را علیه رژیم دامن زدند. اگر فراخوان و خواست مبارزاتی زنان و به طور کلی توده های ستمدیده با آگاهی انقلابی عجین گردد می تواند فصل نوینی را نه تنها در تغییر سرنوشت میلیون ها نفر از زن و مرد در ایران بلکه در خاورمیانه و سراسر جهان ایجاد کند. در چنین شرایطی است که می تواند در مقابل ترفند های جدید مرتجعین هشیاری خود را از دست ندهد.

نیروهای امپریالیستی با حساسیت هر چه تمام تر اوضاع کنونی ایران را دنبال می کنند. اما برنامه اصلی شان حفظ منافع خود در ایران و منطقه است. در شرایط کنونی امپریالیست های اروپایی و روسیه و هم چنین چین حفظ و بقای رژیم جمهوری اسلامی را در راستای منافع خود می بینند، اگر چه امپریالیست های اروپایی ترجیح می دهند که جناح به اصطلاح اصلاح طلب دست بالا را در رژیم داشته باشد و ظاهر آراسته تری را به خود گیرد.

اما امپریالیسم آمریکا در راستای حفظ و گسترش منافع جهانی ش با جمهوری اسلامی در تضاد قرار دارد و این تضاد به خصوص بعد از به قدرت رسیدن ترامپ و دارودسته فاشیستی اش شدت و حدت بیشتری یافته است. این شدت و حدت به حدی است که اگر شرایط ش برای امپریالیسم آمریکا مهیا باشد امکان دخالت نظامی و یک جنگ دیگر در منطقه خاورمیانه را محتمل می سازد. امپریالیسم آمریکا می خواهد که خورده حساب های خود با اروپا و به خصوص چین و روسیه را نیز از طریق یک تصفیه حساب کلی با ایران پاک کند. ترامپ و دارودسته ش یک روز از جنگ و یک روز دیگر از مذاکره دم می زنند. این تضاد نشان

را تبلیغ کنند که آن چه مردم امروز می کشند از انقلاب ۵۷ است و انقلابی دیگر اوضاع را وخیم تر خواهد کرد. اما انقلاب ۵۷ انقلابی بود که سقط شد، انقلابی بود که با مبارزات شجاعانه مردم علیه رژیم پهلوی آغاز شد اما به سر انجام نرسیده در میانه راه توسط خمینی و دارودسته اش و با تلاش و وساطت امپریالیست ها به سرقت برده شد و مبارزین و انقلابیون واقعی با شمشیر خشونت قلع و قمع شدند. رژیمی تا مغز استخوان مرتجع بر مردم تحمیل شد. اینک مبارزات مردم بار دیگر اوج تازه ای گرفته است. امپریالیست ها و مرتجعین و نیروهای به اصطلاح "مخالف" خشونت در صدد هستند تا به همان شیوه، مبارزات مردم را سقط کنند و یک مرتجع و یا مرتجعین دیگری را بر مردم تحمیل کنند و مسیر مبارزاتی و تحول طلبانه مردم را به بی راهه منحرف کنند. چرا که مبارزات اقشار و طبقات مردم خصوصا محرومان جامعه، علیرغم افت و خیزهای نسبی، جهت رو به رشد دارد.

اگر تا قبل از خیزش دی ماه ۹۶ هم در جنبش زنان و هم در سایر جنبش ها، رفرمیست ها و اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی تمام هم و غم خود را به این معطوف کرده بودند که مردم را در انتخاب جناح "اصلاح" طلب حکومتی ترغیب کنند تا این جناح بتواند تغییراتی کوچک و حقیر را در چارچوب همین سیستم و در خدمت به بقای آن انجام دهد و مردم و انتظارات شان را در این گرداب محصور کنند، امروزه دیگر مردم به آسانی فریب این ترفندها را نمی خورند. هر چند که نمی توان به طور قطع گفت که تیرترکش رژیم به آخر رسیده و قادر نیست ترفند جدیدی را با کمک قدرت های بزرگ رو کند، اما، توده های مردم خصوصا اقشار و طبقات محروم جامعه فراخوان مبارزاتی و خواست خود را به طور مشخص از دی ماه ۹۶ با شعارهای "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا"،

نکاتی در مورد بیانیه های ۱۴ نفره:

در همین اوضاع، افراد و گروه های اجتماعی مختلفی در تلاشند تا راه حل های خود را برای خلاصی از شرایط حاکم بر ایران، ارائه کنند. بسیاری از این راه حل ها به علت عدم تشخیص صحیح دوستان مردم از دشمنان واقعی شان، راه گشا نیستند و اگر هم به مرحله پیاده شدن برسند در نهایت همان سیستم ستم و استثمار را بازتولید خواهند کرد. یکی از آن راه حل ها بیانیه ای است که توسط ۱۴ تن از "کنشگران سیاسی و مدنی" داخل کشور منتشر شده است. در این بیانیه خواستار استعفای علی خامنه ای ولی فقیه شده اند و همین موضع گیری باعث جنب جوش معینی در میان برخی از مردم شده است. تعدادی از امضاء کنندگان آن دستگیر و برخی از آنان مورد ضرب و شتم و خانواده های شان مورد ارباب قرار گرفته اند. پس از مدتی بیانیه مشابهی از جانب ۱۴ "کنشگر مدنی و حوزه زنان" منتشر شد که با همان محتوای سیاسی بیانیه قبلی، موضوع تبعیض علیه زنان را نیز پیش می گذارد. در برخورد به این بیانیه ها، اعلامیه های حمایتی متعددی از جانب برخی هنرمندان، روشنفکران و فعالین سیاسی واجتماعی منتشر شده است. هم چنین از طریق دنیای مجازی و ایجاد هشتک هایی از این بیانیه ها به عنوان نفر ۱۵ امین، حمایت شده است. یکی از مهم ترین دلایلی که این بیانیه ها مورد حمایت قرار گرفته اند این است که به صراحت علیه خامنه ای و ولایت فقیه موضع گرفته و خواستار استعفای او شده اند. اعلامیه تکمیلی شعار "نه به جمهوری اسلامی" را نیز اضافه کرده است.

بیانیه ۱۴ تن از کنشگران مدنی و حوزه زنان، ضمن حمایت از بیانیه ۱۴ تن از کنشگران سیاسی و مدنی چهار خواسته اصلی خود را "گذر کامل از نظام جمهوری اسلامی، تدوین قانون اساسی جدید، به رسمیت شناختن حقوق برابر زنان در تمام عرصه ها و تشکیل حکومتی سکولار دموکرات با حفظ تمامیت ارضی" پیش گذاشته و تاکید کرده اند که این خواسته ها را به "شیوه مدنی و بدون خشونت" می خواهند کسب کنند.

بدون شک یک دلیل حمایت از این بیانیه ها موضع "نه به جمهوری اسلامی" است. اما زمانی که این "نه به جمهوری اسلامی" با کلمات گذار مسالمت آمیز تکمیل می شود، همین موضع گیری مردم پسند را نیز سطحی و به دور از واقعیت می کند. چرا که تاریخ نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان نشان داده است که هیچ دولتی تا کنون به طور مسالمت آمیز از اریکه قدرت کناره گیری نکرده است. اما انعکاس درک مسالمت آمیز قبل از این که چراغ سبزی به رژیم و امپریالیست ها باشد، بیشتر خلع سلاح کردن مردم از مبارزه ای قاطع و بدون سازش است. یکی از مهم ترین مشخصات این بیانیه ها مخالفت شان با انقلاب و طبیعتا مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق انقلاب است. موضوع مخالفت با جمهوری اسلامی به مثابه یک کل امروزه به خواستی عمومی مبدل شده است. اما مسئله مهم این است که چگونه؟ آیا از طریق سرنگونی انقلابی یا از طریق "رژیم پنج" و دخالت نظامی امپریالیست ها و یا از طریق حرکت "بدون خشونت" و "مسالمت آمیز"؟ اگر بخواهیم از همین آخری شروع کنیم سوالی که پیش می آید این است که آیا رژیمی که حتی حاضر نیست کوچک ترین خواست زنان مثل اجازه ورود به ورزشگاه ها را گردن بگذارد که در نتیجه آن زن جوانی خود را در اعتراض به حکم شش تا دو ساله زندان، به آتش کشید و جان عزیزش را از دست داد، چگونه تن به چنین تغییر حکومتی به گونه

از آن دارد که گزینه نظامی هم چنان یک احتمال است اما تا فراهم شدن شرایط سیاسی و نظامی برای یک جنگ تمام عیار و یا حداقل یک دخالت نظامی محدود، دم از آمادگی شان برای مذاکره می زنند. اعمال تحریم های وحشیانه آمریکا علیه ایران به این منظور است که از یک طرف شرایط را برای یک دخالت نظامی آماده کند و از طرف دیگر جمهوری اسلامی را وادار کند که شرط و شروطی که منافع آمریکا را فرای بقیه امپریالیست ها در منطقه قرار می دهد، بپذیرد.

تضاد میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی تفاوت ماهوی و عظیمی با تضاد میان توده های مردم ایران از جمله زنان با جمهوری اسلامی دارد. مردم با ستم و استثمار و استبداد تضاد دارند و علیه آن مبارزه می کنند. اما امپریالیسم آمریکا خود یکی از ریشه ها و منابع اصلی ستم و استثمار در جهان است و برای منافع جهانی و ستمگرانه خود در سطح جهان از هیچ جنگ و جنایتی، از هیچ ظلم و ستمی و هیچ استثمار وحشیانه ای ابا نداشته و نخواهد داشت. حتی زمانی که "دمکرات" ترین آن ها در قدرت بوده اند چه برسد به حال که یک دارو دسته فاشیستی و نژادپرست و زن ستیز بر سر کارند. برگ "برنده" آمریکا در شرایط کنونی ایران این است که در این اوضاع

زنان با لغو حجاب اجباری در اماکن عمومی،

که به عنوان پرچم سیاسی - ایدئولوژیک

رژیم جمهوری اسلامی،

به مدت ۴۰ سال بر بدن

آنان گره خورده بود،

مصافی عریان و آشتی ناپذیر را

علیه رژیم دامن زدند.

ملتبهب هیچ آلترناتیو انقلابی برای هدایت مردم در پیشبرد مبارزات شان علیه رژیم موجود نیست. اما از طرف دیگر هم این وحشت را دارد که ادامه مبارزات مردم و عمق یابی آن و خصوصا دسترسی آنان به آگاهی انقلابی شرایط را برای مبارزین و انقلابیون مهیا سازد تا آن ها بتوانند جهش های معینی را در روند سازماندهی توده ها و متشکل کردن آنان در خدمت به تغییرات بنیادی و تعیین کننده، فراهم کنند.

در عین حال نیروهای پرو امپریالیست امید خود را به تحریم های ترامپ و احتمال تغییر رژیم از این طریق بسته اند. اما بزرگترین فشارهای سیاست تحریم ترامپ و دولت ش بر گرده مردم ایران، به خصوص طبقات تحتانی سنگینی می کند. این اقشار فقیر و کودکان آن ها هستند که از حداقل تغذیه محروم اند و به خاطر کمبود دارو می میرند. تجربه عراق و تحریم آن از جانب آمریکا و متحدینش یادآور جنایتی فراموش ناشدنی است. مرگ بیش از یک میلیون کودک به خاطر سوء تغذیه و کمبود دارو حاصل تحریم های آمریکا و شرکاء بود. اما نیروهای پرو امپریالیستی که با بوی قدرت مدهوش شده اند با هیجان هر چه تمام تر هوراکش جنایات ترامپ فاشیست و دارودسته ش شده اند. نیروهای پروامپریالیستی و مشاطه گران شان هم چون رضا پهلوی، مجاهدین و..... به دنبال حکومت هایی هستند که تنها اتکا شان همان نیروی امپریالیسم آمریکا خواهد بود و برنامه ای غیر از تحمیل ستم و استثمار بیشتر بر توده های مردم در انبان خود ندارند.



طبقات محروم اعمال شده است، این گمانه را تقویت می کند که در بیانیه الگوی سیاست آمریکا به بقیه دولت ها و کشورهای امپریالیستی پیشنهاد می شود. به عبارتی تحریم ایران از جانب کلیه امپریالیست ها، این در نهایت چیزی نیست جز تظهير امپریالیست ها و ایجاد توهم در مورد نقشی که آن ها در ایران و جهان برای به بند کشیدن میلیارد ها انسان، بازی می کنند.

بیانیه ۱۴ کنشگر حقوق مدنی و حوزه زنان، هم چنین به نقش و جایگاه حجاب اجباری و به بند کشیدن بدن زنان در رژیم تفوکراتیک اشاره ای نکرده است. آن هم در شرایطی که خیل وسیعی از زنان جوان با جسارت به طور عملی قانون متحجر حجاب اجباری را در اماکن عمومی لغو کرده اند و هر روزه به جنگ رو در رو با رژیم می روند و مورد خشونت و ضرب و شتم نیروهای سرکوبگر آن قرار می گیرند. به همین دلیل بیش ازده ها نفرشان در زندان های جمهوری اسلامی محبوسند و قوه قضائیه رژیم با حکم های طویل المدت برای این زنان عاصی و شورشگر می خواهد از گستردگی و توده ای شدن این مبارزه جلوگیری کند. در بیانیه کنشگران مدنی و حوزه زنان، تنها به تساوی حقوق زن و مرد آن هم مبتنی بر اعلامیه حقوق بشر اکتفا کرده است! به عبارت دیگر تلاش شده است به حجاب اجباری که یکی از مهم ترین سلسله اعصاب رژیم جمهوری اسلامی است، اشاره ای نشود. عدم موضع گیری علیه حجاب اجباری و به هیچ گرفتن آن بیش از هر چیز خارج از نیت برخی از امضا کنندگان، تفکر غالب بر این بیانیه را عریان می کند. چگونه می توان از رفتن خامنه ای و عبور از جمهوری اسلامی و آمدن حکومتی سکولار و دمکرات سخن گفت، اما از حجاب اجباری، این پرچم ایدئولوژیک رژیم و چهل سال مبارزه و مقاومت زنان علیه آن دم برنیاورد؟

نکته دیگر در مورد این بیانیه ها تاکید بر "تمامیت ارضی ایران" است. موضوع در این جا بیش از هر چیز زیر سوال بردن حق تعیین سرنوشت برای ملیت های تحت ستم است. از طرف دیگر جای گل و گشادی را برای جلب همه شونیست های سلطنت طلب و غیره باز می گذارد. چرا که همواره ملیت های تحت ستم کرد، بلوچ، عرب و... در مبارزه برای حق تعیین سرنوشت شان، تحت همین نام با سرکوب خونین هم در زمان سلطنت پهلوی و هم رژیم جمهوری اسلامی روبرو شدند. "تمامیت ارضی" همیشه شعاری بوده که در پس آن مبارزات ملیت های تحت ستم کرد، بلوچ، عرب و... برای خواسته های به حق شان سرکوب شده اند. هر بیانیه ای که بخواهد حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی ملیت های تحت ستم را نفی و یا زیر سوال ببرد، نمی تواند کوچک ترین قدمی در جهت رهایی مردم ایران بردارد. در عوض سدی در مقابل آن می شود. این بیانیه ها و یا میثاق و هر چه که نام دارد می تواند شونیست های عظمت طلب و سرکوب گر را متحد کند، اما مردم تحت ستم کرد، بلوچ،

ای مسالمت آمیز خواهد داد؟ مگر منظور این باشد که با دخالت نظامی امپریالیست ها که البته آن هم با خشونت افسار گسیخته و کشتار بی رحمانه مردم انجام می گیرد. یا منظور پیش برد همه جانبه تر تحریم های امپریالیستی است که آن هم در درجه اول خشونت است آشکار علیه مردم که باعث مرگ و میر میلیون ها نفر بر اثر گرسنگی و بی دارویی خواهد شد. نه تنها رژیم جمهوری اسلامی بلکه هیچ رژیم مرتجعی تا کنون بدون توسل به خونریزی و خشونت به حداکثر، حاضر به ترک قدرت نشده است. مگر این که توسط نیروهای انقلابی و میلیون ها نفر از مردم، سرنگون شده باشد. اگر هم به فرض محال بدون خشونت و در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی چنین رفتاری ممکن شود به معنی آن خواهد بود که کلیه دستگاه های حکومتی و در مرکز آن دستگاه های سرکوب آن دست نخورده باقی خواهد ماند و تنها گردانندگان آن ها تغییر خواهد کرد. مسئله یک سیستم ستمگرانه و استثمارگری است که بدون در نظر گرفتن گردانندگان آن، به ستم و استثمار ادامه خواهد داد. ادامه ستم و استثمار یعنی ادامه خشونت، تبعیض و ستم بر زنان، ادامه تخریب هر چه بیشتر محیط زیست در خدمت به کسب سود، ادامه ستم بر ملیت ها و اقلیت های مذهبی، ادامه استثمار وحشیانه علیه اکثریت مردم ستمدیده.

موضوع این نیست که مردم خواهان خشونت هستند. مسلما مردم خواهان آنند که بتوانند از طریق مسالمت آمیز دولت و رژیمی را که ستم گر، استثمارگر، مستبد و زن ستیز و... است کنار بگذارند و رژیمی را که بیان منافع و خواسته های آن هاست بر سر کار بیاورند. اما اگر هدف واقعا تغییر یک فرد با فرد دیگر و یا یک کابینه با کابینه دیگر و یا یک جناح با جناح دیگر نباشد، مثلا اگر منظور تغییر احمدی نژاد با روحانی نباشد و یا جناح "اصلاح طلب" یا "معتدل" با اصول گرا نباشد اگر منظور تغییر بوش با کلینتون و یا ترامپ با کسی دیگری نباشد اگر منظور تغییراتی از این قبیل نباشد و هدف تغییراتی باشد که بتواند منافع واقعی مردم را نمایندگی کند، آن گاه تاریخ نشان داده که برای چنین تغییری راه مسالمت آمیزی هم وجود ندارد. نه این که مردم نمی خواهند بلکه این طبقه و یا دسته ای که در قدرت قرار دارند بدون یک جنگ تمام عیار از قدرت کنار نخواهند رفت. این واقعیتی است که بدون سرنگونی تمام و کمال قدرت حاکمه و بدون زیر رو کردن تمام ساختار قدرت و تغییرات بنیادی در مناسبات تولید هیچ گونه تغییر اساسی در مناسبات استثمارگری و ستمگرانه پدید نخواهد آمد.

موضوع مهم دیگری که در این بیانیه ها غایب است، عدم موضع گیری صریح علیه امپریالیست ها است. امپریالیسم آمریکا در صدد است که در اولین فرصت ممکن به دخالت نظامی و یا هر گونه دخالت دیگر در امور ایران دست زند. بر کسی پوشیده نیست که دخالت آمریکا در امور یک کشور به چه معنا است. دخالت های نظامی و سیاسی آمریکا هیچ گاه به معنی اصلاح کردن امور هیچ کشور تحت سلطه ای نبوده و نیست. دخالت گری های امپریالیست ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا پیوسته در خدمت منافع استثمارگرانه و غارتگرانه جهانی خود قرار داشته است. عدم موضع گیری علیه امپریالیست ها در بیانیه ها و از طرف دیگر امتیاز دادن به نهادهایی که تحت تسلط و در عین حال از ابزارهای بین المللی امپریالیستی است، بسیار انحرافی و آزار دهنده است. در بیانیه ها علیه تحریم های آمریکا سخنی به میان نیامده است، در عوض از همه ی دولت های جهان در خواست شده است که به کلی روابط خود را با سران جمهوری اسلامی قطع کنند! عدم موضع گیری روشن در این بیانیه ها علیه امپریالیست ها و تحریم هایی که از جانب رژیم فاشیستی ترامپ به مردم خصوصا

دو راه در مقابل زنان:

در طی ۴۰ سال گذشته و خصوصا در شرایط کنونی در نهایت دو راه در مقابل زنان و مردم در کل گذاشته شده است. "راه حل" اول می خواهد با دست کاری در ظاهر این سیستم ستم و استثمار و عوض کردن عناصر به شدت منفور این رژیم، تنفر مردم و زنان را کانا لیزه کند و آنان را برای این تغییرات کوچک راضی نگاه دارد. تا از طریق راضی کردن بخش کوچکی از زنان بتوانند سطح خواسته های اکثریت زنان را در کانال های مورد نظر، سازماندهی کنند. اما راه حل دوم در مقابل اکثریت زنان این حقیقت را پیش می گذارد که: زنان برای رسیدن به خواست های شان و از بین بردن کلیه نابرابری ها و کل ریشه های ستم با یک رژیم سر تا پا زن ستیز و دستگاه هایی که این رژیم را سر پا نگاه داشته از جمله نیروهای سرکوبگرش، رو به رو هستند و برای به دست آوردن خواسته های خود باید همراه با سایر جنبش ها و نیروهای انقلابی، مانع اصلی که این رژیم است را با تمام دم و دستگاه نظامی، سیاسی و... از سر راه بردارند. در نتیجه، این ضرورت یعنی سرنگونی تمام و کمال رژیم جمهوری اسلامی از طریق انقلاب بر خواسته از عینیت و واقعیت جامعه است. انقلاب یعنی تغییر این سیستمی که عامل اصلی فقر و فلاکت، بی کاری، بی آینده گی، بی خانمانی، کارتن خوابی، گور خوابی، تن فروشی، اعتیاد، نبود هیچ گونه آزادی بیان، ستم جنسیتی، تخریب هر چه بیشتر محیط زیست، ستم ملی، استثمار وحشیانه و... است. این سیستم را نمی توان تحت هیچ شرایطی رفرم داد. هیچ راهی تحت این سیستم نیست که به ستم و استثمار، به ستم جنسیتی، شونیسیم ملت فارس علیه ملیت های تحت ستم و... پایان دهد.

واقعیت این است: جنگ نابرابری که از جانب رژیم جمهوری اسلامی از زمان قدرت گیری تا کنون علیه زنان و کل توده های ستمدیده در سراسر جامعه اعمال شده، هنوز پایان نیافته است. چرا که هنوز رژیم جمهوری اسلامی بر قدرت سیاسی و نظامی، زندان ها و دستگاه قضایی ش، تکیه دارد. اما در شرایط کنونی مشروعیت ش را نزد توده ها به درجات بالائی از دست داده است. به همین دلیل می توان ضعف و ناتوانی جمهوری اسلامی را در پس یورش وحشیانه ی اخیر علیه زندانیان سیاسی، علیه فعالین کارگری، فعالین نشریه گام، زنان زندانی، زنانی که حجاب اجباری را به دست خود لغو کردند و... مشاهده کرد. استیصال رژیم نقش مهمی در این تهاجم زن ستیزانه و سرکوب گرایانه در شرایط عینی کنونی دارد. همین عجز و ناتوانی و از دست دادن پایگاه و مشروعیت رژیم نزد توده ها، ذخیره و پتانسیل مهمی را برای نیروهای انقلابی به وجود آورده است که بتوانند با اشاعه تفکر انقلابی و شناخت علمی به سازماندهی زنان و توده های ستمدیده در تشکلات توده ای و شکل دادن به جبهه های مبارزاتی گوناگون، بپردازند و این چنین جهش های مهمی را در روند مبارزات در خدمت به ایجاد آلترناتیو انقلابی در برابر توده های ستمدیده که تنها راه برون رفت از این شرایط است، ایجاد کنند. □

عرب و سایر خلق های تحت ستم را از خود به درستی می راند، چرا که اولیه ترین حق آن ها را زیر پا می گذارد. ممکن است ادعا شود که منظور از طرح تمامیت ارضی در مقابل امپریالیست ها و نقشه های شان برای دخالت نظامی و بالاخره تجزیه ایران است! اما با توجه به عدم موضع گیری در مقابل امپریالیست ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا و حتی موافقت نه چندان تلویحی با عمل کردهای آن در مورد ایران و به نوعی پوشاندن مقاصد جهانی آن، بعید به نظر می رسد که منظور از این تمامیت ارضی، موضوعی دفاعی در مقابل تجاوز نظامی امپریالیست ها باشد، بیشتر اخطاری است به ملیت های تحت ستم که برای حق تعیین سرنوشت مبارزه می کنند.

بدون شک

یک دلیل حمایت از این بیانیه ها
موضع «نه به جمهوری اسلامی» است.
اما زمانی که این «نه به جمهوری اسلامی»
با کلمات گذار مسالمت آمیز
تکمیل میشود،
همین موضع گیری
مردم پسند را نیز سطحی و
به دور از واقعیت می کند.

بدون شک وجود افراد معترض و یا زنان دادخواه که وابستگی به جناح های درون حکومتی و نیروهای امپریالیستی ندارند و این که با جسارت و شجاعت خواستار رفتن خامنه ای و گذر از جمهوری اسلامی شده اند مورد ستایش و حمایت بسیاری قرار گرفته است، اما تجارب تاریخی و واقعیت کنونی به ما می گوید آن چه که در اصل تعیین کننده ماهیت این بیانیه هاست در درجه اول نه افراد امضاء کننده آن بلکه محتوای سیاسی، جهت گیری و اهدافی است که در بردارد. امضاء کنندگان می توانند با آگاهی کامل و یا با حسن نیت اما بدون توجه لازم به عمق مواضع اعلام شده، یک بیانیه را امضاء کنند. آن چه که ما در بالا در مورد مواضع این بیانیه ها طرح کردیم محتوا، جهت گیری و اهداف سیاسی آن است و نه موضع گیری علیه این و یا آن فردی که با رژیم و دارودسته اش رابطه ای نداشته و ندارند. در واقع هر بیانیه ای و یا هر حرکت سیاسی، محتوای طبقاتی خود را مستقل از امضاء کنندگان و یا حامیان آن دارد. علاوه بر نکات گفته شده واقعیت این است که هر طبقه و یا هر خط سیاسی نیز قهرمانان خود را داراست. افراد هر طبقه ای برای اهداف و منافع طبقاتی خود حتا از فدا کردن جان شان ابایی ندارند. اما هر جسارتی و هر از خود گذشتگی، مواضع سیاسی آن ها را محق و یا صحیح نمی کند. آن چه که در نهایت جایگاه یک بیانیه و یا یک عمل سیاسی را تعیین می کند این است که در خدمت به کیست و چه اهدافی را دنبال می کند.

معیار آزادی جامعه، آزادی زن است!



۸ مارس ۱۳۵۷ تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری
ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!



زنان

جهان زنجیرهای اسارت را

در هم شکنیم!

پوشی زنان و سیر پیدایش حجاب!

آیدا پایدار

این نوشتار تلاش دارد تا بر مبنای ارتباطی که میان پروسه‌ی تکامل طبقاتی (کنترل کار طبقه‌ای توسط طبقه‌ای دیگر به هدف تصاحب ثروت تولید شده) و تجسم تاریخی ستم بر زن (کنترل بدن زنان مطابق عملکرد مالکیت خصوصی توسط مردان به هدف سلطه‌ی جامعه‌ی پدرسالار بر ابزار تولید نسل)، نمودهایی از پروسه‌ی ستمگرانه شدن پوشش زنان تا سرحد «حجاب اجباری» را توضیح می‌دهد.

پوششی که در سیر تکاملی انسان شدن، به عنوان حیوانی که به طور فیزیولوژیک ضعیف و از طبیعت جدا گشته تا با ذهنی متکامل بر آن چیره شود، مانند هر پدیده‌ی انسانی دیگر در شکل و ماهیت‌اش مهر شیوه‌ی تولید زمانه‌ی خود را خورده، هماهنگ با آن تکامل یافته، معنا و مفهوم گرفته تا جایی که خط قرمز یا پرچم سلطه‌ی انسان‌هایی بر انسان‌های دیگر و امروزه در کشورهایی مانند ایران، نماد سلطه‌ی مردان/حکومت بر زنان/جامعه شده است.

پس بررسی تاریخی این پدیده نیز ضرورتاً عرض اندام کرده و ما را به دنبال خود تا زل زدن به پیکره‌ها، تمرکز بر نقش برجسته‌ها و بیرون کشیدن صداهای سرکوب شده‌ی زنان در خشت خشت تاریخ نگاری‌های مردانه می‌کشاند. صدای تنانه‌ای که در چرخ نفع خصوصی طبقه‌ای، تکه تکه، دیگر و دوم گشته، مادام که امتیازات و تیغ‌هایی، به دست جنسی دیگر به مثابه جنس اجراگر و اول در سلسله مراتب جهان تکاملی ستم و استثمار سپرده شده است.

هر ترسی محصول یک فقدان است و واکنش بعدی این فقدان در مثلی رایج نطفه دارد: «آن که می‌ترسد دست به تیغ می‌برد»؛ آن که به حقانیت جایگاه خود اعتقاد و اعتمادی ندارد! دست به تیغ می‌برد تا این دره‌ی خالی اعتقاد را با خون مملو کرده و رخنه‌های شک و شبهه را پوشانده و انکار کند! پس از ترس و انکار به تخیل پناه برده و ماجرا را آن گونه که می‌خواهد بازگو می‌کند!

آنچه پای سوالات بسیار ما را از سرمنشاهای گم شده‌ی تاریخی در گودال‌های خون می‌سراند و غرق و مبهم می‌کند: «ترس» است؛

و آن چه از واکاوی رخنه‌های سرپوشانده‌ی تاریخ زنانه عایدمان می‌شود، گویای چیزی نیست جز:

«انکار»!

فقدان و ترس، مکانیسم انکار و سپس تخیل را فعال می‌کنند و تحریف‌های ذهنی جای واقعیات عینی را گرفته و برای باورپذیر کردن شان گاه هر وسیله‌ای به مدد گرفته یا ساخته می‌شود! یکی از این وسایل دست ساخته «دین» است. ادیان پایه در ترس، ضعف و بر بستر جهل قبولانده شده‌اند. شاید همان منشاء‌ای که بشر شکارگر

را به جد واداشته تا با اعتقادی راسخ به دیوارنگاری قارها بپردازد و با ترسیم گاومیش و گوزن در تلقین‌اش به استیلا و توان خویش ایمان بیاورد. پس در همین مسیر، اساطیر نیز یک به یک خلق و تندیس‌ها با ابتدایی‌ترین متریال موجود یعنی سنگ و استخوان ساخته می‌شوند. چپستی و چگونگی این دست ساخته‌های بشری همواره در پیوندی لاینفک با شیوه‌های تولیدی، توان تسلط بر طبیعتی دوگانه به مثابه دیگری بزرگ در برگیرنده‌ی خود، و سپس تسلط انسان بر انسان قرار گرفته‌اند. در سیر بررسی این دست ساخته‌ها هرچه به گذشته و به ادیان و اساطیر برجای مانده‌ی نخستین بر می‌گردیم، سیر به زیر کشیدن قدرت زنانه و استیلای قدرت مردانه (استیلای پدرسالاری بر مادرتباری) آشکارتر می‌شود. استیلایی انکارکننده‌ی سبقه‌ی جدال خویش و ترسان از درگرفتن جدلی نوین برای باز پس‌گیری جایگاه به تصاحب در آمده! بنا بر این در دوره‌های بعدی به نظر می‌رسد که آثار زیادی از تاریخ حذف شده و تلاش بر ازلی و ابدی نشان دادن قدرت مردانه و سلطه‌ی مقدس پدرسالاری بوده است. آثار به دست آمده از ادیان ابتدایی علی‌رغم این حذف و انکار جهت مند، چنین می‌نمایانند که دوران مربوطه هنوز حاوی ردپایی از قدرت و حضور زنان بوده است، اما ادیان متکامل بعدی علاوه بر پی‌ریزی قداست سلطه‌ی مردانه، نفس حضور زن را برنتابیده‌اند، برای آن احکام و شروط متعددی (از جمله تعیین نحوه‌ی پوشش) تعیین کرده و تا اشد مجازات را برای تخطی از چارچوب‌های معین دستگاه پدرسالار در نظر گرفته‌اند. تنها به این علت که زنان از نظر بیولوژیک امکان و توان تولید نسل بشر را داشته‌اند و مردان «فالق» این امکان بوده‌اند. پس این «فقدان»، ضرورتاً در پیوند با شکل‌گیری طبقات، پتانسیل و نطفه‌ی استثمار تاریخی زنان را طبق همان مکانیسم فقدان، ترس، انکار، تخیل و ایده‌پردازی مبتنی بر نفع خصوصی را به کار گرفته است. پوشش زنان به عنوان بیرونی‌ترین و ظاهری‌ترین جنبه‌ی زیستی‌شان، جهت پررنگ و واضحی را در ارتباط با جایگاه اجتماعی‌شان در دوره‌های مختلف را نشان می‌دهد!

به اولین دست ساخته‌های مکشوفه‌ی بشری که بر می‌گردیم و نخستین نمودهای انسانی را که پی می‌گیریم، به تندیس‌های متعددی از زنان می‌رسیم. این تندیس‌ها مربوط به دوران شیوه‌های تولیدی نخستین و نظام مندی ابتدایی است که زنان در آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و به علت تکامل بیولوژیک و امکان زایش، سهم پررنگ‌تری در مشاهدات و مکاشفات انسان درگیر طبیعت داشتند.

امکان و تفاوتی که در آن جا بر خلاف امروزه، ارزش و امتیاز محسوب می‌شد و نخستین بار پرستش، الوهیت و قداست را متوجه خویش

این نوشتار تلاش دارد تا بر مبنای ارتباطی که میان پروسه‌ی تکامل طبقاتی (کنترل کار طبقه‌ای توسط طبقه‌ای دیگر به هدف تصاحب ثروت تولید شده) و تجسم تاریخی ستم بر زن (کنترل بدن زنان مطابق عملکرد مالکیت خصوصی توسط مردان به هدف سلطه‌ی جامعه‌ی پدرسالار بر ابزار تولید نسل)، نمودهایی از پروسه‌ی ستمگرانه شدن پوشش زنان تا سرحد «حجاب اجباری» را توضیح می‌دهد.

پوششی که در سیر تکاملی انسان شدن، به عنوان حیوانی که به طور فیزیولوژیک ضعیف و از طبیعت جدا گشته تا با ذهنی متکامل بر آن چیره شود، مانند هر پدیده‌ی انسانی دیگر در شکل و ماهیت‌اش مهر شیوه‌ی تولید زمانه‌ی خود را خورده، هماهنگ با آن تکامل یافته، معنا و مفهوم گرفته تا جایی که خط قرمز یا پرچم سلطه‌ی انسان‌هایی بر انسان‌های دیگر و امروزه در کشورهایی مانند ایران، نماد سلطه‌ی مردان/حکومت بر زنان/جامعه شده است.

پس بررسی تاریخی این پدیده نیز ضرورتاً عرض اندام کرده و ما را به دنبال خود تا زل زدن به پیکره‌ها، تمرکز بر نقش برجسته‌ها و بیرون کشیدن صداهای سرکوب شده‌ی زنان در خشت خشت تاریخ نگاری‌های مردانه می‌کشاند. صدای تنانه‌ای که در چرخ نفع خصوصی طبقه‌ای، تکه تکه، دیگر و دوم گشته، مادام که امتیازات و تیغ‌هایی، به دست جنسی دیگر به مثابه جنس اجراگر و اول در سلسله مراتب جهان تکاملی ستم و استثمار سپرده شده است.

هر ترسی محصول یک فقدان است و واکنش بعدی این فقدان در مثلی رایج نطفه دارد: «آن که می‌ترسد دست به تیغ می‌برد»؛ آن که به حقانیت جایگاه خود اعتقاد و اعتمادی ندارد! دست به تیغ می‌برد تا این دره‌ی خالی اعتقاد را با خون مملو کرده و رخنه‌های شک و شبهه را پوشانده و انکار کند! پس از ترس و انکار به تخیل پناه برده و ماجرا را آن گونه که می‌خواهد بازگو می‌کند!

آنچه پای سوالات بسیار ما را از سرمنشاهای گم شده‌ی تاریخی در گودال‌های خون می‌سراند و غرق و مبهم می‌کند: «ترس» است؛

و آن چه از واکاوی رخنه‌های سرپوشانده‌ی تاریخ زنانه عایدمان می‌شود، گویای چیزی نیست جز:

«انکار»!

فقدان و ترس، مکانیسم انکار و سپس تخیل را فعال می‌کنند و تحریف‌های ذهنی جای واقعیات عینی را گرفته و برای باورپذیر کردن شان گاه هر وسیله‌ای به مدد گرفته یا ساخته می‌شود! یکی از این وسایل دست ساخته «دین» است. ادیان پایه در ترس، ضعف و بر بستر جهل قبولانده شده‌اند. شاید همان منشاء‌ای که بشر شکارگر



ونوس میلو. یونان باستان. ۱۰۰ تا ۱۳۰ قبل از میلاد

ساخته بود؛ بنا براین برای ظهور در هنر بر مرد ارجحیت و تقدم یافته است. در ادامه ی این بحث و مشخصا ورود به بحث پوشش باید اشاره ای داشته باشیم به زن-تندیس هایی که در یک گستره ی تاریخی ۵۰۰ هزارساله یعنی از دوران پارینه سنگی قدیم تا پارینه سنگی متاخر در گستره ی جغرافیایی وسیعی پدید آمده اند. امروزه باستان شناسان تمامی این تندیس ها را «ونوس»، که ایزدبانویی نسبتا متاخر است، می نامند. علت این نام گذاری می تواند به سبب فرم اغراق شده ی اندام های زنانه باشد؛ مثل پستان های درشت و هم چنین شکم برآمده که حالت آبستنی و زایش را تجسم کرده و بنا براین در پیوند با طبیعتی زایا و مسلط بر انسان آن زمانی، سویه های مقدس و خدایی پیدا کرده است. علاوه بر این می تواند در کنار زایایی، نشانی از شور جنسی نیز باشد؛ چرا که این جایگاه در اساطیر رُم و یونان باستان به ونوس و همزادش «آفرودیت» منسوب است که معمولا در تندیس ها هرچند با کارکردی دیگر اما با پستان های عریان ظاهر شده اند. بنا بر این منشاء ونوس را که هنوز در گیر و دار کشمکش با سلطه ی سر برآورده ی مردانه دوام آورده و در قیاس با پوشش هرا(الهه ی ازدواج، زایمان، خانواده) که چندی بعد در مسیحیت به شکل مریم کاملا پوشیده و مادر مقدس ظاهر می شود، احتمالا همان تندیسک های نخستین می دانند. اما ویژگی ظاهری مهم مربوط به این بحث این است که تقریبا تمام این تندیسک های نخستین، بدون هیچ گونه ای از پوشش و کاملا عریان هستند. در هیچ موردی تلاشی برای پوشاندن و استتار بدن زن به عمل نیامده بلکه به طرز کاملا پذیرفته ای بر طبیعت تن زن، همان گونه که هست، تاکید شده است. تمام این تندیس ها از نظر بیولوژیک یک تیپ اندام را نشان نمی دهند و به صورت یک طیف طبیعی، اشکال مختلفی از استخوان بندی بدن زنان را در بر می گیرد. بنا بر این نمی توانسته در خود رد و اثری از ایده ی حجاب در نقش «انکار» موجودیت تحت سلطه که حالا نیازمند تخیل و دیگرگویی و مصنوع پردازی است، داشته باشد؛ ایده ی انکار کننده ی حجاب که ربط مستقیمی با در حاشیه قرار گرفتن زن دارد.

پس این گونه بر می آید که زن بر اساس همان گونگی طبیعتش، در مرکز و در محوریت توجه بوده است. اما آن چه که ما امروزه به عنوان تمدن و تاریخ می شناسیم مصادف است با اعمال همان پروسه ی فقدان، ترس، انکار و تحریف پیش گفته شده که شامل شکل گیری تدریجی طبقات و به حاشیه بردن زن از متن نظام مندی اجتماع می شود. پروسه ای که تخم حجاب را نیز می کارد. در چنین



مجسمه ی ونوس. دوران نوسنگی. تمدن چاتال هویوک. ترکیه



مجسمه های ونوس. ۱۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ هزار سال پیش از میلاد. اروپا

زمانی بوده که زن مجبور می شد همراه با اشخاص مراقب از خانه خارج شود و در آن صورت می بایستی به طور کامل بدن و سر خود را بپوشاند. تا آن جا که گویا گاهی صورت خود را نیز با پارچه ای نازک می بایستی بپوشانند. (شاید تور پوشاننده ی صورت عروس هنگام ازدواج نیز بقایای همان حائل نازک صورت باشد که البته در نقاط مختلف ظهور پیدا کرد.)

در همان زمان زنان اسپارتی که از کودکی و نوجوانی به طور آزادانه تری با پسران ورزش کرده و به علت خصیصه ی جنگ جویی سلاح با خود حمل می کرده اند لباس هایی نیمه عریان، راحت، بدون آستین و بدون شل و دورپیچ داشتند. گاه نیز پیراهن ها تا بالای زانو بوده اند. زنان اسپارت هنوز در حال مبارزه و جدل برای بازپس گیری جایگاه پیشین خود در قدرت اند اما در برخی موارد به این اشاره شده که پوشش زنان اسپارتی نیز پس از ازدواج و تشدید و تحمیل تملک مردانه، افزایش یافته و ملزم به رعایت میزانی از حجاب می شدند. بدون در نظر گرفتن این دوگانگی بین زنان آتنی و اسپارتی در واقعیت مادی جامعه ی یونان، انعکاس تصویر زن در متون ادبی و فلسفی آن دوره متناقض به نظر می آید. زن پوشیده ی آتنی در شال و شل و عزلت گزینی در خانه برای نقش مادری و بنا بر آن تصویری که از وی در هنر ثبت شده همان طور که پیشتر اشاره شد، تقریباً همان تصویری است که در مسیحیت به عنوان مریم، مادر مقدس پوشیده در شال و شل با خصلت هنر آتنی خود را نمایان می سازد. گاهی تندیس های زنان آتنی از تندیس های مریم مادر قابل تشخیص و تفکیک نیست.

بین النهرین:

در بحث مرتبط با حجاب و ادیان (خصوصاً ادیان ابراهیمی) سرزمین بین النهرین که خواستگاه پیامبران متعدد از جمله نوح و ابراهیم بوده اهمیت زیادی دارد.

در بین النهرین مهم ترین تمدن ها، سومر، بابل و آشور بوده که در عین قرابت جغرافیایی و البته ستیز پیوسته با یکدیگر، ویژگی های جامعه شناسی و فرهنگی مختص به خود را داشته و نمود تقریباً متفاوتی نیز در آثار بر جای مانده به چشم می خورد.

دورانی است که ادیان نخستین استحاله پیدا کرده، سویه های مردانه و سلطه ی شدت یافته تری می گیرند و پایه ی ادیان متاخر به عنوان تقدیس گران سلطه ی طبقاتی و پدرسالاری را می سازند. ایده ها بستر وقوع مادی خود را از دست می دهند، ایدئالیسم منکر واقعیت گذشته از تخم ترس بیرون می آید و هنر و شاکله ی تمدن را در بر می گیرد. خدایان زن کم کم جای خود را به خدایان مرد می دهند و اساطیر در سیری مخالف قرار می گیرند. این اتفاق در تمامی جوامع بشری هرچند دیر یا زودتر اما در نهایت رخ داده است. از جمله نمونه هایی که شاید زودتر و به یک باره این روند را به خود پذیرفته بخش هایی از یونان باستان است. در تاریخ هردوت زنان در همه جا حضور دارند ولی در تاریخ توسیدید (توسیدیدیس) اثری از زنان به خصوص زنان شوهر دار نیست. پلوتارک از قول توسیدیدس نقل می کند:

«حتی نام یک زن پاک دامن را باید مانند خودش در خانه پنهان کرد»

اما در بخش های مختلف یونان این اتفاق در یک زمان و به یک شیوه رخ نداده است. مثلاً همزمان با این که در بخش هایی مثل آتن که دیگر دستخوش این تغییرات شده بود، هنوز در بخش هایی هم چون اسپارت مقاومت از سوی زنان در مقابل به حاشیه و انزوا برده شدن به چشم می خورد. در آتن اندرونی ها شکل گرفته اند، زنان از جامعه، دیگر می توان گفت به طور کامل حذف شده اند، تحصیل تنها به واسطه ی دایه، در خانه و تا درجه ی محدودی صورت می گیرد و بر سر خطر عدم کنترل هوش زنانه صحبت می شود. در اسپارت اما وضع به گونه ای دیگر است. زنان در اسپارت تا مقاطع هم طراز با مردان تحصیل می کنند، جنگ جویانی متبحر و سخنرانانی دقیق اند، از ذکاوت و قدرت مباحثه برخوردارند و... این تفاوت به خوبی در نحوه ی پوشش این زنان نیز بروز پیدا می کند. در آتن حالا دیگر آن چه حجاب به معنی پرده و حائل خوانده می شود می بایستی الزاماً در مورد زنان لحاظ شود. پیراهن های آستین دار، گشاد، بلند به همراه یک شال که دور کمر و گاهی بر سر آن ها می پیچد، پوشش محبوب زنان را تشکیل می دهد. این شال یا گاهی شل در فرهنگ های مختلف اولین نشانه های ظهور حجاب در مورد پوشاندن موی سر زنان است. گویی کارکرد این شال در آتن



تندیس زن آتنی در یونان باستان



سومر:

قدمت تمدن سومر به ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد می رسد و خود دوره های مختلفی را شامل می شود که در حوصله ی این بحث نمی گنجد. اما به طور کلی تا ۲۰۵۰ پیش از میلاد سومر به عنوان یک واحد سیاسی از بین رفته است. در مورد موضوعات مربوط به زنان می توان مواردی را به صورت خلاصه برشمرد:

- (۱) هنوز نسب از طریق مادر تعیین می شد و نه از طریق پدر.
- (۲) هر شهر سومری دارای یک ایزدبانوی حامی و نگاهدارنده ی مادر بود که با نقش محوریت شهر، در معبد قرار داشت.
- (۳) زنان علاوه بر در دست داشتن قدرت مذهبی، قدرت سیاسی نیز داشته اند.

زن آتنی چیتون پوش: چیتون مردان می توانست کاملاً کوتاه باشد به گونه ای که بتوانند حرکات آزادانه ی بدنی داشته باشند. اما چیتون زنان با پارچه های بسیاری دوخته می شد و می بایستی کاملاً بلند و پوشاننده باشد، به طوری که حرکات آزادانه ی بدن زن در چیتون به دشواری میسر بود

هرا: ایزدبانوی زایمان، خانواده، ازدواج در اساطیر یونان (باستان) و شاید منشاء تندیس های مریم مقدس



زنان نیایش گر را در تندیس ها می بینیم که لباسی متفاوت به تن دارند. قد این نوع لباس کوتاه تر است و شکل ساده تری دارد. دست و شانه ی راست عریان و یک تکه پارچه از دست و شانه ی چپ آویزان است. اغلب یک کلاه کوچک در میانه ی سر قرار گرفته که چنین بر میآید که مقصود پوشاندن موی سر نیست بلکه کارکرد آئینی یا نشانی از مقام سیاسی اجتماعی داشته است. در مواردی نیز موها تنها با دو گیره نگه داشته شده اند. به طور کلی پوشش زن سومری، پوششی راحت، با امکان حرکاتی آزادانه بوده و حجم پارچه ی چندان نیز برای پوشاندن تن زن به کار نرفته است.

در دوره ای به علت توسعه ی شهری، رشد بی سابقه ی جمعیت و نیاز به نیروی کار، تولید نیز سویه های اجتماعی تر یافت و این موضوع بر وضعیت زنان نیز تاثیر گذاشت. بسیاری از زنان به عنوان نیروی کار اجتماعی فعال شدند و قابل ذکر است که هنوز هم پای مردان و بدون استثناء در گروه های رهبری و مدیریت مشغول بودند. در معابد تحصیل کرده، ریاضات می آموختند و حسابدار بودند. حق مالکیت، خرید و فروش، ارث، طرح شکایت داشتند و حتی می توانستند قاضی باشند.

علاوه بر ارتباط میزان حضور زن در متن جامعه و نقش وی در تولید اجتماعی با نحوه ی پوشش اش، میزان دست ساخته هایی که با محوریت زن در هر دوره ایجاد شده است نیز قابل توجه است. از این نظر تمدن سومر به نسبت دارای میزان قابل توجهی از این زن تندیس هاست.

در ارتباط با نحوه ی پوشش زنان سومری، با رجوع به تندیس های کشف شده، طیف مختلفی را می توان مورد بررسی قرار داد. گاهی پیراهن ها چین بر چین اند و چند انگشتی بالاتر از مچ پا (قد پیراهن ها به حدی است که کاملاً امکان حرکات آزادانه فراهم باشد) هستند که با توجه به فیگور غالب در این پوشش، تکیه بر تخت داشتن زن، می توانسته ناشی از قدرت سیاسی و نظامی وی نیز باشد. گاه

تمدن سومر. ۲۳۰۰ تا ۲۷۰۰ پیش از میلاد



تندیس هایی از زنان اسپارتی در تمدن یونان باستان

بابل:

در بابل روند تکامل طبقاتی و استیلای پدرسالاری در نسبت با دیگر تمدن های هم زمان، سریع تر طی شده است. دولت شهر بابل به قدمت ۲۳ قرن پیش از میلاد تا ۵۳۹ پیش از میلاد که توسط کوروش هخامنشی فتح شد، بخش هایی از عراق کنونی را شامل می شد. به علت عبور دو جاده ی مهم بین النهرین از این شهر، بابل به شهری ثروتمند تبدیل شده بود. بافت طبقاتی شامل افراد آزاد طبقات بالا، برده ها و افراد آزاد طبقات پایین بود. یک مرد می توانست خانواده ی خود را در ازای بدهی بفروشد. در لوح حمورابی از مبادله ی زنان صحبت شده است. بقایای تمدن های پیشین تنها این امتیازات را برای زن گذاشته بود که وارد کسب و کار شده و تا حدی در مالکیت ثروت دخیل شوند. هنوز حق شهادت داشتند. هرچند شوهر اختیاردار طلاق بود و می توانست به راحتی زن را طلاق دهد. زن، در صورت برقراری رابطه ی جنسی پس از ازدواج با فردی دیگر محکوم به غرق شدن در آب می شد. در این دوره زن در حال تبدیل شدن به کالایی جنسی جهت شهوترانی مردان بود و تن فروشی رواج پیدا کرده بود.

تمدن های دیگر از بابل با عناوینی چون سرزمین بی بند و باری و شهوت پرستی یاد کرده اند. «هرودوت» به آئینی در بابل اشاره می کند که طبق آن هر زنی می بایستی باکرگی خود را ابتدا در معبد به یک مرد بیگانه در ازای تکه ای نقره بفروشد. در این مورد زن می بایستی مورد پسند مرد قرار گیرد و چهره و اندام زن حتی در این تجاوز مذهبی نیز موجب تبعیض واقع می شد. چرا که زن بدون این تجاوز مذهبی مجوز ازدواج را دریافت نمی کرد. این گونه که پیداست در این جا از هر تمدن گذشته و هم زمان رسوم و آیینی گزینش شده و گرد آمده اند که مردان در مسیر شهوت، تجاوز و عیش و نوش بیش از گذشته، پیش بروند. در این جا روی دیگر سکه ی حجاب رخ نمایانده است. یعنی عریانی زن درمقام ابژه ی جنسی و خلع سوژگی اش با محوریت شهوت مردانه. پوشش به گونه ایست که از تمدن های مختلف خصوصیتی برای زینت و جلب نظر فراهم شده است. چهره ی تندیس ها سعی در نمایاندن حالتی از اغواگری بی سابقه را دارد. برخی

از نقوش، زن و مردی را در حال رابطه ی جنسی نشان می دهند که گویی زن مشغول کاریست و مرد در حال لذت بردن از اوست. در این آثار زن در واقع در حالتی چیره شده و مغلوب، تحت تسلط و گویی بدون الزام کامیابی و لذتش، وسیله ی شهوت مرد نشان داده می شود. این تصاویر شباهت تکان دهنده ای با تصاویر پورنوگرافی امروزی دارد که از دهان همان غول تکامل یافته و اژدهای افعی خورده ای بیرون آمده که امروزه در شکل سرمایه داری مردسالار عرض اندام کرده، فرودست می سازد و فرودستان را با عناوین مختلف به بند و تیغ می کشد.

در هنر بابل مطابق با کلیت آن دوران، گاهی تمثال هایی از ایزدبانوان مادر نیز دیده می شود اما برخلاف آن حجم عریان سکسیتی در نموده های دیگر این هنر، اغلب آثار مربوط به ایزدبانوان، به صورت پر لباس و پوشیده با کودکی در آغوش ترسیم شده اند.



تندیس زن آننی در سده ی چهارم پیش از میلاد



تمدن سومر، ۲۴۶۰ پیش از میلاد



تمدن سومر، ۲۶۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد

آشور:

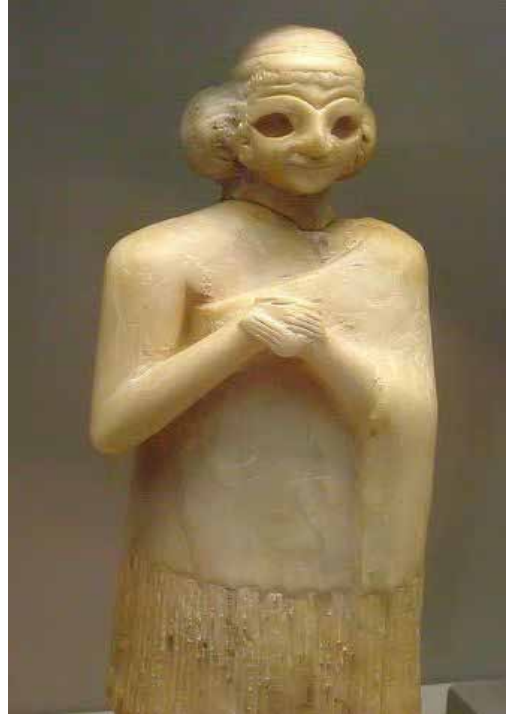
تقریباً تمام آثار به دست آمده از تمدن آشور اختصاص یافته است به صحنه های شکار، جنگ و فتوحات و کشتار اغراق آمیز، حیوانات بالدار و ترکیبی از جمله تاکید بر نقش شیر که بعداً میراث دارانش، هنر و تمدن هخامنشیان (خصوصاً در پرسپولیس). زنان در این جامعه در قیاس با تمدن بابل به مراتب در جایگاه خود نزول یافته و به شدت مورد تبعیض و ستم قرار گرفته اند. مرد به دلایل گوناگون می توانست زن خود را مجازات کرده و در کشتن نوزاد خویش مختار بود. اما زن باردار در صورت سقط جنین مجازات سنگین به چهارمیخ کشیده شدن بدون اجازه ی دفن را در انتظار داشت. زناشویی به صورت خرید و قرارداد بود. زن بیشتر وقت خود را در خانه ی پدر سپری می کرد و شوهر گاهی برای دیدن ش به آنجا می رفت. در این هنر تقریباً نشانی از زنان بر جای نیست تنها چند مورد استثناء؛ از جمله تندیس نیم تنه ی زنی که با وجود اشاره به اندام های زنانه اما چیزی شبیه شنل یا چادر از سر و کمر تا منتهای تندیس آویزان است. همین چادر یا شال کشیده بر سر را در دوره های بعد در ایران نیز، مانند سایر عناصر هنر و تمدن آشوری در نمونه های مختلفی شاهد هستیم. می توان گفت در آشور صیغه ایجاد

شده بود. در لوح نوشته ای به مردان توصیه شده است که با زنان به مانند چارپایان رفتار کنید. حجاب به عنوان عنصری طبقاتی، شکل تحمیلی در نحوه ی پوشش به خود گرفته بود. زنان طبقات بالا می بایستی هنگام خروج از خانه بدن و موی سر خود را بیوشانند اما روسپیان اگر حتی پیراهن بلند به تن داشتند توقیف می شدند و بر سر آنان قیر ریخته می شد. این تاکید بوده بر اختلاف طبقاتی به جهت شناسایی زنان طبقات بالا و کسب رفتار متناسب با آن طبقه از سوی جامعه! در این دوره زن تقریباً به نسبت گذشته از نمود در آثار هنری کنار رفته و به حاشیه و انزوا برده شده است. موارد بسیار کمی از تمدن آشور در ارتباط با زنان در دست است.

در پایان نظری خواهیم داشت به جایگاه زن و چگونگی پوشش و حجاب او نزد ساکنین فلات ایران تا پیش از اسلام:

بر اساس اسناد تاریخی، ده هزارسال پیش در فلات ایران، زنان، سازنده ی ابزار و نگاهدارنده ی آتش بودند. در هزاره های هفتم و هشتم پیش از میلاد با حفظ جنبه های خدایی زنان نقش های متعدد و بیشتری ایفا می کردند. در هزاره ی پنج پیش از میلاد در سفالگری، کشاورزی، بافندگی و... فعال بودند. در هزاره ی دوم پیش از میلاد میوه چینی و دام پروری هم در زمره ی کارهای زنان قرار گرفت. تا این دوره هنوز تا حدی مادرتباری پایه ی سازمان اجتماعی بود. پس از آن هرچند کمی دیرتر از سایر نقاط، اما نهایتاً رفته رفته قدرت به دست مردان افتاد. به طوری که پس از استیلای هخامنشیان، بر مبنای شیوه ی نظام مندی اجتماعی سیاسی، زنان از صحنه ی هنر به عنوان آینه ی بررسی تاریخ، حذف شدند.

در تمدن عیلام هنوز زنانی توانسته اند به مقام امپراتوری برسند، هنوز میزان قدرتی در دست و پوششی راحت داشته اند. اما در فاصله ای نه چندان طولانی که تمدن عیلام به دست کوروش هخامنشی (وارثان هنر و تمدن آشور) نابود شد و در دوران حاکمیت این سلسله، زن به «کتک بانو» یا همان کدبانوی کنج خانه تبدیل و در حجم انبوهی از پارچه پیچیده می شود. تمام ارزش گذاری ها زین پس بر اساس درون خانه ماندن، پنهان و محو شدن از اجتماع مردانه ی بیرون، پی ریزی شد. تا آن جا که در دوره های بعد، مدح و ستایش زنان پوشیده روی و صورت ندیده در شاهنامه ی فردوسی حکایت از وضعیت سلطه ی حجاب بر زنان دارد.



زن نیایشگر سومری



زن و مرد نیایشگر سومری «همان گونه که می بینیم، اختلاف چندانی میان لباس زن و مرد وجود ندارد»

زن نشسته بر تخت. تمدن سومر



هزاره ی دوم پیش از میلاد. تمدن بابل

شده، سپس با استقرار و تسلط ارزش های طبقات بالا در سیر رقابت، کل جامعه را در برگرفته و جنبه ی اجباری پیدا کرده است. تیغ دو سویه ی جامعه ی پدرسالار طبقاتی پیکر زن را به انکار نشست و امروزه با نوک تیز دین و قانون و انواع زور، آن نقشی را از زن در تاریخ به خورد جامعه داده که چیزی جز نقش مردگی نیست! اما هر اعمال زوری با مقاومت و مبارزه ای همراه است! بی شک زنان نیز همواره با تنی سرخ از خون، از گودال تحمیل و تحریف و انکار برخاسته و ایستاده اند؛ هرچند که تاریخ نگار پدرسالار، تاریخ این ایستادگی را نه تنها از قلم انداخته که به گونه ای مشدد بر آن خط و سیلی زده و به ترسیم وارونه اش پرداخته! سرانجام روزی خواهد رسید که شیرازه ی خون آلود و پوسیده ی این تاریخ به دست زنان واژگون خواهد شد! پس زنده باد آن واژگونی و رهایی انقلابی زنان!

□

قدرت و هنر هخامنشی با آن همه وسعت و تجملات، تقریباً خالی از انعکاس تصویر زن در خود بود و همین می تواند مانند سایر موارد پیش تر برشمرده، گویای میزان حضور زن در بطن روابط مادی بیرونی و جامعه باشد. در زمان هخامنشیان علاوه بر پوشیده بودن کامل تن، شال و شل هم بر سر و موی زنان کشیده می شد. در دوران ساسانی با رجعت ستایش آمیز به هخامنشیان، نوعی از چادر هم ایجاد شد. پیراهن کاملاً بلند بود و پارچه های بزرگ دور سر و تن پیچیده می شدند. تنها مقداری از گردن گاه می توانست عریان باشد که احتمالاً در هنگام خروج از خانه نه تنها گردن بلکه صورت هم می بایست پوشیده شود.

در پایان این بخش، می توان گفت موضوعی که در تمام این تمدن ها به نوعی قابل توجه است، نقش پررنگ طبقات در پیدایش و سلطه ی حجاب بوده است. ازین رو که این کارکرد از پوشش، ابتدا به صورت تحمیل مفهوم آراستگی بر تن و سر زنان طبقات بالا کشیده

معشوقی
از
جهان فرداها



روزی دو ساره
از لای مه و خون سالیان تنگ دلم
طلوع می کنند!

روزی حرف های ناگفته ی دو چشمت
در سرانجام تن گرفته ی مفاهیم می شکند
و شوق لرزه ی دست
شسته ی عطر را واژگون می کند
روی این خطوط پریشان احوال،
روی کله های انضمامی بغض و بجن
و شاید دو سار لرزان
در حافظه ی آهیت گشوده شوند
تا استخوان هایم را لطهیر
روزی تمام قد
قد تمام خندان هایم
مهما خواهی بود
بالا بلند روزهای تمام سرخ!
و تمام جاله های زمان را پر خواهی کرد
ستاره چشم بهای تمام شاد!
جاودانه خواهی شد به اعجاز بوسه ای
که شاید تصویرش
لسانت را کرد کرد کرد جنون هایم پچرخاند!
معشوق کم شده در محال حال!
معشوق سالهای خوشبخت مرگم!
معشوق خورشیدهای رها و دیگر کون از ما!
وقتی که کیسوان رهای دخترمان را می بوسی
در گوشش گاهی زمزمه کن:
مادری که تو را به دنیا نیاورد
دنار را برای خنده های تو آبتن شد
و تسرانجام در نیمه شب ویرانی
مومنازه طوفان شد و ترکید!

رابطه

جنبش

زنان با

سایر

جنبش‌های

اجتماعی



اخگر فرزانه

تمامی اقشار تحت ستم در ایران در طول حاکمیت ۴۰ ساله جمهوری اسلامی، همواره به اشکال مختلف در مقابل سیاستهای ارتجاعی و ضد مردمی رژیم، مبارزه و مقاومت کرده و به وسع خود در مقابل افسارگسیختگی این دیکتاتوری ستم و استبداد، موانعی ایجاد کرده اند و بعضا جمهوری اسلامی را به عقب نشینی های مقطعی هم واداشته اند. از اولین نمونه های این مبارزات که تنها دوهفته بعد از غصب قدرت توسط رژیم نوبا، شکل گرفت، می توان به تظاهرات وسیع چند روزه زنان در شهرهای مختلف، علیه فرمان حجاب اجباری خمینی که هم زمان با روز زن آغاز شد، اشاره کرد، این اعتراضات تلنگری بود به رژیم برای یک عقب نشینی دوساله تاکتیکی. مبارزات مردمی با افت و خیز های بسیار به حرکت خود ادامه داد. در سال ۸۸ اگر چه هنوز اقشار وسیعی نسبت به جناح هایی از حکومت توهم و امید داشتند، ولی در جمعیت های میلیونی به خیابان ها ریختند و تضاد خود با حاکمیت را در قالب اعتراض به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری، به نمایش گذاشتند. در سال ۹۶ که توهم توده ها نسبت به کلیه جناح های حاکمیت به درجات بالایی فرو ریخته بود، زحمتکشان بیش از ۱۰۰ شهر کوچک و بزرگ، خشمگین و مصمم، به خیابان ها ریختند و با شعار ها و خواسته های رادیکال به شرایط اسفناک اقتصادی و سیاسی در کشور اعتراض کردند. به درستی باید شورش ها و اعتراضات این سال را نقطه عطف مبارزات و شروعی برای تعیین تکلیف مردم با رژیم جمهوری اسلامی نامید. شنیدن همه روزه اخبار اعتراضات مردمی و دستگیری های گسترده فعالان سیاسی و اجتماعی، به بخشی از زندگی عادی در این کشور بدل شده و نشان می دهد که جنبش زنده است و مردم سر سازش با ارتجاع حاکم ندارند.

جمهوری اسلامی با پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی و ضد مردمی در خدمت به یک اقلیت انگلی، زندگی را برای اکثریت مردم خصوصا تهیدستان شهر و روستا هر روز غیر قابل تحمل تر کرده است. خصوصی سازی ها و تبعیت از سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی، اختلاس‌های نجومی، هزینه‌های سرسام آور دخالت‌های نظامی در کشورهای منطقه برای تحکیم پایه‌های قدرت و ادامه حیات خود، باند بازی‌های درون حکومتی و پیشبرد تخلفات با رشوه و پارتی، همزمان با سرکوب کلیه آزادی‌های اجتماعی، جامعه را به ورطه نابودی کشانده است.

سرریز بی سابقه فقر، دزدی، تجاوز، ازدواج کودکان، اعتیاد، تن فروشی، فروش اعضای بدن، کارتون خوابی، زباله گردی، کودکان کار، فروش نوزادان و... که چنگال خود را بیش از همه بر حلقوم زحمتکش‌های جامعه و از آن میان بیشتر بر روی زنان و کودکان فرو کرده، تا جایی پیش رفته است که حتی آمارهای دولتی هم نمی‌توانند تمامی آنها را درز بگیرند. فجایعی که در هر لحظه در روز روشن و جلوی چشم آحاد جامعه

رخ می‌دهد و اکثریت جامعه را متأثر می‌سازد، آنقدر گسترده شده که دیگر دولتمردان کشور، با هیچ رنگ و لعاب و توجیح مذهبی و سیاسی نمی‌توانند آن را بیوشانند و حالا هر کدام از نیروهای درون حکومت در مقام "مدعی"، قرار گرفته و سایر نیروهای حکومتی را مقصر قلمداد کرده و مکلف به پاسخگویی و لازم‌المجازات می‌خوانند.

در تمامی مبارزات مردمی در طول این ۴۰ سال، زنان برای احقاق حقوق اقشار مختلف که خودشان هم نیمی از آنها را تشکیل می‌دادند، دلیرانه در صحنه حضور داشتند و برای آن بها پرداختند. کشته و زندانی شدند، از کار بیکار شدند، مورد تهدید و ارباب قرار گرفتند، از طرف عناصر سنتی خانواده و فامیل طرد و منزوی شدند و خلاصه باز هم بیش از پیش تحت فشار قرار گرفتند. مبارزات کارگری، مبارزات زنان، مبارزات دانشجویی، شورش‌ها و اعتراضات ملی، اعتراض به مشکل آب آشامیدنی، کم‌آبی و تقسیم ناعادلانه سهم آب کشاورزی در مناطق مختلف، اعتراض به نابودسازی محیط زیست، ریزگردها، نبود رسیدگی و حمایت در مقابل فجایع طبیعی مثل سیل و زلزله و عواقب آن، و ده‌ها شکل دیگر از اعتراضات بر حق مردمی، که هر کدام با طرح خواسته‌های قشری از جامعه شکل می‌گیرند، تنها با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است که می‌تواند گام اول را در جهت احقاق مطالبات خود بردارد. این گام اول که هدف مشترک تمامی اقشار تحت ستم در ایران است، تنها با حمایت جنبش‌های مبارزاتی مردمی از یکدیگر و همبستگی انقلابی می‌تواند به درستی برداشته شود.

هر یک از جنبش‌های مردمی، تبلور ایستادگی قشری از جامعه در مقابل ستمی است که به آنها روا می‌گردد. خواست‌های برحق اقشار مختلف جامعه در جهت رفع ستم، محور وحدت و هم‌بستگی مبارزاتی آنان است. کارگران، زنان، دانشجویان، اقلیت‌های ملی، مذهبی و نژادی، هریک از سوی قدرت حاکمه، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و افراد پیرامون خود مورد ستم واقع می‌شوند. ستمی که نه تنها هر لحظه از زندگی آنان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد بلکه سمت و سوی سرنوشت و آینده آنان و نسل‌های بعدی آنان را تعیین می‌کند. اگر چه اشکال مختلف ستم در جامعه معمولا

منشا و سرچشمه مشترکی دارند، ولی هریک، ویژه‌گی‌ها و مختصات خاص خود را هم دارند که مطالبات اقشار مختلف را متفاوت می‌سازد. مطالباتی که می‌توان حول آن مبارزات هر قشر را سازماندهی و متشکل و توده‌ای کرد.

ستمی که بر اقشار آسیب‌پذیر جامعه تحمیل می‌شود، یک حقیقت مشخص، قابل لمس و غیر قابل انکار است ولی می‌بینیم که نیروهای مختلف پاسخ‌های متفاوتی را برای رفع آن به میان می‌گذارند.

صاحبان قدرت برای اعتراضات توده‌ای در جهان

از هر سلاح فوق پیشرفته‌ای خطرناک تر است.

برنامه‌ای که هر فرد یا جریانی برای مقابله با ستم ارائه می‌کند، معیاری است برای تشخیص دوستی و دشمنی و جایگاه طبقاتی آن فرد یا گروه.

زنان علاوه بر ستمی که بر زن و مرد اقشار و طبقات تحت ستم، اعمال می‌شود، مورد وحشیانه‌ترین اشکال زن‌ستیزی حاکمیت ارتجاعی و مذهبی و همچنین فرهنگ مردسالارانه در کل جامعه و مردان خانواده قرار دارند. به دلیل فراگیر بودن ستم جنسیتی در میان زنان از تمامی اقشار و طبقات، و اینکه زنان با این ستم، در هر لحظه و در هر مکان و حین هر فعالیتی دست و پنجه نرم میکنند، یعنی نه به یک دوره و زمان خاص در طول زندگی هر زن محدود می‌شود و نه محدوده جغرافیایی خاصی را در برمی‌گیرد، - پتانسیل مبارزه با آن هم بسیار بالاست. ستم جنسیتی نه تنها بر پرشمارترین گروه اجتماعی اعمال می‌شود، بلکه در تمامی تحركات اجتماعی و در همه حفره‌های زندگی زنان به پر رنگ‌ترین شکل ممکن خود را می‌نماید. همه جنبش‌های اجتماعی وظیفه دارند که با حمایت از جنبش زنان، از وزن غل و زنجیری که به دست و پای زنان بسته شده بکاهند و آنان را در جهت رهایی یاری رسانند، تا این نیروی عظیم اجتماعی بتواند نقش خود را در تغییرات کلان انقلابی با حداکثر بازدهی در جامعه بازی کند.

یکی از مهم‌ترین مبارزات زنان که با تداوم خود شکلی جنبشی به خود گرفت موضوع تن‌ندادن به حجاب اجباری بود. بازتاب و فشرده این مبارزه که سالیان متمادی همزمان با مبارزات زنان علیه همه اشکال خشونت و نابرابری به پیش می‌رفت، در شرایط عینی شکل گرفته در مبارزات توده‌ای سال ۹۶، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته و پدیده "زنان خیابان انقلاب" را آفرید و از آن پس نیز این مبارزه بیش از پیش گسترش یافت. اگر چه در سطح جامعه و در بین جنبش‌های اجتماعی موجود، مبارزات زنان علیه حجاب اجباری و سایر اشکال خشونت به درجاتی بیش از گذشته به رسمیت شناخته شده و بعضا مورد حمایت قرار گرفته است ولی به نسبت هزینه‌ای که زنان در این راه می‌پردازند، کماکان مسئله زنان و مبارزه با حجاب اجباری، جایگاه خود را به عنوان مسئله مبارزاتی تمامی افراد و جنبش‌های مردمی پیدا نکرده است.

پتانسیل موجود در جنبش زنان، و تمرکز روی امر انقلاب باید به پیش برده شود.

جنبش زنان در ایران، که یکی از پرشمارترین اقشار تحت ستم را نمایندگی می کند، به دلیل پتانسیل انقلابی بالایی که دارد، جایگاه ویژه ای هم نزد انقلابیون و هم نزد ارتجاعیون دارد. زنان که به عنوان نیمی از نیروهای جنبش کارگری، ملی، دانشجویی و... در همه این عرصه ها در ستیز با ستمگران هستند، برای تغییر جایگاه جنسیتی خود هم عرصه دیگری از مبارزه را هم با حکومت زن ستیز و هم با مردان در خانه و اجتماع، پیش روی خود دارند و علی رغم سرکوبی به قدمت تاریخ مالکیت خصوصی، هیچ گاه این عرصه را خالی نکرده اند. زنان که با پوست و گوشت خود، ستم جنسیتی را حس کرده و می کنند، در هر نسلی به تناسب شرایط اجتماعی مقطع زمانی که در آن می زیسته اند، عکس العمل نشان داده و برای پرش های کوتاه و بلند به سوی آینده ای روشنتر، برنامه ریزی کرده اند. عرصه مبارزه زنان علیه ستم جنسیتی، عرصه ای است که خواست های برابری طلبانه همه زنان را مقابل مردان، جامعه و از همه مهمتر سیستم حاکم قرار می دهد.

در این میان یکی از چالش های مهمی که در مقابل تمامی جنبش های مردمی قرار دارد، مبارزه با مردسالاری حاکم چه در درون خود جنبش و چه با حکومت زن ستیز است. با امتیازاتی که طبقه حاکمه در رابطه بین زن و مرد، به مردان جامعه داده است، زنان در هر یک از جنبش های اجتماعی، از جانب مردان هم رزم خود نیز مورد

نیروهای ارتجاعی از امپریالیست ها گرفته تا حکام کشورهای تحت سلطه، برای بقای حاکمیت خود، همواره نسبت به کوچکترین تعرضات مردمی و اولین جوانه های شورش بسیار حساس بوده و قبل از هر نیروی متشکل دیگری عکس العمل نشان می دهند. برای صاحبان قدرت در جهان اعتراضات توده ای از هر سلاح فوق پیشرفته ای خطرناک تر است. به همین دلیل است که به محض شکل گیری مبارزات مردمی در مقابله با انواع ستم در هر گوشه از جهان، به شیوه های ابتدایی مثل سرکوب قهر آمیز توسط نیروی انتظامی، بسنده نکرده و بلافاصله ده ها طرح و برنامه برای هدایت این مبارزات به کانال هایی که مستقیم و غیر مستقیم منافع ارتجاع و امپریالیسم را تامین می کند، سر بلند می کنند. برنامه هایی که با گسترده ترین امکانات و حمایت های مالی، مدیایی و تبلیغات گسترده، و با اتکا به فرهنگ عقب افتاده ترین اقشار جامعه، تلاش می کند مبارزات مردمی را به بیراهه برده و این نیروی انفجاری را مهار سازد. برای نمونه می توان به تبلیغ حول برنامه هایی مثل "آزادی های یواشکی"، "چهارشنبه های سفید" و "دوربین ما اسلحه ما" که از طرف عنصری وابسته به امپریالیست مثل مسیح علی نژاد طرح شده است، اشاره کرد. می دانیم که نه مسیح علی نژاد که در کارنامه افتخارات خود، گفتگوی مستقیم با مایک پمپئو را دارد و نه سایر مبلغان سیاست های بورژوازی، هرگز زن ستیزی و برخورد تحقیر آمیز دولت ترامپ و سایر کشورهای غربی، نسبت به زنان را نقد نکرده و با برنامه هایی که طرح می کنند، تلاش دارند، خشم زنان را

برنامه ای که هر فرد یا جریانی برای مقابله با ستم ارائه می کند، معیاری است، برای تشخیص دوستی و دشمنی و جایگاه طبقاتی آن فرد یا گروه.

ستم جنسیتی قرار می گیرند. این موضوعی نیست که بتوان حل آن را به بعد از سرنگونی رژیم ماکول کرد. جنبش های اجتماعی با طرح خواست های زنان و مبارزه در راه تحقق این خواست ها، هم می توانند نیروی وسیعتری از زنان را با خود همراه کرده و پتانسیل بالای مبارزاتی آنها را در جنبش آزاد سازند و هم با مبارزه هوشمندانه و مستقیم با مردسالاری و فرهنگ ارتجاعی ضد زن، سیاست های حکومتی را در جهت تفرقه بین زن و مرد تحت ستم، با شکست مواجه ساخته، جامعه ای کیفیتا متفاوت و برابری طلب را پایه گذاری کنند.

در سالهای اخیر ما شاهد مبارزات وسیع معلمان حول خواسته های صنفی و سیاسی بوده ایم؛ اما با وجودیکه بیش از نیمی از جمعیت معلمان را زنان تشکیل می دهند، هرگز شاهد طرح خواست دستمزد برابر بین زن و مرد معلم نبوده ایم. هرگز رفع حجاب اجباری برای دختران دانش آموز و زنان معلم جزو لیست خواسته های معلمان نبوده است. هرگز مسئله تفکیک جنسیتی که محدودیت های فراوانی را به دانش آموزان و معلمان زن تحمیل کرده است، نقد نشده و برای آن مبارزه نکرده اند. نادیده گرفته شدن مطالبات زنان نه به جنبش معلمان محدود می شود و نه به همین چند نمونه. دستمزد برابر، آزادی پوشش، رفع تفکیک جنسیتی، حضانت کودکان، حق طلاق و حمایت های حقوقی، ارث برابر و خلاصه کلیه برابری های اجتماعی،

در چارچوب اعتراضات فردی و مسالمت آمیز سر ریز کرده آنها را از تصور هر گونه مبارزه متشکل و با برنامه سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی دور سازد.

با این وجود، اینکه فکر کنیم به دلیل تمرکز قدرت و ثروت در دست ارتجاع، حل تضاد بین انقلاب و ارتجاع، به نفع صاحبان قدرت در جهان، امری سهل و مسلم است، به مفهوم دست کم گرفتن نیروی انقلاب بوده و نشان از درکی یک سویه و غیر دیالکتیکی از نیروهای موجود در صحنه دارد. آنچه می تواند موازنه قدرت را در جهان به نفع اقشار زحمت کش و تحت ستم تغییر دهد، مسلح شدن زحمتکشان به سلاح آگاهی و متشکل شدن آنان است. اعتراضات فردی و یا شورش های بی هدف و کور، تنها به تخلیه انرژی و پتانسیل انقلابی ستمدیدگان جامعه می انجامد؛ همانطور که به دنبال وعده و وعید های انحرافی جریان سازان امپریالیستی و مزدوران ارتجاعی رفتن هم نیروهای بالقوه انقلاب را تضعیف کرده و حتی در مقابل آن قرار می گیرد.

مبارزات زنان و حضور پر رنگ آنان در تمامی صحنه های سیاسی جامعه، نشان می دهد که وقوع انقلاب و ایجاد تغییرات اساسی، بدون اتکا به زنان یعنی این نیمه پر شور و معترض جامعه، امری ناممکن است. وحدت زنان و تشکل یابی آنان در تشکلات رادیکال زنان، اولین و مهمترین گامی است که با پیشگیری از اتلاف بیهوده



مطالبات برحق نیمی از جمعیت جنبش های طبقاتی و اجتماعی هستند که از طرف این جنبش ها طرح نشده و برای احقاق آنها مبارزه ای صورت نگرفته است. در حالی که مبارزه برای این مطالبات، نه تنها توان مبارزاتی هر جنبش رادیکال و مردمی را بالا می برد، بلکه خط تمایز جنبش را با رژیم زن ستیز روشن کرده و راه را برای رسیدن به جامعه ای بدون ستم و استثمار هموار می سازد.

حمایت جنبش کارگری و سایر جنبش های مختلف اجتماعی از یکدیگر، با خبر بودن از مشکلات و شناخت مطالبات بر حق یکدیگر و درک از وجود دشمن مشترک، نیاز حیاتی برای پیروزی توده ها و نشانی از رشد و بلوغ این جنبش ها است. اگر چه جنبش های اجتماعی در ایران هنوز تا رسیدن به این درجه از رشد و بلوغ فاصله زیادی دارند، ولی جوانه های امیدوار کننده ای در مبارزات اخیر شروع به رویدن کرده است. در مبارزات کارگران نیشکر هفت تپه و هپکو، در سال های ۹۶ و ۹۷، شاهد نقش گرفتن زنان حتی در سخنرانی و رهبری جنبش و نه مثل همیشه تنها به عنوان سیاهی لشکر و یا "خانواده کارگران" بودیم. این امر مثبتی است و قدمی به پیش برای کنار زدن نگاه جنسیت زده در مبارزات کارگری. از نمونه های برجسته و مترقی حمایت از جنبش زنان می توان به تظاهرات و اعتراض دانشجویان دانشگاه تهران در مقابله با طرح حجاب و عفاف و آزار دانشجویان دختر که در پاسخ به فراخوانی از سوی «تشکل های مستقل دانشجویی» در اردیبهشت ماه ۹۸ صورت گرفت، اشاره کرد. دانشجویان با شعارها و سخنرانی های خود، نه تنها از حق زنان در انتخاب پوشش به ویژه در دانشگاه حمایت کردند، بلکه به درستی مرز خود را با مبلغین ارتجاع و امپریالیسم روشن ساختند. نشان دادند که توهمی نسبت به حمایت جناح های مختلف رژیم و نسبت به حمایت امپریالیست ها، ندارند.

سخن پایانی:

جنبش های اجتماعی مختلف در ایران برای احقاق مطالبات بر حق خود باید در هم بستگی با یکدیگر حمله خود را متوجه دشمن مشترک اشان نموده و با سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، گام اول را برای رفع ستم و استثمار بردارند.

همانطور که ستم ملی بر تمامی اقشار یک اقلیت ملی اعمال می شود و تنها زحمتکشان این ملیت را تحت فشار قرار نمی دهد، ستم جنسیتی را هم همه زنان از هر قشر و طبقه ای، اگر چه به اشکال و درجات متفاوت، متحمل می شوند. تا زمانی که فراطبقاتی بودن ستم جنسیتی را به رسمیت نشناسیم، نمی توانیم برنامه صحیحی برای رفع این ستم داشته و زنان را به صفوف انقلاب جلب کنیم.

همه جنبش های رادیکال اجتماعی باید برای مقابله با سیاست های تفرقه افکنانه رژیم و همچنین برای بالا بردن سطح همبستگی و وحدت درونی خود، در کنار مبارزه برای رفع ستم مشخصی که به آنها تحمیل می شود، علیه ستم مضاعفی که نیمی از جمعیت این جنبش متحمل می شوند هم مبارزه کنند و مطالبات آنان را پی گیری نمایند. آنها می توانند با حمایت خود از جنبش زنان، که یکی از گسترده ترین طیف های اجتماعی را نمایندگی می کند، مبارزات خود را علیه رژیم جمهوری اسلامی تعمیق بخشیده، هم از حمایت زنان به طور کل بهره مند گردند و هم این که نوک پیکان مبارزه اشان را تیز تر کنند.

از سوی دیگر جنبش انقلابی زنان، هم باید به ربط ستم جنسیتی به سیستم ستم و استثمار از زاویه نظری بپردازد و هم در صحنه عملی خواست های زنان را به میان جنبش های مختلف ببرد و تلاش کند که سطح مبارزه را ارتقا بخشد؛ در عین این که از مبارزات بر حق سایر جنبش های انقلابی هم باید حمایت کند و در جهت تعمیق خواست های این جنبش ها و هدفمند کردن آنان برای مبارزه در جهت سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی گام بردارد. □

قتل زنان



شبکه پیچیده ناموس

مهسا روزان

بچه ام بود، سرش را بریدم، «ولی دم» هستم،
 شاکی هم ندارم!
 «سرکش» بود و مایه «سرافکندگی» بود!
 او را به علت «ننگین کردن شرافت و آبروی خانواده» کشتم!
 «ناموس، غیرت و غرور» خانواده لکه‌دار شده و حقش بود که به قتل برسد!
 «نجیب» نبود و پشت سرش حرف می زدند!
 فشار روحی و ترس از بی «آبرو»یی باعث شد که تصمیم بگیرم دخترم را بکشم!
 اگر مرد «شرم» را با خون نشوید، «بزدل» است و لیاقت زنده بودن ندارد؛
 «کمتر» از سایر مردان است....!

به کلمات تاکید شده دقت کنید. این‌ها بخشی از توجیهات و افکار مردانی است که دست به قتل زنان خانواده شان زده اند. این «ننگ» و «شرم» و «ناموس» چه بوده است؟ خودداری از ازدواج اجباری، قربانی یک تجاوز جنسی بودن، طلاق گرفتن (در هر شرایطی)، هر نوع رابطه و اظهار علاقه و عشق به جنس مخالف و حتا فرض این که شاید زنی با مردی رابطه داشته یا حتا حرف زده است! پدیده ای به نام «خودکشی ناموسی» نیز داریم! این که زنان به دلایل مرتبط با ناموس و خشونت‌های برخاسته از آن مجبور به خودکشی می شوند. آن قدر زن را آزار می‌دهند و عرصه را بر او تنگ می‌کنند که راهی جز خودکشی برایش نماند. اغلب خودکشی‌ها به شکل خودسوزی است؛ دردناک‌ترین راه. در غرب ایران آمار این گونه خودسوزی‌ها بسیار بالا است و از این میان مریوان، سقز، پیرانشهر، کامیاران و ایلام بیشترین آمار را دارند. ایلام بیشترین تعداد خودسوزی را از میان انواع روش‌های خودکشی دارا است و قتل زنان در کردستان، هم چنین خودسوزی و ناقص‌سازی جنسی زنان بسیار رایج شده است. اقدام به جدایی و طلاق از سوی زنان، شایعه‌سازی‌های ناموسی، پایداری ارزش‌ها و باورهای سنتی و عقب مانده مبتنی بر «ناموس پرستی» و حفظ حیثیت و آبروی خانواده، جلوگیری از رشد و مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان، محدودیت‌های شدید حتا در روابط خانوادگی و غیره، تعصبات سنتی شدید در رابطه با رفتار و نقش زنان، اقتصاد از هم گسیخته و عقب مانده و فرهنگ و مناسبات اجتماعی خشن و محدود متناسب با آن، خشونت وحشیانه خانگی از سوی مردان، تجاوز و آزار جنسی به زنان، ازدواج اجباری زنان ... و شیوع بالای افسردگی در نتیجه این رفتارها از جمله عواملی هستند که منجر به قتل یا خودکشی شدن ناموسی زنان می شوند. تاکنون زنان و دختران بسیاری برای رهایی از تبعیض‌های جنسیتی، اجتماعی و عشیره‌ای و به نوعی اعتراض به وضعیت موجود به خودکشی و بیشتر به خودسوزی دست زده‌اند. زیرا احساس ناتوانی، درماندگی و ناامیدی در امکان تغییر این وضعیت کرده و تنها راه نجات را در نابودی خود می بینند.

در ایران هرچند این قتل‌ها در تمام مناطق گزارش می شوند اما قتل‌های ناموسی بیش از همه در مناطق کردنشین غربی، و در جنوب غربی ایران جایی که اقلیت‌های قومی عرب زندگی می کنند دیده می شود. در مناطق عرب نشین خوزستان بیش از ۴۰ درصد قتل‌ها ناموسی است. طبق آمار استان‌های خوزستان، کردستان، کرمانشاه، ایلام، لرستان، سیستان و بلوچستان، آذربایجان شرقی و اردبیل بیشترین تعداد قتل‌های ناموسی را دارند. فقر شدید، بی‌سوادی، نبود هیچ گونه امکانات بهداشتی، رفاهی، سرگرمی و فرهنگی، درصد بیکاری بسیار بالا و ... از خصوصیات پررنگ تمام این مناطق به ویژه در مناطق کرد، عرب و بلوچ نشین است.



سلطه و قدرت «مردانه، مالکانه، طبقاتی - قبیله ای»

در مرکز قتل ناموسی زنان

ناموس یک مکانیسم کنترل است. برای این که این مکانیسم کار کند یک سیستم از ارزش های مبتنی بر ناموس هم بسیار ضروری است. سیستمی که به طور اجتماعی ساخته شده است و می گوید که زنان دارندگان «ناموس، شرف و اعتبار» خانواده، طایفه/قبیله و در واقع مردان! یعنی زن باید موقعیت، جایگاه و خصوصیات هم چون «عفت، پاکدامنی، مطیع بودن، نجابت و سر به زیری» داشته باشد تا بتواند تجسم «برتری، سربلندی، سلطه، قدرت، اقتدار و سالاری» مرد در اجتماع باشد.

سوال این است که چه چیزی چنین خصوصیات، ایده ها، ارزش ها و رفتارهای به شدت عقب مانده، ضد انسانی و بی رحمانه را عادی و به یک ضرورت برای بقایش مبدل کرده است؟! حفظ کدام منافع است که برای آن، زنان و دختران سنگسار می شوند، سوزانده می شوند، زنده به گور می شوند، خفه می شوند، سرشان از تن جدا می شود، با چاقو تکه تکه و با اسلحه سوراخ سوراخ می شوند... و یا با فشار و شکنجه وادار به خودکشی به فجیع ترین اشکال ممکن می شوند؟

این ها را با طرز تفکر و فرهنگ فئودالی و به خصوص برده داری می توان توضیح داد. قتل ناموسی از ۴ هزار سال پیش وجود داشته است. دورانی که ساختار جامعه بر مبنای برده داری بود. کنترل، حفظ و گسترش خانواده-قبیله (به شکل قبیله مسلط، طبقه و دولت مسلط) در رقابت و جنگ با دیگر قبایل و رقبای، کنترل بر تولید نسل آینده در خانواده به منظور کنترل، و حفظ زمین و دارایی ها و ... مساله مرگ و زندگی و بقای آن جوامع و قبایل در رقابت با یکدیگر و کسب اقتدار، سلطه، مالکیت و برتری بود. بدن زن از دارایی های مرد بود و او حق هر نوع مجازات و یا کشتن همسر یا دخترش را به دلیل برقراری رابطه جنسی خارج از ازدواج داشت. زن حکم کارخانه ای مرموز و بسیار مهم را داشت که هم قادر به تولید انسان (مرد به طور خاص) بود و هم لذت دادن به مرد.

زنان هم چون کالا قابل خرید و فروش بودند. ارزش آنها در لای پا و رحم خلاصه می شد. باکرگی زن قبل از ازدواج شرط مهم فروش این کالا بود. اگر این باکرگی به هر شکلی حتما از راه تجاوز از بین می رفت ارزش او به عنوان شیئی دست اول به کلی از بین می رفت. در عین حال گویی مردان صاحب آن زن، به وسیله دیگر مردان «فتح» شده بودند! به چیزی دستبرد زده شده بود که قرار بود به طور خاص مشخصه مردانگی باشد! توان کنترل، مرد بودن، اقتدار و حیثیت آن مرد در برابر دیگر مردان از بین می رفت. زیرا نتوانسته بود این دارایی مهم را مراقبت و کنترل نماید. نتوانسته بود اقتدار و سالاری خود را اعمال کند. بنابراین این شرم باید از صورت مرد و ننگ از اعتبار او پاک می شد. قتل زنان یکی از فجیع ترین این روش ها بود تا لکه ننگی که یادآور چنین شرمی است در کل از صفحه روزگار محو شود. بعد ها با آمدن دین و مذاهب، این سنتهای مبتنی بر سلطه مالکانه، مردانه و طبقاتی به اشکال ایدئولوژیک، غیر قابل تغییر و طبیعی درآمد و در همین راستا به نقش و جایگاه و ارزش زنان رسمیتی نهادینه شده داد.

هزاران سال از آن تاریخ گذشته اما این کار وحشیانه و تفکر عقب مانده هم چنان در برخی جوامع به همین شکل موجود است. **سکسوالیته و توان تولید مثل زنان** به عنوان بخشی از اموال و دارایی مردان، ناموس مردان یعنی «شرف و غیرت و آبرو»، به شمارمی آیند. مفهوم **اقتدار، مالکیت و تصاحب**، زنان را تبدیل به کالایی کرده است که قابل تعویض، خریداری و فروش است. در

ایران باکرگی زنان هم چنان یکی از دغدغه های مهم بسیاری از مردم و یک تابو است. هنوز در برخی مناطق ایران، رسوم سنتی شب عروسی، دست به دست گرداندن دستمال خونی و تست بکارت به نشانه ی «دست نخورده بودن»، «شرافت» و «نجابت» کالای فروخته شده و قدرت و مالکیت مردانه صاحبان کالا انجام می شود. زنان در این جوامع در یک وضعیت ترس و وحشت همیشگی به سر می برند. اغلب از اندام های جنسی و بدنشان می ترسند و با آن غریبه اند. چه بسیار دختران جوانی هستند که هنوز در شب ازدواج خود در پی اولین رابطه جنسی با شوهرشان به قتل می رسند. زیرا شوهر ادعا کرده که زن «باکره» نبوده است. در بسیاری موارد بعد مشخص می شود که حتی چنین نیز نبوده است!

امروزه در نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سرمایه داری امروز نیز هم چنان به مناسبات مبتنی بر ستم و استثمار نیاز است و همان ضرورت های مبتنی بر **سلطه، مالکیت و اقتدار گروه و طبقه مسلط** هم چنان برقرار. همین باعث شده است که این فرهنگ و تفکر نهادینه شده، به مانند پدیده و فرهنگی در خود که گویی همیشه بوده و خواهد بود نشان داده شود، به روز تر شود، کمی این ور و آن ور شود، **ولی ریشه کن نشود!**

درست است که اشکال فجیع تر قتل ناموسی را هم زمان در مناطقی از ایران می بینیم که به لحاظ اقتصادی اجتماعی عقب مانده تر و فرهنگ و رفتارهای زن ستیزانه و نابرابر در آن ها بسیار بیشتر و آشکارتر است. اما این فرهنگ در تمام بخش های ایران وجود دارد. در تمام جوامع سرمایه داری وجود دارد! تنها شکل و اسمش فرق دارد! یک جا به نام «ناموس، عزت، شرف مردانه» و جایی دیگر به نام «حسادت و عشق زیاد مرد»! مگر نه این که قتل ناموسی در طبقات متوسط شهری این مناطق (هر چند کمتر) و نیز در دیگر مناطق ایران نیز موجود است؟ باز هم می گویند از «ناموس» مان دفاع کردیم! مگر نه این که در کشورهای غربی هم موجود است؟ در آمریکا مردان در هر روز ۱۰ زن را می کشند و اسمش فرق دارد! ولی آن جا هم زنانی هستند که به دلیل این که دیگر نمی خواهند با مردی زندگی کنند، یا طلاق می گیرند و یا به مرد دیگری غیر از آن چه که «باید باشد» علاقه دارند و ... کشته می شوند. تنها اسمش فرق دارد. سطح و درجه فجیع بودن این قتل ها فرق دارد. چگونگی ملک و برده بودن زن فرق دارد. همان نقش ها «مدرن» تر شده اند. ابزار جنسی و کالا بودن زن مدرن تر شده است. این بار می تواند خودش «انتخاب» کند! «آزاد» است و می تواند سرویس جنسی اش را، واژن اش را این بار بفروشد! به هر مردی که خواست و هر اندازه که خواست! در هر حال کار و ارزشش این است. توان تولید مثل کردنش هم چنان سودمند است. **برای اعمال سلطه ی مردانه،**

مالکانه و طبقاتی!

در ایران برخی عقب ماندگی مردم و «فرهنگ» را دلیل این چیزها می دانند. می گویند ببینید که چگونه اعضای خانواده، قاتلان اصلی هستند و چگونه بسیاری مردم این چیزها را می بینند ولی حمایت یا سکوت می کنند. یا می گویند فرهنگ قتل ناموسی مربوط به روستاها و یا در مناطقی است که اقلیت های قومی کرد، بلوچ، لر، عرب، ترک و ... زندگی می کنند و سیستم زندگی بسته و مبتنی بر مناسبات سخت قبیله- طایفه ای و قومی دارند؛ همین و بس!

این فرض ها زمانی درست است که بخواهیم این عقب ماندگی را از مناسبات تولیدی مسلط جامعه جدا بدانیم و آن را به مثابه بخشی از «فرهنگ آن ها» بدانیم. **نمی توان مردم را به یک «فرهنگ» وصل کرد ولی به مناسبات و نهاد های اصلی و قدرت مند جامعه و فرهنگ طبقات حاکم در هر دوره وصل نکرد.**

«ناموس» نقش مهمی در خدمت به نظام کلی سلطه و کنترل در جامعه دارد و از همان اول هم قرار بوده داشته باشد. در ارتباط پیچیده ای با انواع مناسبات به هم پیوسته ی مبتنی بر **سلطه مردانه، سلطه مالکانه و طبقاتی** است که با هم و با نهادهای قدرتمند و اصلی موجود در جامعه هم چون «**تولید و اقتصاد، دین، سیاست**» در کنش و واکنش هستند. این ها بخشهای جدایی ناپذیر از روند **سلطه بر بدن، سکسوالیته، رفتار و موجودیت زن** و در نتیجه قتل زنان به دست مردان خانواده اند.

رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی:

تقویت مناسبات قبیله ای و قتل ناموسی

۱. **ضرورت خشونت و مناسبات مرد/پدرسالاری قبیله ای:** یکی از شرایط ویژه زندگی زنان عرب، بلوچ، کرد و ... ایرانی در مناطقی که قتل ناموسی زیاد است فقر و محرومیت اقتصادی و فرهنگی، به حاشیه رانده شدن و ساختار اجتماعی قبیله ای است. در فرهنگ قبیله ای و طایفه ای، همه چیز تحت نظارت همه کس است! هر فرد اگر هویتی دارد مرتبط و برگرفته از قبیله و قوانین و ارزش های آن است و هم زمان هر رفتار او انعکاس جایگاه، اقتدار و ارزش های قبیله در میان دیگر قبایل است. خشونت ضرورتی است بر نظارت بر افراد و نقش آن ها، تربیت فرزندان، زنان و حفظ «**کانون خانواده- قبیله**». در مورد زنان این خشونت، قوانین و محدودیت های سخت جوانب بسیار پیچیده تر و وحشتناکی دارد.

یکم این که مردان در درجه اول با اعمال خشونت نسبت به زنان و فرزندان و سپس با اقوام و طوایف دیگر است که «مردانگی و غیرت» خود را نشان می دهند. اگر غیر از این عمل کنند مرد نیستند و از اقتدارشان کم کرده اند! زیرا در فشار و کنترل اجتماعی شدید فرهنگ این مناطق، احساس سرافکنندگی و «کم تر» بودن می کنند! پاسداری از زن و توان جنسی و تولید مثلی و نقش اش در خدمت به مرد و خانواده-قبیله به عنوان موضوع مهم رقابت و اقتدار مردسالارانه است. زن در مناسبات بسیار محدود خانواده-قبیله-قوم، وظیفه و تعریفی بسیار خاص تر و فرودست تر از دیگر زنان در ایران دارد. نه تنها خشونت خانگی بلکه خشونت از سوی کل قبیله و ارزش و معیارهای آن بر این زنان بسیار است؛ بسیار محدود و در خانه حبس اند و به شدت مورد کنترل، ستم و خشونت فیزیکی و روانی هستند. زنان تنها باید به دلیل موجهی از خانه بیرون بیایند و گرنه بلافاصله شایعه ای می تواند در موردشان ساخته شود که به قیمت جان شان تمام شود.

جنبه دوم، فرهنگ کلی مردسالاری در ایران و جهان به «سکسوالیته و موجودیت» زن است. از نگاه مردسالاری در هر شکلی، زن برای ارضای میل جنسی مردان است و این نمودی از توان و قدرت مردانه، ضعف و فرودستی و خفت زنانه است. **بدن و سکسوالیته اش نقطه ضعف بزرگ او در تحقیر شدن، حس ترس و تبعیت است.** در واقع اگر دقت کنیم این تفکر در همه جا هست. هر جا مردان بخواهند زنی را که پا از گلیمش فراتر گذاشته بترسانند و سر جایش بنشانند آلت شان را نشان می دهند و زن را تهدید به «گاییدن» می کنند. هر جا بخواهند در رقابت های قدرت، دیگر مردان را حقیر نشان دهند، زنان آن مردان یا آن جامعه را تهدید به «گاییدن و تجاوز» می کنند. گویی میدان مبارزه ای را از این راه فتح و به نام خود می کنند. حتی اگر زن معلول جسمی و ذهنی باشد و نتواند «مبادله» شود، اما هنوز این پتانسیل را دارد که در رقابت های مردسالارانه و قدرت طلبانه مرد را شرمسار کند!

چون هنوز واژن دارد! این جا «ناموس» دقیقن مساوی با «واژن زن» و نقشی که در تحقیر و شرم گین کردن مرد دارد می باشد! با آوردن نام واژن زنان آن مردان، یک جنگ می تواند در بگیرد و خون ها ریخته شود! تحقیر، ضعف، بی آبرویی و شرمی است که تنها خون می تواند آن را پاک کند! خودشان را، اقتدار مردانه و مرد بودن را، قوی، مقتدر، فاتح، مالک و ... بودن را این طور ثابت می کنند. به همین دلیل است که حتی اگر زنی مورد تجاوز هم قرار گیرد محکوم به مرگ است. قرن هاست بدن زنان یک میدان مبارزه قدرت و مالکیت برای مردان بوده و هست. اقتدار این گونه مردان اگر در ارتباط با بدن زن، فتح و تملک آن نباشد اقتدار نیست! کلمه و مفهوم «ناموس» در اصل برای همین کار کشف شده است! کنترل سکسوالیته و واژن، بکارت و رفتار زن در این راستا.

«**خانواده-قبیله**» در بازتولید ناموس، سلطه و اقتدار مردسالارانه و مالکانه نقش مهمی دارند. این نقش با بودن در جامعه ای که رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ موقعیت و منافع اجتماعی، سیاسی، طبقاتی، دینی و ... خود به خشونت و مناسبات اجتماعی ستم گرانه در تمام لایه های جامعه نیاز دارد بسیار بیشتر شده است. رژیم جمهوری اسلامی نه تنها از وجود مناسبات قبیله ای سود می برد بلکه به طور کاملن آگاهانه در حفظ و تداوم آن می کوشد. تصور کنید که بخشی از جامعه از قبل به وسیله افراد دیگری تحت کنترل باشند و به ارزش ها و افکار خاصی زنجیر شده باشند. کارکرد قبیله طوری است که از خشونت و اتوریته پدرسالارانه، به عنوان یکی از روش های مهم کنترل تمام افراد در خانوارهای گوناگون، تقویت شدیدتر مردسالاری، رواج و نهادینه شدن افکار و سنت های بسیار عقب مانده تر و سرکوب گرانه تر در برابر افکار ترقی خواهانه، هویت فردی خواهانه، تحول و گسست طلبانه استفاده می کند. کنترل و رهنمونی که از سوی مردان در خانواده-قبیله و از همه مهم تر از سوی روسا یا شیوخ بر تمام آن جمع اعمال می شود، نه تنها ارزشهای به شدت ضد زن و هم چنین سرکوب گرانه منطبق بر اطاعت محض از اتوریته (شیوخ، مردان، قبیله) را حفظ می کند بلکه در دوران تبلیغات انتخاباتی، جنگ و یا هر زمان که ضرورت و مصلحت جمهوری اسلامی می طلبد، اتوریته شیوخ قبایل برای جذب، کنترل و هدایت آسان مردم ضروری می شود!

۲. **ضرورت بقای اقتصادی و اجتماع قومی قبیله ای:** در کنار سیاست ها، روابط و قوانین مردسالارانه، ستم گرانه و نابرابر اجتماعی که رژیم جمهوری اسلامی در کلیت جامعه اجرا می کند، سیاست های کاملن عامدانه و سیستماتیک تبعیض و سرکوب نسبت به اقوام غیر فارس ایرانی، از تحقیر و توهین به هویت قومی آن ها گرفته تا توزیع بسیار نابرابرتر امکانات مادی اقتصادی و اجتماعی و ...، باعث ضرورت تقویت هر چه بیشتر ساختار و پیوندهای قبیله-طایفه ای محدود کننده و متعصبانه شده است. **قتل ناموسی زنان و افزایش آن، بخش مهم از پاسخی است که در برابر ضرورت حفظ قبیله انجام می شود.**

از یک سو بیکاری، فقر و عقب ماندگی اقتصادی که کاملن آگاهانه از سوی رژیم جمهوری اسلامی اعمال می شود، عاملی مهم در نیاز مردم به هر چه بیشتر آویزان شدن به قبیله و هر کار و منفعتی است که به طور گروهی تعیین می شود. قبیله به نوعی تنها راه حفظ آن ها در تگنای بسیار سخت اقتصادی است. از سوی دیگر مردم این مناطق جهت ایستادگی در برابر این سرکوب ها، مفهوم بخشیدن به خود، حفظ وحدت و هویت قومی خود، باز هم به قبیله و قوانین قبیله پناه می برند، به شدت به حفظ «اصالت خونی» خود در شکل ازدواج های درون قومی-قبیله ای و تمام ارزش ها و خصوصیات

آن می پردازند؛ به اشتباه «فرهنگ» عقب مانده موجود در قبیله را هويت و اصالت فرهنگي «قومي» خود دانسته و مجازات های شديد در برابر هر تغيير و حرکتی که بخواهد نظم درون خانواده و يا قبیله را دچار دگرگونی کند در نظر می گیرند. **قدر مسلم زنان و نقشی که باید داشته باشند، در مرکز برقراری چنین نظمی در خانواده و قبیله اند.**

اگر قوانین و ارزش های قبیله از طرف زنان زیرپا گذاشته شود، عواقب گذشت ناپذیری دارد. زنان یا کشته و خودکشی شده یا برای حفظ جان خود مجبور به فرار می شوند. در استان های لرستان، ایلام و خوزستان (به ویژه در میان قبیله های قومی)، مردان جمع می شوند و هر کدام یک ضربه کارد به زنی که باید کشته شود، می زنند که قتل به گردن یک مرد نباشد. بعد هم همه قبیله با هم برای پرداخت دیه همکاری می کنند! یا زن را مجبور به خودکشی به خوردن روزی یک لیوان گچ حل شده در آب می کنند که پس از مدت زمانی معین زن از انسداد روده می میرد. ضرورت ها و سازمان دهی های عقب مانده به گونه ای است که اگر زن مجازات نشود و این «خفت» با «اقتدار مردانه» جبران نشود، آن خانواده و طایفه برای همیشه از جانب دیگر طوایف و قبایل طرد و تحقیر می شود. این مساله نه تنها روابط اجتماعی از جمله ازدواج و مراودات دیگر را از بین می برد بلکه به دلیل فقر، سطح اقتصادی و تولیدی عقب نگاه داشته شده در این مناطق و نوع سازمان دهی هایی که معمولن بر مبنای قبیله و طایفه است (به طور مثال در مورد تقسیم کارها، زمین ها و منابع یا بهره برداری از آن ها و ...)، آن طایفه جایگاه و منافع خود را از دست می دهد.

۳. دین - قانون: یک دلیل بسیار مهم دیگر در ادامه روند قتل ناموسی، قوانین شریعت اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است. رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از انواع و اقسام قوانین و سنت های مردسالارانه، ستم گرانه، نابرابر و عقب مانده دیگر که مبتنی بر شریعت اسلام است، در کنار ستم و استثمار افسار گسیخته بر تمام مردم، به طور مرتب شونیسیم مردانه و ملک مردان بودن و فرودستی زنان را به وسیله اجبار حجاب، تبلیغ نقش زن به عنوان کالا و ابزار جنسی و تولید مثلی برای مرد را تولید و باز تولید می کند. قوانین اش زنان را به عفاف، حجاب، تمکین و خانه نشینی، تبعیت از شوهر، ارضای امیال جنسی شوهر در هر شرایطی، کشتزار مرد بودن، ممنوعیت سقط جنین و بسیاری دیگر اجبار کرده و فرا خوانده است. در برابر به مردان حق چند همسری وصیغه کردن های بی شمار و بسیاری حقوق دیگر داده...، آن ها را صاحب اختیار و مالک جان و زندگی زنان و فرزندان دانسته و در کل نقش و ارزش زن را در خدمت به همه گونه نیازهای مرد و فرزند آوری برای او قرار داده است. این قوانین به معنای واقعی کلمه منطبق بر همان نظم پدر/مرد سالاری برده داری است.

ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی می گوید «هرگاه مرد همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می تواند در همان حال آن ها را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط می تواند مرد را بکشد.»
ماده ۲۲۰ می گوید «پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و به پرداخت دیه ی قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.» همسران، برادران و دیگر مردان فامیل طایفه او نیز اگر شاکي خصوصی نباشد یا «ولی دم» از قصاص او گذشته باشد، طبق ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی، به علت اخلاص در «نظم و صیانت و امنیت جامعه»، فقط به سه تا ده سال حبس محکوم می شوند!

این قوانین به شدت وحشیانه و عقب مانده به طور واقعی در قرن بیست و یکم دارند بر ما اعمال می شوند! قوانینی که در واقع می گویند شوهر مالک واژن زن اش است و حق دارد بر سر «دستبرد» زده شدن به این واژن آدم بکشد! قوانینی که پدر (و پدر بزرگ) را مالک واژن و رحم و بدن دختر به عنوان کالا می دانند تا بتواند او را «دست نخورده» مبادله کند و اوج اقتدار و برتری و «مرد» بودن خود را با نمایش توان حفظ تمام و کمال این کالا نشان دهد! قوانینی که تاکید می کنند برادر هم از سوی پدر مامور است که صاحب اختیار و حافظ این واژن باشد!

می گویند اگر خسارتی به این کالا وارد شود با دیه حل می شود! به صاحبان اولیه کالا که برای تولید و به ثمر رساندن آن کالا هزینه کرده اند پول می دهد و مساله حل می شود! به همین دلیل در نهایت زمانی که از مجازات پدر می گوید از «دیه به ورثه» حرف می زند. ورثه یک زن کیست؟! مگر نه این که همان است که او را کشته است؟! زمانی هم که از برخی به اصطلاح مجازات ها برای صاحبان دیگر زنان یعنی برادر و شوهر و ... حرف می زند که تنها بر مبنای یک تصور، آن زن را کشته اند تنها زمانی است که پدر سالار و ولی دم از **حق خود** گذشته باشد! **در هر صورت مساله این رژیم، خود زن نیست! زیرا زن بشر نیست و همان واژن است!** مساله «اخلال در نظم و امنیت جامعه» است! در واقع به این مردان می گوید، اگر به چشم خود دیدید و کشتید که دست مریزاد! اگر تنها بر مبنای تصور بوده است، شما در این نظم اخلال کرده اید و حق پدر را پایمال! زیرا در درجه اول حق زندگی و مرگ «صاحب واژن» در درست پدر اوست! دوم این که اگر پدر با کار شما مساله ای ندارد، این ما و قوانین شریعت ماست که رفتار زن و تنبیه او را تعیین می کند! ما خودمان قانون خدایی برای شان داریم! نظم داریم! اتوریته و اقتدار داریم و قرار است اتوریته و اقتدار ما حرف اول را بزند! شما در این نظم هم اخلال کرده اید! این است تنها دغدغه ای که نظم رژیم جمهوری اسلامی از کشته شدن این زنان دارد.

وقتی خون زندگی و موجودیت زنان کردستان، خوزستان، ایلام، کرمانشاه، بلوچستان، لرستان و هر جای دیگر ایران به واژن و رحم شان وصل می شود تمام زنان جهان تکه تکه شده اند. همان طور که زنان پاکستان، هند و افغانستان و دیگر نقاط جهان. این تفکر بردگی مطلق و تملک اعضای بدن و افکار تمام زنان جهان است که دارد تمرین و اجرا می شود.

دست ما پای ما دهان ما قلب ما چشم ما به طور طبیعی بخش های بدن ما هستند. مال ما هستند. هر یک از ما با مجموعه ای از این ها موجودیت گرفته است تا نیازهای مان پاسخ یابد. اما واژن و رحم ما را دزدیده اند. مال خودمان نیستند. وحشیانه از ما جدایش کرده اند. ما واژن و رحم داریم تا با آن چند باره به بردگی گرفته شویم. فقط به همین دلیل هر روز کشته و سرکوب شویم. مورد تجاوز قرار گیریم. مردان آن را تصاحب کنند در حالی که مایه شرم مان بدانند! در خدمت به خود برایش قانون تعریف کنند. اعضای بدن ما را شرحه شرحه کرده و برای شان قانون تعریف کرده و آن را حق خود می دانند. ما را برای آن مبادله می کنند. چون ما و تمامیت ما همان واژن شده است. و اگر بخواهی مقاومت کنی، حتا به مقاومت فکر کنی، لت و پارت می کنند، به مش و لگد می گیرند، سرت را می برند، تکه تکه ات می کنند، سنگسارت می کنند، آتش می زنند! می توانید تصور کنید؟ این دقیقن چیزی است که قرن ها در مورد زنان انجام شده و هنوز انجام می شود.



از بین بردن سیستم مبتنی بر ناموس یا بخشی از آن شدن؟

مردانی که با کشتن وحشیانه زنان به باز گرداندن شرف و ناموس شان افتخار می کنند خود قربانی اند. قربانیانی که نقش مهمی را در سوخت و ساز این روابط عقب مانده دارند. شاید آن ها ندانند که در حقیقت چه چیزی را دارند حفظ می کنند ولی این را خوب می دانند که به نام حفظ «ناموس» از منافی که این سیستم به عنوان مرد به آن ها داده است تا بر زنان خانواده و جامعه برتری و سلطه داشته باشند دارند استفاده می کنند. آن ها هستند که نماینده روابط مبتنی بر سلطه در کلیت خود در سطح خانواده اند. آنان در حال تمرین و تکرار و بازتولید مردسالاری اند تا سیستم مبتنی بر روابط قبیله ای / طبقاتی فئودالی-برده داری و دیگر روابط عقب مانده را این بار برای سرمایه داری حفظ کنند. آنان در حال حفظ و بازتولید همان ارزش های طبقاتی سلطه گرانه، استثمار گرانه، مالکانه، نابرابر و تبعیض آمیزی اند که فقر و فلاکت و سرکوب و تحقیر و عقب ماندگی را برای شان در نظر گرفته است و آن ها را با رژیم رو در رو می کند. در حال تمرین و تکرار و بازتولید همان شکل وحشیانه، خشن و عریان سرکوبی هستند که جمهوری اسلامی به نام حفظ «دین و فرهنگ»، «شرف، عزت، اعتبار، اقتدار و ناموس» و «نظم و قانون»، خود بر زنان و بر کل جامعه اعمال می کند.



در نظام جمهوری اسلامی مناسبات مبتنی بر تبعیض، ستم و استثمار بسیاری وجود دارند. یکی از مهم ترین آن ها ستم بر زن و فرودستی آن ها است. اگر روابط سلطه گرانه موجود و ایدئولوژی منطبق بر آن را نمی خواهیم باید کل ستم و استثمار و تقسیم جامعه به طبقات را از بین ببریم. در غیر این صورت خود بخشی از آن شده و کلیت آن را تقویت خواهیم کرد. در چنین مناسباتی مردانگی و ناموس در نهایت فقط یک معنا دارد. یعنی شرکت فعال در این انقیاد و فرودستی. یعنی تلاش برای یافتن جای خود به عنوان یک «برتر»، یک «سلطه گر» و «ستم گر» دیگر در همین نظام که مجری اصلی تمام این جنایت ها و مناسبات نابرابر است. تبارز و مفهوم ناموس و مردانگی با «سلطه» بر زن معنا می یابد. هیچ معنای دیگری ندارد.



باید رژیم جمهوری اسلامی، ارزش ها و قوانینش را به گور تاریخ سپرد! این قساوت به حدی نهادینه شده است که به شکل قوانین غیر رسمی هم کار خود را می کند. این ها را هم باید به گور تاریخ سپرد! این شرحه شرحه کردن های بدن زنان و تصاحب آن در اشکال گوناگون، تبدیل به یک تفکر نهادینه شده است. مگر این که جامعه ای داشته باشیم که در کلیت خود، اساس و سوخت و سازش بر مبنای هیچ گونه سلطه و ستم و استثمار در هیچ شکلی و بر هیچ گروه و نژاد و نوع از بشریت کار نکند؛ وگرنه این جنایت ها بر زنان نه تنها به اشکال دیگر خود را بازتولید خواهند کرد، نه تنها از درون قوانین نانوشته ریشه کن نخواهند شد، بلکه به بازتولید و تقویت دیگر سلطه ها و تبعیض ها کمک می کنند. چون وجود این سنت ها و افکار در درون جامعه یعنی به زنجیر کشیده شدن افکار و زندگی تمام مردم. باید در جهتی تلاش و مبارزه کرد که هم تمام آن روابط کلی سلطه گرانه ی مردانه، مالکانه و طبقاتی را از بین برد و هم تمام این سنت ها و افکار عقب مانده را از دل جامعه زدود. □

زنان
افغانستان

اسیر

سنت‌های

ارتجاعی

خفه شدن حامیه هفت ساله توسط شوهرش

لاله آزاد

چندی پیش در ولایت بادغیس که در شمال شرق افغانستان واقع است دختر هفت ساله ای بنام حامیه توسط شوهرش خفه شد. بر اساس اطلاعات مقامات محلی حدود ده سال پیش بین دو خانواده برای قتلی که صورت گرفته بود، توافقی برای «بد دادن» یک دختر از خانواده قاتل به خانواده مقتول، صورت گرفته بوده و حامیه دو سال پیش به اساس همان توافق به نکاح شرف الدین ۳۵ ساله درآمده بود. او بعد از دو سال زجر و شکنجه از طرف شوهر و اعضای خانواده ی شوهر به وضع رقت باری خفه شد.

دلیل این که بد دادن اشکال مختلفی به خود گرفته است این است که با تحولات در زیربنای جامعه و هم چنین منطبق بر شرایط تاریخی و مکانی به مرور زمان تغییراتی در اجرای آن ایجاد شده است. نه تنها به طور روز افزونی دخترانی که به بد داده می شوند اگر خیلی خردسال نباشند، با فرار، خودکشی و خودسوزی در مقابل آن مقاومت می کنند، بلکه حتی در موارد روز افزونی خانواده دختر نیز با آن مخالفت می کنند هر چند که تحت فشار سنت و متنفذین محل در اکثر موارد مجبور به تن دادن به آن هستند.

زنان بی شماری در افغانستان قربانی این عنعنه نادرست و ضد انسانی بوده اند. بیشتر قربانیان این سنت زن ستیز زنان و دختران طبقه ی تحت ستم اند. دختران خانواده های فقیر، بی کس و یتیم توسط ارباب و ملای محل به بد داده می شوند و کسی نیست که به داد آنها رسد. این سنت ارتجاعی و زن ستیزانه ای است که قبل از خانواده بزرگان و متنفذین محل در این مورد تصمیم می گیرند و حتی در مواردی که خانواده با این بد دادن موافقت نداشته باشند، موظف است که به آن گردن نهد.

نمونه بارز مخالفت خانواده ماجرای دختر هشت ساله ای بود که چند سال پیش حداقل در سطح جامعه افغانستان انعکاس یافت. بزرگان محل در ایالت بغلان فیصله کردند که این دختر خرد به نامزد خواهرش به بد داده شود چون خواهرش فرار کرده بود. اما خانواده دختر با این فیصله راضی نمی بود. وقتی زنی به بد داده می شود از زندگی عادی محروم می شود با او مثل کنیز برخورد می شود. کنیز شوهر، برادر شوهر و پدر شوهر که با او هر نوع خشونت اعمال می شود. او مورد ضرب و شتم قرار می گیرد. چرا چون یکی از اعضای مرد خانواده اش قتل کرده اند و جزایش را دختر باید ببیند.

در شهرهای بزرگ تر نیز بد دادن صورت می گیرد، اما به مراتب کمتر از روستاها و به خصوص روستاهای دور افتاده تر. دلیل آن تنها قوی بودن دولت نیست بلکه بیشتر سست تر شدن زنجیرهای سنت است. اما علیرغم سست تر شدن زنجیرهای سنت در طول قرن های متمادی، رشد بنیادگرایی اسلامی و هم چنین جنگ و اشغالگری در

«بد دادن» یکی از سنت ها و رسوم منحط در افغانستان است که از قرن ها به این طرف بر زنان افغانستان تحمیل شده است. اگر چه ایده بد دادن یکسان است اما اشکال گوناگونی در نقاط مختلف کشور به خود می گیرد. این عنعنه (رسم و سنت) معمولاً توسط شورایایی از موی سفیدان فامیل و متنفذین محل، یا همان چیزی که جرگه نامیده می شود فیصله می گردد و سپس باید توسط خانواده رعایت و اجرا شود. سنت و رسم «بد دادن» معمول به این دلیل صورت می گیرد که غائله و یا دعویایی که بین دو خانواده صورت گرفته است فرو کش کند. مثلاً اگر مردی از یک خانواده یا قومی مردی از خانواده و یا قوم دیگری به قتل برساند و یا اینکه مرتکب جرم بزرگی در مورد آن خانواده شده باشد، برای جلوگیری از ادامه خصومت و قتل و خونریزی جرگه تصمیم می گیرد دختری از فامیل قاتل به عقد فامیل مقتول در آید. ویکی پدیا پروسه تشریفاتی «بد دادن» را این گونه شرح می دهد:

"در آغاز موی سفیدان فامیل قاتل با یک یا چند راس گوسفند و یک مقدار پول به خانه مقتول می‌روند؛ و از آن ها پوزش خواسته تقاضای جرگه را می‌نمایند. بد پس از شفاعت و پوزش زیادی از موی سفیدان مورد تطبیق قرار می‌گیرد. در والسوالی آن هایی که جرگه نمی‌نمایند به معنی ادامه خون ریزی است. این دشمنی‌ها بعضاً به جنگ های قومی چندین ساله تبدیل گردیده‌اند. مانند قوم زدران جاجی و منگل که دشمنی این دو قوم تا هنوز ادامه دارد."

«بد دادن» را می توان به نوعی به قصاص و یا شکلی از قصاص مرتبط دانست. در واقع ادامه خونریزی و دشمنی میان خانواده ها بر اساس تلافی و انتقام و یا اجرای قصاص انجام می یافته است. در حقیقت ایده بد دادن هر چند برای جلوگیری از ادامه قتل و خونریزی است اما منظور جلوگیری از ادامه قتل و خونریزی مردان است. در حقیقت خون زنان آن هم زمانی که هنوز در دوران کودکی به سر می برند با بد دادن به شیشه گرفته می شود. اما از آن جا که جان زنان ارزشی ندارد و یا به حساب نمی آید، این گونه تصور می شود که جلوی خونریزی گرفته شده است.

سه دهه گذشته تأثیرات معکوسی داشته و به خصوص سنت های ارتجاعی زن ستیزانه در مراحل و مناطقی قدرت بیشتری گرفته اند. به اساس معلومات ارایه شده از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، میزان بد دادن دختران در این کشور افزایش یافته است. پروین رحیمی مسوول بخش حمایت و انکشاف کمیسیون مستقل حقوق بشر می گوید که بد دادن دختران نه تنها در ولایات دور دست بلکه در ولسوالی های کابل نیز ازدیاد یافته است. این علی رغم ادعای اشغالگران آمریکایی و دولتی است که در نتیجه این اشغال بر سر کار آمد که نه تنها نتوانستند در مورد رهایی زنان نقشی را بازی کنند بلکه در بسیاری موارد رسوم و سنت های ارتجاعی و زن ستیزانه محکم تر شده اند. حتی قوانین ارتجاعی ضد زن مستقیماً به این رسوم کمک می کند نمونه آن ماجرای سکینه دختری که به بد داده شد است.

سکینه که حالا بیست ساله است در ۵ سالگی به مرد شصت و پنج ساله ای به بد داده شد او پس از تحمل درد ورنج های بی شمار از چنگ شوهر و خانواده ی سنگدل اش فرار نمود، ولی نتوانست از دام قانون زن ستیزدرامان ماند. او که با پسر مامایش فرار کرده بود بعد از سه سال خانه بدوشی به جرم فرار از خانه دستگیر شد و توسط قانون منحت کشور به شش سال حبس محکوم گردید. خانم سکینه می گوید، برادر اش زن پسر کاکایش را از منزل اش فرار داده بود و وی قربانی این عمل برادرش گردیده و به بد داده شد.

به گفته وی، دختران اکثراً به خاطر قضایایی چون قتل، تجاوز جنسی و حتی فرار از منزل که از سوی اقارب شان صورت می گیرد به بد داده می شوند. او در ادامه سخنانش می گوید: «یک دختر که به بد داده می شود او کی است او کسی است که به اجبار نکاح می شود در مقابل یک عمل جرمی به بد داده می شود با قیودات بسیار جدی مواجه می شود حتی اجازه رفتن به خانه پدر خود را نمی داشته باشند.»

دختری که به بد داده می شود الی آخر عمر در زیر فشار ظلم، طعنه، اذیت و آزار و مشکلات گوناگون غیرقابل تحمل قرار می داشته باشند. بعضاً قربانی این پدیده ننگین دختران خرد سال می باشند که از خانواده جبراً جدا می شوند. بعضی از خوش شانسان اینگونه دختران از خانه فرار کرده به دیار نامعلوم می روند و یا ممکن است به خودسوزی دست زنند. زنان در افغانستان همواره مورد خشونت های مختلف قرار می گیرند. آنان در چهار دهه اخیر از هر نوع حقوق سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی بی بهره مانده اند.

حداقل چنین به نظر می رسد که زنان افغانستان در شهرهای بزرگ می توانند آزادانه گشت و گذار کنند اما حتی اگر همین نمایش های ظاهری را هم بپذیریم این بخش کوچکی از واقعیت جامعه افغانستان است. آمار سازمان ملل نشان می دهد که ۹۰ درصد زنان افغانستان نوعی از خشونت ها را تجربه کرده اند. در هر سال هزاران مورد خشونت در مورد زنان ثبت می شود که صدها مورد آن قتل است و این تنها بخش کوچکی از واقعیت خشونت علیه زنان را نشان می دهد. علت اصلی این خشونت ها تا حد قتل عمدتاً به دلیل حیثیتی و ناموسی است.

کمیسیون حقوق بشر افغانستان می گوید سنت ها در جامعه هنوز از عوامل خشونت در جامعه افغانستان است. به خاطر این که به دشمنی خاتمه داده شود بزرگان محل و متنفذین قوم فیصله می کنند که یک دختر را باید به طرف مقابل به ازدواج بدهند که دشمنی بین آن ها خاتمه پیدا کند.

واقعیت این است که شوراهای محلی و غیر رسمی که اساساً توسط متنفذین و ملایان و امامان محل گردانده می شوند بخشی از واقعیت

امروزی دستگاه قضایی دولت افغانستان است. دولت پس از اشغال نه تنها تلاش نکرد قدرت شوراها و یا جرگه های محلی را محدود کند و یا حداقل نظارتی را بر آن ها اعمال کند که از حکم های زن ستیزانه و رسوا شده بکاهد، بلکه به عکس به آن ها رسمیت بیشتری داده و عمادانه بسیاری از پرونده های خانوادگی و اختلافات قومی را به این شوراها محول می کند که بر اساس سنت های ارتجاعی و شدیداً زن ستیزانه قضاوت و حکم فیصله می کنند. این مسئله هم اتفاقی نیست بلکه بر اساس نفوذ و قدرت عوامل زن ستیز و مذهبی و جهادی و هم پیمانان آن ها در دستگاه های دولتی است که به نظر می رسد با مسئله صلح با طالبان و شرکت آن ها در قدرت سیاسی بازم نفوذ بیشتری بیابد.

قوانین و مقررات، افکار و عقاید و رسوم و عنعنات مسلط بر افغانستان زنان را ((ضعیفه))، ((عاجزه))، زیر دست و قابل سرپرستی می داند. در درون خانواده ها نه تنها بطور کل، دختران نسبت به پسران و زنان نسبت به مردان، از هر حیث، در موقعیت پایین تری قرار دارند، بلکه اکثراً موضوعی برای خرید و فروش و تملک و موجودی برای اطاعت و فرمان برداری از مردان محسوب می گردند. نه تنها اکثریت دختران جوان، از حق تعیین سرنوشت زندگی آینده زناشویی شان محروم هستند، بلکه جنایت فوق العاده آشکار ازدواج دختران صغیر نیز تا حال از میان نرفته است. زنان در عرصه های مختلف جامعه نیز با تبعیضات شدید و بی عدالتی های گسترده مواجه هستند. علاوه بر مشکلات زنان در عرصه های مختلف چون صحت، تعلیم و تربیه مشکلات بفرنج تری چون ازدواج های اجباری، خشونت خانوادگی، تجاوزهای جنسی و بازنگه داشته شدن از کار و فعالیت های سیاسی نیز گریبان گیر زنان بوده و می باشد. در اکثر نقاط افغانستان تعدد زوجات که خود از عوامل دامن زننده به خشونت های خانوادگی می باشد به عنوان یک رسم وجود دارد و همچنین رسوم و عنعنات ناپسند سبب شده که در این مناطق زنان بیوه هنوز هم منحصراً ارث شمرده شده و اجازه ازدواج به دل خواه خود را نداشته باشند.

از دیگر مشکلات جدی زنان در افغانستان مسئله ازدواج های اجباری می باشد که به اشکال مختلف چون بدل دادن، تهدید، به ازای طویانه گزاف، به شوهر دادن در طفولیت و به نام کردن در زمان شیرخوارگی مرسوم می باشد.

ازدواج با تهدید توسط افراد مختلف هم چون زورمندان منطقه، تفنگ داران و به ازای قرض در بسیاری نقاط افغانستان صورت می گیرد. تبادل یا معاوضه؛ شکلی از ازدواج است که در آن خانواده ها دخترهای شان را در ازدواج تبادل می کنند و این کار اغلب به خاطر اجتناب از پرداخت شیربها انجام می شود.

چندی پیش یک مرد چهل ساله در ایالت بایرن آلمان خود را حلق آویز کرده و جان داد. منشاء اصلی این مرگ خود خواسته بدل دادن بود که این بار مردی قربانی آن شد. پانزده سال پیش زن این مرد از طرف خانواده بزور با خواهر وی معاوضه شده بود. ۴ سال پیش وقتی این خانواده به آلمان رسیدند وزن احساس کرد از حق طلاق برخوردار است، مرد و سه طفلش را ترک نمود. در غیر آن باید تمام عمر زندگی اش را در پای مردی می ریخت که هیچ تمایلی به همسری با وی نداشت. بی سرنوشتی، مسئولیت و نگهداری از بچه ها مرد را افسرده ساخته و در نهایت به خودکشی وادار نمود. اما زنی که در خانه برادر او است هم چنان مانند هزاران زن بدل شده در شرایط سخت و طاقت فرسا به سربرده و تا پایان عمر، زندگی اسارت بار را سپری می نمایند. □



هنگامه بهار

خیابان، وسایل نقلیه عمومی، پارک ها، ایستگاه های اتوبوس، فروشگاه ها، سینما، تئاتر، آسانسورها، شرکت ها و ادارات دولتی و خصوصی، زیارتگاه ها و... خلاصه هر جایی خارج از خانه برای زنان اماکنی نا امن هستند که هر لحظه در آن می توانند مورد مزاحمت قرار گیرند و با اضطراب از آن عبور می کنند. این نا امنی پیامی برای زنان به همراه دارد: "خیابان به مردان تعلق دارد. اگر وارد این حریم می شوی از هیچ گونه مزاحمتی در امان نخواهی بود. اگر آرامش می خواهی به خانه برگرد. البته این به آن معنا نیست که خانه برایت محل امنی است ولی حداقل اگر تو به عنوان زن خودت را از فعالیت های اقتصادی و اجتماعی محروم کنی و خود را در چار دیواری خانه حبس سازی، از نا امنی مضاعف در خیابان می توانی در امان باشی."

این نگاهی است که مردان را مجاز می سازد که در "قلمرو خود" آن طور که مایلند با زنان رفتار کنند. حضور زنان در جامعه را مردان به عنوان تهدیدی برای حضور خود می دانند. با گسترش بیش از پیش حضور زنان در فعالیت های اقتصادی، آموزشی، اجتماعی و فرهنگی، که زنان سال ها برای رسیدن به آن مبارزه کرده اند و نیاز سرمایه داری هم بستر آن را مهیا ساخته است، مردان عامل بسیاری از محرومیت های خود را در جامعه و بازار کار، حضور فعال زنان در خارج از خانه دانسته و به زنان به چشم رقیبی که به "قلمرو قدرت" او تجاوز کرده و جای او را تنگ کرده می نگرند. کمترین انتظار مزاحمان، عکس العمل زنان وحشت زده و غافل گیر شده است تا بتوانند با تمسخر آنان، "برتری" و "شهامت" خود را به نمایش بگذارند.

در جوامع مردسالار کنونی و تحت قوانین، فرهنگ و تربیت مردسالارانه، برای مرد به عنوان "جنس برتر" که خود را مالک و حاکم قلمرو انسانی می داند، بدیهی است که "او" باید تعیین کننده رابطه بین دو جنس و تعیین کننده مختصات رفتاری "جنس دوم" اعم از پوشش، ساعات و اماکن مجاز برای تردد، چگونگی حرف زدن، خندیدن و خلاصه نفس کشیدن، باشد و به همین دلیل توجیح بسیاری از مزاحمت های خیابانی، "تربیت" زنانی است که "عرف جامعه" (یعنی همان مختصاتی که جامعه مردسالار تعیین کرده)،

موضوع اذیت و آزار جنسی زنان، در اماکن عمومی موضوعی نیست که به شهر و کشور خاصی محدود شود و یا بتوان آن را موضوعی تازه دانست؛ اگر چه ساز و کار آن و شدت و عمومیت آن در کشورهای مختلف و در اعصار مختلف، بر اساس فرهنگ عمومی و جایگاه زنان متفاوت است.

آزار جنسی زنان در اماکن عمومی در سطوح مختلف اعمال می شود و از نگاه های حریصانه، ترمز کردن مکرر جلوی پای زنی که تنها در خیابان در انتظار تاکسی یا آشنایی، ایستاده یا تردد می کند، متلک گویی در غالب تعریف یا جملات "بامزه" و یا کلمات رکیک، اصرار به برقراری رابطه جنسی، نشان دادن آلت تناسلی تا لمس اندام ها و اسید پاشی... و حتی تجاوز را شامل می شود.

در سراسر جهان کمتر زنی را می توان یافت که آزار جنسی در اماکن عمومی را تجربه نکرده باشد. تا جایی که شهلا اعزازی مدیر گروه مطالعات زنان انجمن جامعه شناسی ایران در رابطه با مزاحمت های خیابانی در ایران اعلام کرد، برخی از پژوهش ها نشان می دهند که ۷۵ تا ۹۸ درصد از زنان مورد آزار خیابانی قرار گرفته اند و در پژوهشی با ۳۸۰ نمونه در شهر تهران، تنها ۱۸ نفر از پسران اعلام کرده بودند که برای زنان مزاحمت ایجاد نکرده اند. هم چنین نتیجه تحقیقی که در دانشگاه مازندران بر روی ۴۰۰ زن دانشجو در سال های اخیر صورت گرفته نشان می دهد که بیش از ۷۰ درصد زنان، از ماهی یک بار تا روزی چند بار مورد آزار قرار گرفته اند. و یا تحقیقی که در سال ۱۳۹۰ در شیراز بر روی زنان ۱۸ تا ۲۴ سال صورت گرفت، نشان می دهد که همه آنان مورد آزار قرار گرفته اند و واکنش ۷۰ درصد آنان، سکوت در مقابل این آزار بوده است. در انگلستان: به گزارش پلیس حمل و نقل بریتانیا در لندن فقط در مترو، ۱۴۵۰ بار در عرض یک سال از مزاحمت های جنسی گزارش شده این رقم نسبت به ۵ سال پیش دو برابر شده. البته این لزوما نه به معنای بالا رفتن میزان جرم نیست بلکه می تواند به معنای بالا رفتن جرات قربانیان باشد. ۱۰۰ درصد از بیش از ۶۰۰ زنی که در فرانسه از آن ها سؤال شده، مورد آزار و اذیت جنسی در وسایل حمل و نقل عمومی قرار گرفته اند. در اسرائیل ۶۸ درصد دختران حداقل یک بار و ۴۵ درصد بیش از یک بار در خیابان مورد مزاحمت قرار گرفته اند.

را زیر پا گذاشته اند. این عدم اختیار زنان در تعیین رفتار و پوشش خود آنقدر در جامعه نهادینه شده که حتی در بسیاری از پژوهش‌هایی که در تحلیل و نقد مزاحمت‌های جنسی در اماکن عمومی، توسط زنان پژوهشگر به انجام می‌پذیرد، مستقیم و غیر مستقیم، راه کار را در محدودیت‌های هر چه بیشتر در رفتار و پوشش زنان، جستجو می‌کنند.

جسد "ربکا دایکس"، دیپلمات ۳۰ ساله انگلیسی، در آخرین روزهای سال میلادی ۲۰۱۷، در حالی که به او تجاوز شده و به قتل رسیده بود در کنار جاده‌ای در شرق شهر بیروت پایتخت لبنان یافت شد. دلیلی میل نوشت: طارق هواچی راننده تاکسی لبنانی توضیح داد، که به ربکا دایکس به دلیل دامن کوتاهش تجاوز و سپس او را کشته است. در اسید پاشی‌های سریالی در اصفهان و سایر شهرهای ایران اسید پاشان، با پاشیدن اسید به صورت چند "زن بدحجاب"، به وحشیانه‌ترین شکل ممکن، قلدری خود را در این قلمرو نشان داده، و تلاش کردند پیام خود را به همه زنان رسانده و محدودده همه زنان را تعیین کنند. در مصر بلافاصله بعد از سرنگونی مبارک، حتی همان مردانی که تا روزهای قبل از سرنگونی، همراه با زنان مبارزه می‌کردند، با اعمال مزاحمت‌های گسترده جنسی، در واقع به زنان اعلام کردند که دیگر به حضور شما در خیابان نیازی نداریم و حالا وقت برگشتن به پستوی خانه هاست. این مثال‌ها پایانی ندارند. اتفاقاتی هستند که جلوی چشم ما همه روزه تکرار می‌شود به حدی که اگر چه زندگی را برای زنان بسیاری به جهنم بدل کرده ولی طبیعی جلوه می‌کند و حساسیت‌ها را بر نمی‌انگیزد.

خشونت ساختاری و ایدئولوژیک سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان علیه زنان، چنان در پهنه جهان خود را گسترده که نگاه کالایی و ابزاری به زنان در جامعه، به امری عادی و بدیهی بدل گشته است. به همین دلیل هر مردی در هر نقطه از جهان، این حق را برای خود قائل است که زنان را در اماکن عمومی، مورد اذیت و آزار قرار دهد. در کشوری مثل ایران ایدئولوژی اسلام به نفرت علیه زنان مشروعیت الهی داده و از این طریق هم عقب افتاده‌ترین و ضد زن‌ترین تفکرات درون جامعه را با قدرت و نظام حاکم متحد کرده است. حکومت به غایت زن ستیز جمهوری اسلامی ایران، از زمان قدرت‌گیری خود، آشکارا جنگی را علیه زنان آغاز کرده است؛ جنگی که در تمام دوران حکومتش و تا به امروز تداوم یافته است. این رژیم با اتکا بر قوانین اسلامی که در دوران برده داری نگاشته شده اند، حق مالکیت مرد بر بدن زن را بی‌واسطه و در کنار سایر امتیازات مردسالارانه، به مردان تفویض کرده و با تمام قوا، بر حقانیت مردان در تعیین مختصات رفتاری زنان، صحنه گذاشته و مستقیم و غیر مستقیم، عمل آزار زنان در خیابان را حمایت می‌کند. آن جایی هم که آن را تقبیح می‌کند قربانی را عامل جرم معرفی می‌کند. کافی است موارد دستگیری زنان به جرم "پوشش غیر متعارف" و یا "بدحجابی" را با آمار دستگیری مردانی که مزاحم زنان می‌شود مقایسه کنیم. با توجه به این که به جرأت می‌توان گفت که صد در صد زنان مزاحمت‌خیزی را تجربه کرده اند، روشن است که دستگیر شدگان قربانی یان هستند و نه مجرم.

مزاحمت‌های خیابانی، در ابعادی بسیار محدودتر، متوجه پسر بچه‌ها و یا مردان جوان هم می‌شود. ولی حتی این دسته از مزاحمت‌ها هم با نگاهی مردسالارانه و زن ستیزانه اعمال می‌گردد و قربانی را در جایگاه جنسیتی زنان قرار می‌دهد. این مقوله خود می‌تواند مبحثی مفصل است و بررسی‌های عمیق‌تری را طلب می‌کند که در محدوده بحث این مقاله نمی‌گنجد.

مزاحمت و آزار زنان در اماکن عمومی را شاید بتوان در حلقه خشونت‌های اجتماعی علیه زنان دسته‌بندی کرد، ولی در سیستم مردسالار حاکم در سراسر جهان، اشکال مختلف خشونت، اعم از خشونت دولتی، اجتماعی و یا خانگی، حلقه‌های مختلف یک زنجیر هستند و به یکدیگر مرتبط می‌باشند؛ زنجیری که به پای زنان بسته شده تا مانعی برای جهش آنان به سوی رهایی باشد. رژیم نه تنها اعمال کننده خشونت دولتی بر زنان است بلکه هم چنین عامل اساسی در حمایت و تشدید سایر اشکال خشونت می‌باشد. خشونت‌های خانگی هم به سهم خود، با نهادینه کردن فرودستی زنان، فرادستی مردان و آزار و اذیت زنان را در خانه و خارج از خانه به ثبت رسانده و به امری بدیهی بدل می‌سازند. فرهنگ مردسالار حاکم، با هجوم همه جانبه بر زنان، خانه و خیابان را برای زنان ناامن ساخته و با اعمال خشونت سعی در مرعوب و مطیع ساختن آنان دارند.

همان‌طور که بالاتر اشاره شد، مزاحمت‌های جنسی برای زنان به یک منطقه خاص جغرافیایی محدود نمی‌شود ولی ابعاد و نحوه برخورد با آن متفاوت است. در جوامع غربی، حداقل در قوانین مدون، جای مجرم و قربانی عوض نشده و شانس برای مراجعه به قانون برای مقابله با این جرم موجود است. در کشوری مثل ایران حتی اعتراض شفاهی نسبت به مزاحم، مستلزم تحمل قضاوت‌های زن ستیزانه معمول در سطح جامعه و مزاحمت‌های زنجیره‌ای بعدی می‌شود و به همین دلیل هم هست که زنی که در طول هفته هر روز در مسیر خانه به کار و بالعکس در برابر مزاحمت‌های مختلف جنسی قرار می‌گیرد، عموماً علی‌رغم این که تحت فشار عمیق روانی قرار می‌گیرد، عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و سکوت می‌کند؛ در حالی که چاره کار سکوت کردن، ملامت کردن خود، بیرون نیامدن از خانه، به اشغال مردان درآمدن خیابان‌ها با تارک شدن هوا و... نیست. چاره کار این است که زنان بتوانند در مقابل این ستم قد علم کرده و مبارزه کنند. بالا رفتن سطح آگاهی زنان و آشنایی با حقوق‌شان یکی از پایه‌های ترین قدم‌ها برای مبارزه با مزاحمت‌های خیابانی و ناامنی اجتماعی است. زنان به ویژه در کشورهایی مثل ایران به خوبی دریافته‌اند که خزیدن در پستوی خانه‌ها و پذیرش قفس تنگی که با نام "عرف اجتماعی" تنها زنان را محدود می‌سازد، نه تنها امنیت آنان را تأمین نمی‌کند بلکه روز به روز هم چارادیواری که در آن اجازه تنفس دارند را تنگ‌تر خواهد کرد. هیچ چیز مزاحمت‌های جنسی مردان نسبت به زنان را توجیح نمی‌کند؛ نه مکان، نه زمان و نه پوشش زنان. نظم موجود که در پی توجیح این مزاحمت‌ها و تعویض جای قربانی با مجرم است، نظمی است که باید فرو بریزد. فرو ریختن این نظم و جایگزینی آن با نظم نوینی که دنیا را به جای امنی برای زندگی همه ساکنینش بدل کند، به سادگی ممکن نخواهد بود. قربانیان این سیستم، همان‌هایی هستند که باید با وحدت و تشکل خود و بر پایه برنامه‌ای انقلابی، این دگرگونی را واقعیت بخشند و نظم نوینی را بنا نهند.

شناخت ابعاد ستم و شوریدن بر علیه آن، برای مبارزه با سیستم موجود یک ضرورت است ولی به تنهایی کافی نیست. اگر آگاهی زنان آنان را در کنار هم زنجیران خود قرار نداده و با هم متشکل‌شان نسازد، پتانسیل مبارزاتی‌شان به هدر رفته و به یاس بدل می‌شود. تشکل‌یابی زنان امری لازم و ضروری ولی این هم کافی نیست. برای این که مبارزات زنان متشکل به انحراف نیافتند و آنان نهایتاً به سربازانی در خدمت دشمنان خود در نیایند، لازم است که به خطی صحیح و انقلابی مسلح شوند و برای این امر نیاز دارند که مستمرا دانش و آگاهی خود را از ساز و کار نظام حاکم و راه در هم کوبیدن آن بالا برند. فوریه ۲۰۱۸ □

کوهِ روبرو دل

پریسا منصوری

زن روی صندلی کنار پنجره‌ی آشپزخانه نشسته و در حالی که جدول حل می‌کرد، چشمش به پیرمرد خوابیده روی رختخواب کنج اتاق بود. با دستمالی خیس، صورت و گردن و پشت گوش‌های پیرمرد را تمیز کرد. پتو را کنار زد و پوشک پر از شاش را درآورد. با دستمال خیس دیگری لای پاهای او را تمیز کرد. پوشک را پوشاند و شلواری را به پایش کرد. همان‌جا کنار رختخواب نشست. به دست‌های او از دو طرف دراز پیرمرد زل زد. به نظرش دست‌ها کش آمده بود. در سکوت خانه صدای نفس‌های بلند و سخت پیرمرد شنیده می‌شد.

نمی‌توانم. چون آن شوهر مارموزش ادا و اطوار بچه شیرخواره‌ها را درمی‌آورد. انگار اگر زنش نباشد از گشنگی می‌میرد یا از دوری دق می‌کند. مرتیکه‌ی الدنگ بازی درمی‌آورد. بلند شد و ایستاده گفت: لابد الان خود تو هم می‌گفتی چه می‌شود کرد؟ خب زن مردم است. دستش را به کمر زد. مرده‌شور ببرد این جور زندگی را. قبل از زن کسی بودن آدم است.

از کنار مرد رد شد رفت توی اتاق و ندانست چرا اما ناخودآگاه این را خیلی آرام گفت، جوری که انگار نگفته باشد:

تازه فکر کردی شوهر من کم کلفت دارد که بار کند؟ سه سال مادرش را نگه داشتم. گفت مادرم باید خانه‌ی پسرش باشد، وظیفه‌ی پسر است. بهش گفتم آن موقع وظیفه‌ی تو بود و من نگهداری کردم حالا وظیفه‌ی من است و باز من انجامش می‌دهم و تو کاری نمی‌کنی. گوشت با من است مشتت؟ فکر نکنی سرکوفت می‌زنم، درد دل می‌کنم. هیچوقت که نشد، نداشتی درد دل من را پیشت بگویم. حالا دیگر یک جورهایی مجبوری که بشنوی. از دار دنیا و با پول کارگری، سهمت یک خانه‌ی کوچکی شد که بعد از فوت مامان، فروختی تقسیمش کردی بین پسرهای. اصلاً نگفتم شما دخترها هم آدمید. گفتی مرد مسئول خانواده است. شما هم مرد دارید و آن‌ها مسئولند و خودشان می‌دانند. من وظیفه دارم اگر می‌توانم به پسرهایم کمک کنم.

دست از مرتب کردن اتاق کشید و تکیه به دیوار داد و نشست. درست پشت سرش، آن طرف دیوار، پدر بی‌هوش و حواس دراز کشیده بود. حالا پسرهایت کجا هستند؟ آن یکی که همیشه گرفتار است، این یکی هم که زنش وسواس دارد.

کاش این خواهر کوچکی این‌طور نشده بود، کاش عمرش را در زندان نمی‌سوزاندند. آن قدر اذیت کردند، آنقدر بردند و آوردند، آن قدر تهدید و تحقیر کردند که تو از دق این که دخترت زندانی شده افتادی کنج خانه.

گوش می‌کنی بابا؟ حالا من ول نمی‌کنم، هر کاری که بشود می‌کنم، نه به خاطر تو که عمری از دست رفتارهایت عذاب کشیدیم و حالا به این روز افتادی. به خاطر خودش، به خاطر خودم، به خاطر این که هر طرف سر را برگردانیم سیلی خوردیم، در خانه از تو، بیرون از آن‌ها. اشک‌هایش را با پایین بلیزش پاک کرد و بلند شد.

غذا را حاضر کرد تا بچه‌ها که آمدند غذا داشته باشند و سر این چیزها دیگر بساطی روی سرش خراب نشود. لباس پوشید، کاغذ بزرگ لوله شده را از کمد برداشت، شال قرمز جا مانده از خواهرش را سر کرد و از خانه بیرون زد. □

آهسته گفت: هیچ فکرش را می‌کردی؟ هیچ فکر این روزها را...؟ آن روزها که در خانه، پشه بی‌اجازه تو پر نمی‌زد؟ آن عصرهای وقت آمدنت که صدای زنگ در، لبخند کودکی‌مان را از هر گوشه و کنار خانه خشک می‌کرد. آن شب‌ها که سفره‌ای را به سقف می‌کوبیدی که زحمت پهن کردنش را نکشیده بودی. ما می‌ماندیم و غذای جسیده به دیوار و صدای قاروقور شکم‌هایمان. چون مامان، همان اول بهترین قسمت غذا را جلوی سرور نگذاشته یا با صد من غسل به استقبال ریخت زهرمار گرفته ات نیامده بود.

گفته بودم بابا؟ شانزده ساله بودم، سر درس خواندن گفتی دختر را چه به این کارها، خواندن نوشتن یاد گرفته‌ای بس است، حالا حتما که نباید دیلم هم بگیری. آخرش می‌خواهی کهنه گوه توله‌های شوهرت را بشوری و من که دختر خوبه نبودم، شلوغ کردم، گفتم می‌خواهم بخوانم، آخرش هر چه بشود باید درس بخوانم.

همانجا، دقیقاً همانجا که آمدی کشیده را خواباندی در گوشم، با جیغ و داد گفتم. گفتم بزنی، بزنی اما بدان هر بار که جای نوازش روی بازوی مامان گل‌کبودی شد، شبش آرزو کردم دست از ریشه قلم شود. خانه را سکوت برداشت، همه خشک‌شان زده بود و تو با دو چشم گرد شده، مات مانده بودی و مامان کفگیر به دست آمد بین‌مان.

اما هیچوقت نشنیدی که مهمانی‌ها چه خوش می‌گذشت، وقتی تو نبودی تا با چشم غره‌هایت به هر حرف مامان و تشرهای در گوشی باعث شوی چای از گلویش گره‌گره پایین برود یا گره‌کور شود و به سرفه بیفتد و همه‌ی مادر پر پر بزندی در ترس.

نگفته ام، نه نگفته ام روزی که در کوچکی بن بست‌مان لابلای حرف‌های بچه‌ها فهمیدم اگر نیمه شب تب کنند مادرشان در حین مریض‌داری آنقدرها هم که ما می‌کشیدیم نگران بیدار شدن پدرشان از خواب ناز و فحش دادنش به عالم و آدم باشد و تازه فاطمه وقتی پدرش که بن‌است و دست‌های زبری دارد پاشویه‌اش می‌کند قلقلکش می‌آید و می‌خندد، چقدر گریه کردم.

آخ که چقدر می‌ترسیدیم، چقدر می‌ترسیدیم از پدری که تو بودی و چه عجیب که یادم نیاید دقیقاً چه وقت این ترسیدن‌ها به نفرت تبدیل شدند. سر چه چیز و از چه موقع سرزنش خودم هم از این نفرت ناخواسته شروع شد؟ نفرتی که نمی‌خواهی باشد، نفرتی که عذابت می‌دهد، نفرتی که به خاطرش خودت را سرزنش می‌کنی.

صدای زنگ تلفن، زن را که انعکاس صورت پر از اشکش روی شیشه‌ی پنجره افتاده بود به خود آورد. جواب داد. خواهر بزرگش بود. حال پدر را پرسید و گفت فردا می‌آید برای سر زدن. گوشی را گذاشت. به پدر نگاه کرد. بلند بلند گفت: فردا می‌آید سر بزندی. می‌گوید بیشتر

قساوت تجاوز و پسر همسایه

نویسنده: آندریا دورکین

برگردان: حنا مهاجر و سایه آذین

می‌خواهم با شما از تجاوز صحبت کنم. تجاوز چیست؟ چه کسی آن را مرتکب شده و در حق چه کسی، چگونه و چرا انجام می‌شود و چه باید کرد که دیگر هرگز اتفاق نیفتد؟

ولی در ابتدا می‌خواهم چند نکته در مقدمه بگویم.^(۱) از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۵ و از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ به دانشکده‌ی بنینگتون در ورمانت^(۲) می‌رفتم. آنوقت‌ها بنینگتون هنوز دانشکده‌ی مخصوص زنان، یا آن‌طور که مردم می‌گفتند مدرسه‌ی دخترانه بود. یک جای منزوی، انحصاری و گران‌قیمت که به طور کامل از جامعه‌ی ورمانت جایی که در آن واقع بود ایزوله بود. گروه دانشجویی کوچکی داشت که تنها بخش کوچکی از دانشکده را شامل می‌شد و به شدت بر هنر و «آزادی»‌های افسانه‌گونه و ساختگی فکری و جنسی متمرکز بود. در مجموع بنینگتون یک فضای اضطراب‌آور بود که زنان جوان متمول برای کسب مهارت‌های مختلف آموزش می‌دیدند تا تضمینی برای ازدواج آبرومندان و روابط عاشقانه‌ی خوب برای سنت شکنان باشند. در مجموع در آن زمان، زنان در بنینگتون آزادی بیشتری نسبت به بیشتر دانشکده‌های دیگر داشتند. ما می‌توانستیم هر وقت دلمان می‌خواست بیاییم و برویم در حالی که در بیشتر دانشکده‌های دیگر مقررات منع رفت و آمد و کنترل شدید حاکم بود؛ و در مجموع ما می‌توانستیم هرطور که می‌خواهیم لباس بپوشیم در حالی که در دیگر دانشکده‌ها زنان باید از قوانین سختی در پوشش تبعیت می‌کردند. ما به خواندن و نوشتن و درست‌کردن کاردستی و در مجموع جدی گرفتن خودمان تشویق می‌شدیم در حالی که خود دانشکده به هیچ‌وجه ما را جدی نمی‌گرفت. همان‌طور که دانشکده هم می‌دانست ما بیش از آن به واقعیت آگاه بودیم که تصور کنیم بیشترمان این ایده‌های پرطمطراق خود در مورد جیمز جویس و هومر را برای چیزی بیش از ازدواج و کارهای خیریه می‌توانیم به کار ببریم. اغلب‌مان، همان‌طور که اکثر مردان دانشکده هم می‌دانستند، به حاشیه‌ی سکوت می‌رفتیم و نیت نیک و شور و شوق عظیم‌مان هیچ تاثیری بر آن‌چه که بعد از ترک این فضای ایزوله بر ما میرفت، نداشت. در تمام طول دوره‌های که من به بنینگتون رفتم، هیچ آگاهی فمینیستی‌ای آن‌جا و یا هیچ جای دیگری وجود نداشت. ما فکر می‌کردیم کتاب «رمز و راز زنانه» پتی فریدان^(۳) مربوط به زنان خانه‌دار است و هیچ ربطی به ما ندارد. کتاب «سیاست جنسی» کیت میلر هنوز منتشر نشده بود. «دبالکتیک سکس» شولامیث فایرستون هنوز منتشر نشده بود. ما در روند تبدیل شدن به زنانی تحصیل کرده بودیم؛ تا همین‌جا هم زنان بسیار ممتازی بودیم ولی با این حال تنها تعداد کمی از ما داستان جنبش حق رأی زنان در این کشور [آمریکا] یا اروپا را شنیده بودند. در واحدهای درس تاریخ آمریکا که برداشتم حرفی از جنبش حق رأی زنان نبود. نام آنجلینا و سارا گریمکه یا سوزان ب. آنتونی یا الیزابت کادی استانتون هیچ‌گاه ذکر نمی‌شد. آن قدر ساده لوح بودیم که نمی‌دانستیم از بدو تولد محتوم به زیستن یک جهنم قانونی و اجتماعی به نام ازدواج هستیم. ما در جهل خود خیال می‌کردیم احتمالاً رمان‌نویس یا فیلسوف می‌شویم. تعداد اندک مان حتی آرزوی ریاضی‌دان شدن یا زیست‌شناس شدن را در سر می‌پروراندند.

ما نمی‌دانستیم اساتیدمان یک سیستم فکری و اعتقادی داشتند که در آن ما به عنوان جنس طبقه‌ی فرودست محسوب می‌شدیم؛ و این که این سیستم فکری و اعتقادی فرضیه‌ی ستوده شده‌ی اکثر نویسندگان، فیلسوفان و مورخان که ما مشتاقانه به مطالعه‌شان مشغول بودیم عملاً جهانی بود. به‌عنوان مثالی بارز، ما نمی‌دانستیم که مشخصاً استاد روانشناسی فرویدی ما با فروید هم‌عقیده بود که «تأثیر حسرت نداشتن آلت جنسی مردانه بر بخشی از خودستایی جسمی زنانه تأثیر دارد چرا که زنان در راستای جبران پُسنی بودن فرودستی جنسی اولیه‌شان، مجبور به ارزش نهادن بیشتر به جذابیت‌شان هستند». در هر رشته‌ی تحصیلی چنین اعتقاداتی مرکزی، زیربنایی و اساسی بودند. با این حال ما نمی‌دانستیم که منظورشان از «آن‌ها» در واقع «ما» هستیم و این موضوع در هر جایی که زنان تحصیل می‌کردند صدق می‌کرد.

در نتیجه زنان هم‌سن من دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها را در جهالت مطلق نسبت به آن‌چه باید «زندگی واقعی» نامید ترک می‌کردند. ما نمی‌دانستیم که در برابر هوش، خلاقیت و توانمندی‌مان، همه جا با یک نگرش سرکوب‌گرایانه‌ی سیستماتیک مواجه خواهیم شد. داستان زندگی‌مان به عنوان یک طبقه‌ی جنسی را نمی‌دانستیم. نمی‌دانستیم که از دید قانون و عرف مردانه که آنان را در جایگاه فرادست قرار میداد، قوانینی که توسط خود آنها و تمام ارگان‌های فرهنگی‌شان تعریف شده بودند، یک طبقه‌ی جنسی فرودست هستیم. ما نمی‌دانستیم که تمام عمرمان تربیت شده‌ایم که قربانی باشیم، ابره‌هایی فرودست، مطیع و منفعل که نمی‌توانند ادعایی برای داشتن هویتی فردی و مجزا داشته باشند. نمی‌دانستیم به خاطر زن بودن‌مان، نیروی کارمان در هر جایی که کار می‌کنیم، چه در محل کار و چه در جنبش‌های سیاسی، توسط مردان و برای بزرگ‌تر جلوه دادن خودشان، استثمار می‌شود. ما نمی‌دانستیم که هیچ یک از کارهای سخت‌مان در هر شغل و یا جنبش سیاسی هرگز باعث افزایش مسئولیت‌ها یا دست‌مزدمان نخواهد شد. ما نمی‌دانستیم که ما هر جا که هستیم، هستیم تا پخت و پز کرده و کارهای خانه را بکنیم و مورد استثمار جنسی قرار بگیریم.

این‌ها را که اکنون با شما در میان می‌گذارم چیزهایی است که وقتی قرار شد به اینجا بیایم و سخنرانی کنم به ذهنم آمدند. ممکن است تجربه شما به شکلی متفاوت باشد. حجم عظیمی از ادبیات فمینیستی وجود دارد که می‌توانید به آن‌ها رجوع کنید حتی اگر استادان تان کمکی نکنند. فلاسفه، شاعران، کمدین‌ها، مورخین تاریخ زنان و سیاستمداران فمینیستی هستند که در حال خلق فرهنگ فمینیستی‌اند. این آگاهی فمینیستی خودتان است که در هر فرصتی باید برای رشد و تقویت، گسترش و تعمق آن بکشید.

اگرچه تا این لحظه هیچ رشته‌ای در زمینه مطالعات زنان وجود ندارد، ایجاد چنین رشته‌ای برای شما به عنوان یک زن حیاتی‌ست. مطالعه دقیق و سیستماتیک جایگاه زنان در این فرهنگ این امکان را برای شما فراهم می‌کند که نحوه‌ی عملکرد و تأثیر دنیا را بر خود درک کنید. بدون چنین مطالعه‌ای، شما اینجا را همان‌طوری ترک خواهید کرد که من بنینگتون را ترک کردم ناآگاه از این‌که زن بودن

۱. این سخنان مقدماتی تنها در دانشکده‌هایی که رشته‌های مطالعاتی زنان در آن‌ها وجود نداشت، ارائه شد.

در یک جامعه‌ی مردسالار به چه معنی‌ست؛ جامعه‌ای که در آن زنان به‌طور سیستماتیک فرودست تعریف شده و تحقیر می‌شوند.

من امشب این‌جا هستم که بکوشم تا جایی که می‌توانم با شما از چالش‌هایی که در مقام یک زن در تلاش برای ساختن یک زندگی انسانی شرافتمندانه، ارزشمند و پربار با آن مواجه هستید سخن بگویم. به همین دلیل تصمیم گرفتم امشب درباره‌ی تجاوز، کنیف‌ترین کلمه‌ی چهار حرفی در زبان انگلیسی، صحبت کنم؛ هر چند که هیچ کدام از نویسندگان مرد معاصر آمریکایی چنین نظری ندارند. زمانی که بفهمید تجاوز چیست، متوجه نیروهای سیستماتیک که شما را به عنوان یک زن تحت ستم قرار می‌دهد می‌شوید. زمانی که بفهمید تجاوز چیست، خواهید توانست پروسه‌ی تغییر ارزش‌ها و نهادهای این جامعه‌ی مردسالار را کلید بزنید تا دیگر مورد ظلم و ستم واقع نشوید. زمانی که بفهمید تجاوز چیست، قادر خواهید بود در مقابل تمامی تلاش‌هایی که برای فریفتن و گمراه کردن تان صورت می‌گیرند تا جرائمی را که علیه شما به‌عنوان یک زن مرتکب می‌شوند پیش پا افتاده، مضحک و بی‌ربط جلوه دهند مقاومت کنید. زمانی که بفهمید تجاوز چیست، این ابتکار عمل را پیدا خواهید کرد که زندگی تان را به عنوان یک زن جدی بگیرید و مقاومتی زنانه علیه افراد و نهادهایی که شما را از معنی تهی کرده و بر شما خشونت می‌ورزند سازمان‌دهی کنید.

کلمه‌ی تجاوز از کلمه‌ی لاتین *rapere* به معنی «سرقت، تصاحب یا بردن» می‌آید. اولین معنی تجاوز در لغت‌نامه‌ی *Random House* هم‌چنان «عمل تصاحب و بردن به زور» می‌باشد. معادل دوم، که احتمالاً با آن آشنایی دارید، تجاوز را «عمل اجبار فیزیکی زنی برای داشتن دخول جنسی» معنی می‌کند. در حال حاضر، من فقط به تعریف اول تجاوز که «عمل تصاحب و بردن به زور» است می‌پردازم.

تجاوز به مثابه یک رفتار اجتماعی مجاز، سابقه‌ای بیش از ازدواج، نامزدی رسمی و غیر رسمی، و دوستی دارد. در روزگار بد گذشته، وقتی مردی زنی را می‌خواست، به سادگی می‌گرفت، یعنی او را می‌ربود و می‌گایید. این ربودن که همواره برای مقاصد جنسی بود، تجاوز محسوب می‌شد. اگر زن مورد تجاوز قرار گرفته به متجاوز لذت می‌بخشید، متجاوز او را نگاه می‌داشت در غیر این صورت او را دور می‌انداخت.

زنان در آن روزهای بد گذشته کالای جنسی محسوب می‌شدند. به این معنی که دارایی و اشیایی تصاحب‌شدنی به منظور خرید و فروش، استفاده و ربودن که همان تجاوز است به شمار می‌رفتند. زن در ابتدا به پدرش تعلق داشت که ارباب، صاحب و قیم‌اش بود. ریشه‌ی کلمه‌ی مردسالاری [*Patriarchy*] به روشنی بیان‌کننده است. *Pater* به معنی صاحب، قیم یا ارباب است. اولین پایه‌ی اجتماعی مردسالاری، خانواده [*family*] است. کلمه‌ی خانواده از *famel* در زبان آسکان می‌آید که به معنی خدمه، برده یا دارایی‌ست. پدر خانواده [*Pater-familias*] به معنی صاحب بردگان است. متجاوزی که زنی را می‌ربود، جای پدرش را به عنوان صاحب، مالک و یا اربابش می‌گرفت.

عهد عتیق در ترسیم حق یک مرد برای تجاوز کردن، دقیق و صریح است. به عنوان مثال، قانون عهد عتیق در باب تجاوز به زنان دشمن، کتاب دوم تورات، سوره‌ی ۲۱، آیات ۱۰ تا ۱۵ به این شرح است:

هنگامی که به جنگ دشمنان خود می‌روید و پروردگارتان، یهوه، آنان را مغلوب قدرت شما ساخته، آن‌ها را به اسیری می‌گیرید، چنان‌چه زن زیبارویی در میان آسرا ببینید و به او مایل باشید، می‌توانید او را به همسری اختیار کرده و به منزل خود آورید. وی

۴. Oscan: یک زبان منقرض شده ایندو-اروپایی در جنوب ایتالیاست.

باید موهای خود را تراشیده، ناخن‌هایش را کوتاه کرده و جامعه‌ی اسیری‌اش را از تن به‌در کند؛ او باید اندرون منزل تان بماند و برای پدر و مادرش یک ماه تمام سوگواری کند. پس از آن می‌توانید به سوی او رفته و برای وی شوهر باشید و بایسته است که او همسر شما باشد. چنان‌چه از خشنود ساختن شما دست شست، رهایش کرده بگذارید به هر کجا که خواست برود؛ او را در ازای پول مفروشید؛ مبادا که از وی هرگونه منفعتی حاصل کنید، چرا که از او مُتَنَم گشته‌اید.

و البته که یک زن مطرود، منفور و یا فاحشه تلقی می‌شد. بدین ترتیب تجاوز نخستین شکل ازدواج است. قوانین ازدواج، با تایید حق متجاوز در مالکیت بر فرد مورد تجاوز قرار گرفته، تجاوز را توجیه و تظہیر می‌کرد؛ قوانین ازدواج، با زناکار یا به عبارتی دزد خواندن دومین مرد متجاوز، حق مالکیت اولین متجاوز را مصون نگه می‌داشت؛ قوانین ازدواج از حق مالکیت پدر بر دختر نیز محافظت می‌نمود؛ قوانین ازدواج حق پدر برای فروش دختر در رابطه‌ی ازدواج، فروش اش به مردی دیگر را نیز محترم می‌شمرد.

پیش از این هرگونه مخالفت و محکومیتی علیه تجاوز در واقع سمتگیری علیه سرقت ملک بود. تنها و تنها بر این بستر است که قادریم تجاوز را به عنوان یک جرم سنگین بفهمیم. در متون عهد عتیق، کتاب دوم تورات، ۲۲:۲۲ تا ۲۳:۱ در باب ربودن زنان به عنوان یک گناه کبیره چنین آمده‌است:

چنان‌چه مردی با همسر مردی دیگر هم‌بستر شود، مردی که با آن زن در بستر خوابیده است و همچنین خود آن زن هر دو باید بمیرند. شما بایستی این شرارات را از اسرائیل دور سازید.

چنان‌چه نام کسی روی باکره‌ای باشد و مردی در شهر او را دیده و با او هم‌بستر گردد، شما بایستی هر دو را به دروازه‌ی خروجی شهر برده و سنگسارشان کنید تا بمیرند؛ هم دختر را، چرا که برای کمک خواستن در شهر هیچ فریادی نکرده‌است و هم مرد را، چرا که همسر مردی دیگر را هتک حرمت نموده‌است. شما باید این شر را از میان خود بیرون کنید. اما اگر مرد، آن دختر را بیرون از شهر دیده باشد، او را به زور با خود آورده و با او بخوابد، تنها مرد است که باید بمیرد؛ با دختر نباید کاری داشته باشید چرا که گناه کبیره‌ای مرتکب نشده است. این وضعیت همانند شرایط مردی است که خارج از شهر به مردی دیگر حمله کرده و او را کشته باشد، او نیز در خارج از شهر به دختر حمله کرده و دختر نامزد شده هم می‌توانسته داد و فریاد کند بدون اینکه کسی به نجاتش بشتابد.

اگر یک مرد، باکره‌ای که نام کسی بر او نیست را ببیند، او را بگیرد، با او بخوابد و در حین ارتکاب عمل گرفتار شود، این مرد که با زن هم‌بستر شده، بایستی به پدر وی پنجاه سکه‌ی نقره بدهد؛ از آن‌جا که مرد او را هتک حرمت کرده، دختر باید همسر وی گردد و مادامی که مرد زنده است، نباید مالکیت بر آن زن را انکار کند. یک مرد نباید همسر پدرش را اختیار کند و قبای مالکیت پدرش را از روی آن زن پس بزند.

زنان به مردان تعلق داشتند؛ قوانین ازدواج این مالکیت را مقدس می‌شمردند؛ و تجاوز، صرفاً ربودن یک زن از مالکش محسوب می‌شد. همان‌طور که می‌دانیم، این قوانین کتاب مقدس پایه‌ی نظم اجتماعی به صورتی که می‌شناسیم‌اند و تا به امروز رد نشده‌اند.

در طول تاریخ، مردان اعمال خشونت‌آمیز علیه زنان را تشدید نموده و افسانه‌های بسیاری در موردمان ابداع کردند تا هم مالکیت خود بر ما و هم دسترسی آسان جنسی را تضمین کرده‌باشند. در سال ۵۰۰ قبل از میلاد، هرودت، به اصطلاح پدر تاریخ، این چنین نوشت: «ربودن زنان درواقع یک امر قانونی نیست، اما احمقانه است



واقعیت اما، تجاوز در رابطه زناشویی، در نظام حقوقی مردانه‌ی ما، هنوز حق مرد است. یک مرد نمی‌تواند به تجاوز به همسرش محکوم گردد. در تمامی ۵۰ ایالت، تجاوز از نظر قانونی دخول اجباری مرد به یک زن که همسر او نیست، تعریف می‌شود. هنگامی که مردی به زور به همسر خویش دخول میکند، از مرد دیگری دزدی نکرده است. از این‌رو مطابق با نظام حقوقی مردانه، تجاوز نکرده است. البته که یک مرد نمی‌تواند همسر خویش را برباید، چرا که از نظر حقوقی، زن باید در منزل وی سکونت گزیده و از نظر جنسی تسلیم او باشد. ازدواج در دوران ما، هم چنان مالکیت زنان تلقی می‌شود. یک مرد نمی‌تواند به دلیل استفاده از دارایی خویش، آن‌طور که خودش صلاح میدانند، مورد تعقیب قرار گیرد.

به علاوه، تجاوز تمثیل اولیه‌ی ما از عشق رومانتیک است. نویسندگان مدرن ما، از دی. اچ. لارنس گرفته تا هنری میلر و نورمن میلر و آین زند، همواره تجاوز را در راستای شناساندن شهوانیت یک زن به او تعریف می‌کنند. زن با جبر دمنشان‌های ربوده شده، به تصاحب درآمد، و باز می‌شود؛ و این تجاوز زن را بدل به یک مخلوق جنسی و شهوانی می‌کند؛ این تجاوز هم هویت و هم کارکرد زن را تعریف می‌کند: او یک زن است و به عنوان یک زن، وجود دارد تا گاییده‌شود. در نگاه مردان، به یک زن هرگز نمی‌توان برخلاف اراده‌اش تجاوز کرد چرا که تصور بر این است که اگر او نمی‌خواهد که مورد تجاوز قرار گیرد، هنوز نمی‌داند چه می‌خواهد.

در جامعه‌ی ما، تجاوز هم چنان به عنوان یک جرم علیه زنان تلقی نمی‌شود. در «تجاوز قانونی و اجباری: بررسی عملکرد و استاندارد رضایت»، ژورنال حقوقی پیل، ۱۹۵۲، مقاله‌ای که فشرده‌ی بی‌پایانی از لاطائلاتی زن‌ستیزانه است، هدف غایی فقه مردانه‌ی مدرن در حوزه‌ی تجاوز جنسی به وضوح [این چنین] فرموله شده است:

قوانین وجود دارند تا مردان را از دو چیز محفوظ بدارند: ۱. از اتهام دروغین تجاوز (که محتمل‌ترین نوع اتهام محسوب می‌شود) و ۲. از ربودن زنی که ملک او محسوب می‌شود، یا هتک حرمت او توسط مردی دیگر. در فقه مردانه، اصولاً موضوع ابراز رضایت جنسی در مقاربه، به عنوان یک حق مسلم بشری برای زن وجود ندارد؛ برخوردار بودن زن از [این استاندارد] رضایت صرفاً به عنوان یک بده بستان پسندیده اجتماعی دیده می‌شود و مفهوم رضایت تا جایی محترم شمرده می‌شود که از حقوق مالکیت مردانه بر بدن زن محافظت نمایند:

کارکرد استاندارد رضایت برای زنان در جامعه‌ی ما چیزی بیش از محافظت از یک عنصر بارزش در تبدالات اجتماعی است؛ بلکه غرور مردانه در مالکیت انحصاری یک ابره‌ی جنسی را تقویت میکند و متقابلاً هم توسط آن قویتر می‌شود. رضایت یک زن برای مقاربت جنسی، به مرد امتیاز دسترسی به بدن او را اعطا می‌کند، «پاداشی» فردی که ارزش‌اش با مالکیت انحصاری افزایش می‌یابد. دلیل دیگر نکوهش مرد در تجاوز می‌تواند به دلیل به خطر افتادن وجهه‌اش باشد، چرا که زنی که حالا او «مالک» اش است، در پی تجاوز به زور بی‌ارزش» محسوب می‌شود.

این به عنوان بند اساسی تجاوز به مثابه جرم اجتماعی باقی می‌ماند که تجاوز جرمی است علیه مردان، نقض حق مردانه نسبت به دارایی انحصاری و شخصی‌اش بر یک زن به عنوان یک ابره‌ی جنسی. از این‌رو بی‌جهت نیست که وقتی آندرا میدا و کاتلین تامپسون^(۷)، نویسندگان کتاب «علیه تجاوز»، تحقیقی حول زنان و تجاوز انجام دادند، شمار زیادی از زنان در برابر سؤال «آیا تا به حال مورد تجاوز قرار گرفته‌ای؟» این چنین پاسخ دادند: «نمی‌دانم».

ادامه دارد... □

که بعد از واقعه حول آن هیاهو و بحث و جدل به پا کرد. تنها برخورد معقول بی‌توجهی به آن است؛ چرا که واضح است که هیچ زن جوانی اگر که خود مایل به آن نباشد اجازه نخواهد داد ربوده شود.» اوید^(۵) در هنر ستایش می‌نویسد: «زنان اغلب مایلند آن‌چرا که واقعاً دوست دارند بدهند، با توسل به زور بدهند.» و این به طور رسمی تبدیل شده است به: زنان خودشان می‌خواهند به آن‌ها تجاوز شود. قانون قدیمی انگلیسی در مورد تجاوز، عهدنامه‌ای در خدمت سیستم طبقاتی انگلیس بود. زنی که ازدواج نکرده بود، قانوناً به شاه تعلق داشت. فرد متجاوز به این زن می‌بایست به پادشاه، ۵۰ شیلینگ به عنوان جریمه بپردازد، اما اگر زن، «برده‌ای زحمت‌کش» می‌بود، جریمه به ۲۵ شیلینگ کاهش می‌یافت. هزینه‌ی تجاوز به خدمتکار یک نجیب‌زاده ۱۲ شیلینگ و هزینه‌ی تجاوز به خدمتکار یک فرد معمولی ۵ شیلینگ بود. اما چنان‌چه یک برده، به خدمتکار یک فرد معمولی تجاوز می‌کرد، اخته می‌شد و چنان‌چه وی زنی از طبقات بالاتر را مورد تجاوز قرار می‌داد، کشته می‌شد. در اینجا نیز می‌بینیم که تجاوز، جرمی علیه مردی که مالک زن بود، تلقی می‌شد.

در حالی که تجاوز در کتاب مقدس رسماً تأیید شده و یونانیان تجاوز را ستایش کرده‌اند ماجراجویی‌های بی‌پایان زئوس را به یاد آورید و اوید لذت ناشی از تجاوز را استحال کرده است، این وظیفه سر توماس مالوری^(۶) بود تا تجاوز را برای خلق انگلیسی‌زبان عمومیت بخشد. «مرگ آرتور» یک اثر کلاسیک درباره عشق آتشین یک شوالیه برای یک زن نجیب‌زاده متاهل و عاشقانه‌ای پرصلابت در مورد تجاوز است. مالوری از نیاکان ادبی مسلم نویسندگان مرد مدرن آمریکایی است که تجاوز را فرض مسلم عشق‌ورزی اسطوره‌ای می‌داند. یک زن خوب باید توسط یک شوالیه‌ی دلیر تصاحب شده و از نظر جنسی به یک رابطه‌ی شهوت‌ناک فرمان بردارانه وادار گردد که بر طبق تعاریف مردانه، اوج لذت زن است؛ و بدینگونه عشق رومانتیک، اسم رمز تجاوز می‌شود و مهر محبتی عاشقانه می‌خورد. در این‌جا به واقع اولین ترجمان مدرن از تجاوز را شاهدیم: گاهی یک زن تصاحب شده و ربوده می‌شود؛ گاهی پس از رابطه‌ی جنسی اجباری، زن دیوانه وار و شورانگیز عاشق متجاوزش که حال در پی یک تجاوز جانانه مالک وی و محبوبش محسوب می‌شود می‌گردد (جهت اطلاع، مالوری در دو نوبت مجزا، به جرم تجاوز به یک زن متاهل به نام Joan Smyth دستگیر و تفهیم اتهام شد). در آثار وی، تجاوز دیگر هم‌ردیف ربودن نیست بلکه هم‌طراز عشق محسوب می‌گردد. البته که مسأله کماکان مالکیت مرد است و متجاوز مالک زن است، اما اکنون زن به این مالک عشق می‌ورزد.

شکل عمده‌ی رابطه‌ی جنسی، یعنی تجاوز، هم‌چنان مدل اولیه‌ی رابطه‌ی بین دو غیرهم‌جنس است. لغت‌نامه تجاوز را «عمل فیزیکی وادار ساختن یک زن به داشتن مقاربت جنسی» تعریف می‌کند. در

5. "Ars amatoria" by Ovid

6. Sir Thomas Malory: نویسنده‌ی انگلیسی (۱۴۰۵ - ۱۴۷۱) - نویسنده‌ی کتاب «مرگ آرتور (Le Morte d'Arthur)»

7. Andra Medea - Kathleen Thompson



مبارزه تعرضی زنان علیه حجاب اجباری و تلاش های مذبوحانه یک رژیم زن ستیز!

لیلا پرنیان

عمومی و... به جایی رسیده است که جانشین معاون حقوقی و امور مجلس نیروی انتظامی می گوید که امروز نیروی انتظامی نه با بدحجابی بلکه با بی حجابی برخورد می کند. وی "عدم رعایت حجاب شرعی و تظاهر به عمل حرام" را بی شرمانه معادل "فساد و فحشا" قرار می دهد. در پی آن ، فرمانده نیروی انتظامی از "تشدید" طرح های امنیت اخلاقی و اجتماعی یعنی گسیل گسترده ترگشت ارشاد برای کنترل زنان بی حجاب خبر می دهد. اما مقابله با زنان بی حجاب به این جا خاتمه نیافته است بلکه طرحی را تحت نام "ناظر" ایجاد کرده اند که چنان چه رانندگان یا سرنشینان یک خودرو "کشف حجاب" کرده باشند، از طریق پیامک به آن ها پیام داده می شود که به پلیس امنیت اخلاقی مراجعه کنند!

علاوه بر گسیل نیروهای سرکوبگر برای فشار گذاشتن و تحمیل کردن حجاب بر زنان، در روزهای اخیر خبری در رسانه ها و دنیای مجازی منتشر شد که به موضوع حجاب و عدم رعایت آن بر می گردد. ماجرای زن جوانی که راننده حزب الهی تاکسی اینترنتی اسنپ او را به خاطر عدم رعایت حجاب ش پیاده کرده بود. این ماجرا سپس توسط همان زن جوان از طریق توئیتر افشا شده و به سرعت در سطح جامعه پیچید. این اتفاق در این شرایط حساس باعث آن شد که سردمداران رژیم و سران سپاه و رسانه های حکومت را بر آن دارد که از راننده حزب الهی که گفته می شود با سپاه همکاری داشته به شدت حمایت کرده و با فشار گذاردن بر خانواده زن جوان او را مجبور

روزی نیست که با صد ها نمونه از حجاب سر نکردن زنان و با مبارزه تعرضی آنان علیه حجاب اجباری در برابر نیروهای سرکوبگر و اوباشان رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی، که تعداد بسیار کمی از آن در شبکه های اجتماعی منتشر می شود، روبرو نشویم. مقاومت و مبارزه ای که آشکارا نشان از آن دارد که مبارزه زنان علیه حجاب اجباری ابعاد گسترده تری به خود گرفته است. به سطحی که توده ای تر و در همان حال تعرضی تر شده است. به سطحی که دیگر موضوع بسیاری از زنان "بدحجابی" نیست، بلکه به طور عملی حجاب سر نکردن است. حجاب سر نکردن زنان به سطحی رسیده است که رژیم و مزدوران آن را وادار به واکنش های مذبوحانه و از روی استیصال کشانده است. مبارزه به سطحی رسیده که دیگر کسی نمی تواند ادعا کند که موضوع حجاب اجباری تنها دغدغه زنان آن هم از قشر خاصی است. حجاب اجباری موضوع زنان به وسعت جامعه است و روز به روز افشار و طبقات وسیع تری به اهمیت مبارزه زنان خصوصا مبارزه علیه حجاب اجباری پی می برند و از آن حمایت می کنند. موضوع مبارزه علیه حجاب اجباری چنان ابعادی را به خود گرفته است که از یک طرف حمایت و همبستگی بخشی هایی از مردم را به خود جلب کرده و از طرف دیگر باعث شده است که مزدوران رژیم به دستپاچگی افتاده، سیاست های زن ستیزانه و سرکوبگرانه خود را شدت بخشند.

بی حجابی زنان در متروها، خیابان ها، خودروها، رستوران ها، اماکن



حاکم و امپریالیست ها و مشاطه گران آنان ، طرح کردند. در شرایط کنونی می توان این حقیقت را بیان کرد که طرح های گوناگون رژیم سرکوبگر و زن ستیز جمهوری اسلامی برای اجبار زنان به رعایت حجاب اسلامی، به درجات زیادی با شکست روبرو شده است. این شکست نتیجه ۴۰ سال مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری و شکل تعرضی گرفتن آن در شرایط کنونی است. در عین حال استقامت و پیگیری مبارزات زنان علیه حجاب اجباری توانسته است به درجات اولیه و نطفه ای، بخش هایی از جنبش های کارگری و دانشجویی را در حمایت و همبستگی مبارزاتی زنان علیه حجاب اجباری را به این مبارزه جلب کند. اما این اول کار است و باید چنان مبارزات زنان علیه حجاب اجباری و سایر عرصه های خشونت گسترده تر، هدفمند تر و سازمان یافته پیش برده شود که به شعار و خواسته همه جنبش ها و مبارزات مردم بدل شود.

مبارزات زنان علیه حجاب اجباری بار دیگر نشان از پتانسیل مبارزاتی این نیمه پر شور جامعه را دارد که چهار دهه تحت انقیاد رژیم جمهوری اسلامی قرار داشته است. اگر چه مبارزه زنان جمعی و یا به طور کلی سازمان یافته نبوده است، اما هر گزاز مبارزه و مقاومت دست نکشیدند و تسلیم ترفندهای سرکوبگرانه رژیم نشدند. مبارزات ده ها هزار نفر از زنان علیه فرمان خمینی مرتجع و زن ستیز در ۸ مارس ۵۷ و ضدیت با حجاب اجباری و سپس سال ها مبارزه و مقاومت زنان در خیابان ها، محل کار، دانشگاه و... و تن ندادن به آن و پیشبرد مبارزه در عرصه های مختلف علیه ستم جنسیتی در جامعه زمینه های عینی مبارزه را در شرایط کنونی بیش از پیش آماده کرده ست. نقش زنان جوان در خیزش ۸۸ آشکارا بیانی صریح

به عذرخواهی نمایند. این مسئله خشم طیف وسیعی از مردم و حتی بسیاری از رانندگان اسنپ را برانگیخت و در نتیجه به تحریم اسنپ پرداختند. این تحریم ها تا کنون به قدری گسترده بوده که بسیاری از رانندگان این شرکت تاکسی رانی اینترنتی، از مردم خواسته اند که دست از تحریم بردارند، چرا که درخواست تاکسی از این شرکت به نصف رسیده و در آمد آنان کاهش یافته است. تحریم اسنپ توسط مردم، نشانی است از همبستگی و حمایت از مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری.

در دوره اخیر، زنان با ابتکارات و خلاقیت های گوناگون، با برداشتن حجاب اعلام کردند که نه تنها حجاب اجباری را تحمل نمی کنند، بلکه خود این قانون را در عمل لغو می کنند. لغو کردن قانون متحجر حجاب اجباری به طور گسترده و با پافشاری و پایداری زنان برای پیشبرد آن از یک طرف و تغییر اوضاع و شرایط مبارزاتی درون جامعه خصوصا پس از دیماه ۹۶ از طرف دیگر باعث شده است که بسیاری از مردم عادی به حمایت و همبستگی با زنان علیه حجاب اجباری بپیوندند. اما نمونه ارزنده و سازمان یافته این همبستگی و حمایت را در دانشگاه تهران در همین ماه شاهد بودیم. دانشگاه تهران با طرح موضوع دفاع از مبارزات زنان علیه حجاب اجباری و هم چنین طرح شعار مشخص و مرزبندی با ارشاد و نیروهای مرتجع و هم چنین با افرادی که به درگاه امپریالیسم آمریکا دخیل بسته اند، نشان داد که حداقل برای بخشی از جنبش دانشجویی، مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی جدا از مبارزه علیه حجاب اجباری نیست. دانشجویان با طرح شعارهایی، هم حمایت خود را از مبارزات زنان علیه حجاب اجباری پیش گذاشتند و هم به درستی مرزبندی های خود را علیه ارتجاع

از خمشی بود که وعده از هم گسستن زنجیرهای حکومت اسلامی به پای زنان را می داد. مبارزات زنان خیابان انقلاب در دیماه ۹۶ عرصه و سطح نوینی بود که نشان داد که زنان دیگر نه به صورت تدافعی بلکه تعرضی علیه حجاب اجباری مبارزات شان را پیش می برند. اینک این مبارزات از لحاظ گستردگی و عمق به سطح تهاجمی تری رسیده است و به همین دلیل، عرصه را بر رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی تنگ تر کرده است و سردمداران ضد زن را وادار به واکنش های دیوانه وار و سبعانه کشانده است. واکنش هایی مذبحانه و از روی استیصال.

رژیم جمهوری اسلامی در بدترین شرایط اقتصادی قرار گرفته و از طرف آمریکا و متحدینش در منطقه مثل اسرائیل و عربستان مورد تهدید نظامی است. اما حاضر نیست که در مقابل حجاب اجباری عقب بنشیند. سوالی که مطرح است اینست که براستی چرا جمهوری اسلامی در این شرایط حساس که تحت بدترین تحریم های اقتصادی قرار گرفته و همراه با فساد اقتصادی که در ذات این سیستم نهفته است و درگیر شدیدترین بحران اقتصادی تاریخش است و هم زمان با اوج نارضایتی مردم از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روبروست و از طرف دیگر مورد تهدید های نظامی جدی قرار دارد، این چنین سبعانه از حجاب اسلامی دفاع می کند و اصرار بر حفظ آن در جامعه را دارد؟ گذشته از این که حجاب اجباری پرچم ایدئولوژیک - سیاسی این رژیم و علامت مشخصه اسلامی بودن آن است، اما موضوعی جدی تر در میان است: رویارویی دو نیروی متضاد، زنان و جمهوری اسلامی. رژیم جمهوری اسلامی بعد از تحمیل حجاب اجباری تصور می کرد می تواند زنان را آن گونه که می خواهد سازماندهی کند و از آنان زنانی مطیع و فرمان بر بسازد و اگر کسانی هم در کلان شهر ها مخالف باشند، دیری نخواهد پائید که آنان نیز دست از مقاومت و مبارزه بردارند! اما زنان خصوصا زنان جوان در طی ۴۰ سال در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، هنری و... با انواع و اقسام نیروهای سرکوبگر این رژیم در یک مصاف نا برابر ایستادند و امروز به نیرویی قدرتمند بدل شده اند. نیرویی که توان و پتانسیل مبارزاتی خود را در اثر چند دهه مبارزه و مقاومت آشکار تر کرده و زمینه های توجه و همبستگی دیگر جنبش های مبارزاتی را به درجاتی به خود جلب کرده است. سردمداران رژیم این خطر را احساس می کنند که این سطح از مبارزات زنان در حجاب سر نکردن، آن پتانسیل را دارد که بتواند زمینه های وحدت وسیع تر را در جنبش ها و سایر عرصه های مبارزاتی به وجود آورد. همواره مرتجعین جمهوری اسلامی (و همه مرتجعین جهان) از همبستگی و حمایت جنبش های مبارزاتی از خواسته های یکدیگر بیش از هر مساله ای هراس دارند و خطر واقعی را در این می بینند. در نتیجه در پی آن هستند که هر چه بیشتر فضای جامعه را خصوصا در رابطه با زنان و بی حجابی شان، نظامی تر کنند. رژیم جمهوری اسلامی خطر بهم پیوستن جویبارهای مبارزاتی و عمق یابی خواسته ها و مبارزات جنبش ها را بیش از پیش خطر جدی می بیند و آن را شاید در ابعادی خطرناک تر از حمله احتمالی آمریکا و متحدینش ارزیابی می کند. چرا که تصور می کند در صورت جدی شدن جنگ، شاید بتواند بسیاری از مردم را اگر نه حول اسلام و رژیمش حداقل حول دفاع از میهن و مبارزه با نیروی خارجی بسیج کند. بدین شکل برای خود مشروعیتی هر چند محدود بخرد و یا این که امید دارد با "نرمش قهرمانانه" دیگری مدال قهرمانی را از امپریالیست ها برای خود به دست آورد و این گونه مسئله را حل و فصل کند. اما ترس و وحشتی بسیار بیشتر از نیروی مبارزاتی زنان، وحدت و همبستگی مردم با زنان و به طور کل بهم پیوستگی مبارزات مردم دارد و بود و

نبود خود را بیش از هر چیزی وابسته به همین موضوع می داند. به همین علت تلاش می کند به هر وسیله که می تواند مانع از این هم بستگی و حمایت شود و تشدید سرکوبگری، بازداشت های بی رویه و زندان عرصه را بر زنان تنگ کند و جلوی پیشروی زنان بی حجاب را بگیرد. اما اوضاع و شرایط عینی به گونه ای است که هرچه بیشتر در این امر سماجت کند، نیروی مبارزاتی زنان با قدرت و شدت عمل بیشتری واکنش نشان خواهد داد.

در دوره اخیر، بار دیگر رسانه های فارسی زبان وابسته به امپریالیست ها هم چون من و تو، ایران انترنشنال، بی بی سی، صدای آمریکا و غیره تلاش کردند موضوع حجاب سر نکردن زنان و یا حمایت و همبستگی هایی که در این رابطه در بخشی از جنبش ها شکل گرفته است را به شکل دم بریده و در خدمت به اهداف خود منعکس کنند. به طور مثال در رابطه با دانشجویان دانشگاه تهران تنها یک بخش از شعارهای دانشجویان در ضدیت با حجاب اجباری را انعکاس دادند. نا گفته پیداست که این بخش را هم - ضدیت با حجاب اجباری نه به خاطر دفاع از آن، بلکه در شرایط کنونی و تغییر اوضاع عینی در جامعه برای استفاده از آن در خدمت به اهداف و منافع امپریالیست ها منعکس می کنند. اما در برابر بخش مربوط به مرزبندی دانشجویان با انقیدادی که علی نژاد ها مبلغ آن هستند، سکوت کردند. عموما در چند سال اخیر، این رسانه های امپریالیستی فارسی زبان هر مبارزه ای که به موضوع حجاب اجباری بر می گردد را بسیار آگاهانه و نقشه مند یا به مسیح علی نژاد نسبت می دهند و یا سعی می کنند که این مبارزات را به نوعی به او وصل کنند. اینان در تلاشند تاریخ مبارزه و مقاومت زنان که از خیزش علیه حجاب اجباری در ۸ مارس ۵۷ آغاز شد و به مدت چهل سال با افت و خیز پیش رفت را یک جا از حافظه تاریخی جامعه جدا کنند و به پیشبرد "مبارزه" مسیح علی نژاد نسبت دهند. علی نژادی که تا همین چند سال گذشته در پی تخلیه انرژی مبارزاتی زنان در خدمت به ترمیم رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی بود و به تکفیر آنانی می پرداخت که مخالف رژیم و خواستار سرنگونی انقلابی آن بوده و به همین دلیل مخالف هر گونه رای به هر دارو دسته ای از مرتجعین حاکم بودند. امروز هم همان دیدگاه تسلیم طلبانه، سازشکارانه و فرصت طلبانه را ایشان به کار می بندد تا بتواند مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری را به گونه ای در خدمت به اهداف امپریالیست های فاشیست آمریکایی کانالیزه کند. دانشجویان مبارز دانشگاه تهران علاوه بر شعار "نان، کار، آزادی"، حجاب اختیاری "با شعار به جا و هدمند" ارشاد و علی نژاد، ارتجاع و انقیاد" و یا "علی نژاد و گشت ارشاد، یکی با دوربین یکی با چماق، دو سوی یک ارتجاع"، علیه زنان" به درستی رژیم ضد زن را نشانه گرفتند و مرزبندی دقیقی، هم با عمال رژیم و هم امپریالیست ها پیش گذاردند. در همان حال پیام همبستگی و حمایت جنبش دانشجویی با جنبش زنان و به طور مشخص مبارزه علیه حجاب اجباری از منظری صحیح و بدون اتکاء به امپریالیست ها و به طور مشخص آمریکا و رژیم فاشیستی ترامپ و پمپئو را در سطح جامعه بازتاب دادند.

در این جا لازم است هر چند کوتاه به موضع غیر قابل قبول حزب کمونیست کارگری اشاره کنیم که رهبر آن حمید تقوایی در مقابل موضع درست دانشجویان دانشگاه تهران، می گوید "ما باید با تمام قوا این چپ را که در دانشگاه بر علیه مسیح علی نژاد شعار داد، منزوی کنیم و کنارش بنزیم." استدلالی هم که ایشان و سایر فعالین این حزب در برابر موضع گیری شان پیش گذاشتند، این است که باید مرزبندی با رژیم عمده باشد! اولاً دانشجویان دانشگاه تهران علیه حجاب اجباری، یکی از مهم ترین سلسله اعصاب رژیم زن

ستیز جمهوری اسلامی را نشانه گرفتند. آیا باید چنین دانشجویانی را منزوی کرد و با کاسه لیسان سابق جمهوری اسلامی و کنونی امپریالیسم آمریکا سمت گیری کرد؟ دانشجویان به درستی قلب یک رژیم تئوکراتیک ضد زن را هدف قرار دادند. دوما موضع گیری علیه مسیح علی نژاد، انعکاس این واقعیت است که ایشان در تلاش است که با اتکا به یکی از فاشیستی ترین رژیم های جهان امپریالیستی یعنی ترامپ و دارودسته اش که ضدیتش با زنان شهره عام و خاص است، برای زنان و مردم ایران "رهایی" بیاورند. همان "رهایی" که امپریالیسم آمریکا و شرکاء در حمله به افغانستان قرار بود برای زنان به ارمغان بیاورد. البته به یاد داریم که حزب کمونیست کارگری در آن دوره هم در دفاع از امپریالیسم آمریکا و شرکاء و تحت نام ضدیت با اسلام سیاسی طالبان، از حمله نظامی و اشغال و کشتار مردم افغانستان، پشتیبانی کرد! این رویکرد غلط و به شدت زیان آور است که باید افشا و کنار زده شود و نه مبارزه با امپریالیست ها و مبلغین آن ها.

مساله اصلی این است که افشای تفکر و عمل کرد افراد و نیروهایی که می خواهند از شرایط کنونی و نفرت عمیق مردم از رژیم جمهوری اسلامی، به نفع فاشیست های حاکم بر آمریکا، بهره برداری کنند، بیش از هر زمان دیگر حیاتی است. هر جنبش انقلابی تنها با مرز بندی دقیق علیه دو نیروی مرتجع یعنی رژیم جمهوری اسلامی و کلیه امپریالیست ها و مشاطه گران ریز و درشت آنان می تواند در پیشبرد مبارزه منعکس کننده منافع توده ها و در این جا، زنان باشد. در چنین شرایطی است که جنبش زنان بیش از هر زمان دیگری به

وحدت واقعی و متشکل شدن در تشکلات مستقل زنان، برای طرح خواسته ها و پیشبرد مبارزه جهت رهایی خود، نیاز دارد. وحدت و متشکل شدن با این پیش شرط که نه به هیچ گونه سازشی با هیچ یک از جناح های رژیم ضد زن که می خواهند زنان را وجه المصلحه منافع خود قرار دهند، تن دهند و نه با هیچ یک از امپریالیست ها که می خواهند به نام ما زنان منافع جهانی و ستمگرانه و استثمارگرانه خود را دنبال کنند، دخیل ببندند. تشکلی که بتواند توده های وسیع زنان را حول خواسته های اساسی شان که در راس آن و در شرایط کنونی مبارزه علیه حجاب اجباری قرار دارد را متشکل و سازماندهی کند. در عین این که این تشکلات برای خواسته های واقعی زنان مبارزه می کنند، اما در مقابل نیروهای رنگارنگ و مرتجعی که قرار است برای زنان قهرمان سازی کنند و جنبش زنان را در راستای منافع مرتجعین داخلی و خارجی قرار دهند، می ایستد و مبارزه و خشم زنان را هر چه متحدتر، قدرتمندتر و پرصلاحت تر و هدفمند تر برای در هم شکستن زنجیرهای شان هدایت می کند. این چنین می توان حمایت و همبستگی وسیع جنبش های مبارزاتی و توده های مردم را نسبت به مبارزات انقلابی و هدفمند زنان جلب کرد. زنان در نتیجه این نوع سازمان یافتگی توده ای است که می توانند همبسته و هم گام با سایر تشکلات انقلابی و جنبش های مبارزاتی در راستای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، نقش مهمی را بر عهده گیرند. □

ژوئن ۲۰۱۹

گامی به پیش نهید!

شما می توانید:

حول نشریه «هشت مارس» محافل مطالعاتی سازمان دهید.

نظرات خود و دیگران را در مورد مطالب نشریه بفرستید.

نشریه یا بخش هایی از آن را از طریق مناسب به ایران ارسال دارید.

هر کجای جهان که هستید، گزارشگر نشریه شوید. اخبار و گزارشات مربوط به وضعیت و مبارزات را برای نشریه ارسال دارید.

رنجی که هر زنی از مردسالاری برده را حکایت کنید.

با ارسال مقاله، ترجمه مطالب، شعر، نقد فیلم و کتاب، عکس، طرح و کاریکاتور ما را در افشای کلیه اشکال مردسالاری و ارتقا آگاهی زنان یاری دهید.

برای ادامه کاری نشریه کمک مالی منظمی را سازمان دهید.

دیگران را تشویق کنید که آبونه «هشت مارس» شوند و با آن همکاری نمایند.

رژیم زن ستیز جمهورک اسلامی

قاتل "دختر آبی" را باید سرنگون کرد!

بار دیگر قوانین و سنت های عقب مانده و زن ستیز، جان یک زن را گرفت. سحر خدایاری معروف به "دختر آبی" که دست به خودسوزی زد، درگذشت. مرگ سحر نفرت نه تنها مردم ایران بلکه بسیاری از مردم جهان را بیش از گذشته، نسبت به رژیم ضد زن جمهوری اسلامی، عمیق تر کرد.

سحر خدایاری که در اسفند ماه برای دیدن بازی استقلال با العین امارات با تغییر چهره و پوشش خود به مردی جوان، تلاش کرد وارد استادیوم آزادی شود، توسط نیروهای سرکوبگر، این حافظان نظام پدرسالار دستگیر شد. خانواده سحر با سپردن وثیقه سنگین بعد از دو روز که در بازداشت بود، وی را آزاد کردند. اما این رژیم و قوه قضائیه ش دست بردار نبودند و سحر را به خاطر "پوشش نامناسب"، "جریحه دار کردن عفت عمومی" و "توهین به مامورین" به شش ماه تا دو سال زندان محکوم کردند. سحر در مخالفت به این حکم، خود را در مقابل دادسرا به آتش کشید. مسئول مرگ سحر رژیم سر تا پا زن ستیز جمهوری اسلامی است. قصد رژیم از همان زمان قدرت گیری تا کنون و ممنوعیتی که برای ورود زنان به استادیوم ها پیش گذاشت به این دلیل بود که بتواند هر چه بیشتر زنان را از فعالیت های مورد علاقه خود هم چون ورزش دور کند. قصد داشت با تفکیک جنسیتی و محروم کردن زنان از فعالیت های اجتماعی، فرهنگ مردسالارانه را تا می تواند در تار و پود جامعه بیافد. تا بتواند فضائی را به وجود آورد که رشته های گوناگون تحصیلی، ورزش و... را مردانه کند. در تمام این ۴۰ سال تلاش کرد ورزشگاه ها و استادیوم ها را از وجود زنان خالی کند. اما زنان در طی این ۴۰ سال و خصوصا در سال های اخیر برای انجام ورزش مورد علاقه خود، برای دیدن ورزش از قبیل فوتبال مبارزه کردند. تلاش کردند با حجاب دست و پا گیر در ورزش هایی چون فوتبال، والیبال، نیزه پرانی و... نشان دهند که نمی گذارند این رشته های مورد علاقه بسیاری از زنان جوان به تصاحب کامل مردان در آید. با تغییر چهره، با صف کشیدن در مقابل استادیوم ها، با انجام دادن برخی از رشته های ورزشی کوشش کردند تا اعلام کنند که ورزش متعلق به زنان نیز هست. در طی ۴۰ سال حاکمیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، زنان در برابر فرهنگ پدرسالارانه و قوانین متحجر اسلامی که باعث می شود روزانه میلیون ها زن بمیرند و زنده شوند، مبارزه و مقاومت کرده اند. ایستاده گی و مقاومت زنان برای ورزش، گسترش مبارزه علیه حجاب اجباری به درجات زیادی به این فرهنگ پدرسالارانه ضربه زده است. مقاومت سحر خدایاری در برابر فرهنگ و قوانین ارتجاعی و ضد زن، آتش زدن خود بود. ای کاش سحر به جای آتش زدن خود، کمک می کرد که بتوانیم این رژیم به شدت سرکوبگر و ضد زن را به آتش کشیم و جنازه متعفن ش را برای همیشه از صحنه جامعه محو کنیم. رژیم زن ستیز و سرکوبگر جمهوری اسلامی در اثر مبارزه و مقاومت زنان برای سهم گرفتن در انجام ورزش های مورد علاقه شان و هم چنین شرکت در تماشای ورزش در استادیوم ها، به خاطر گسترش مبارزه علیه حجاب اجباری و لغو آن توسط خیل عظیمی از زنان، به خاطر سهم چشم گیر زنان در مبارزات و جنبش های گوناگون، زخمی قابل دید بر پیکر پاره پاره ش وارد شده است. اگر چه این رژیم از زمان قدرت گیری تا کنون بر پایه سرکوب، بازداشت، زندان، شکنجه، خودکشی شدن زندانیان و اعدام خود را سرا پا نگاه داشته است، اما در شرایط کنونی که از هر گوشه جامعه صدای خواست تغییر و سرنگونی این رژیم بیرون زده است، بیش از هر زمان دیگری می خواهد با به کار گیری خفقان بیشتر، سرکوب وحشیانه تر، مقابله با اولیه ترین خواسته های مردم ستم دیده و زنان هم چون ورزش، با احکام طول المدت برای زندانیان سیاسی از فعالین کارگری و حامیان شان گرفته تا زنانی که جسارت برداشتن حجاب در اماکن عمومی را داشتند، از ادامه مبارزه که می تواند به شکل گیری یک آلترناتیو انقلابی کمک کند، جلوگیری نماید.

نباید بگذاریم زندانیان سیاسی چه آن هایی که نام شان را شنیده ایم و چه بسیار کسانی که نام شان را نمی دانیم در زیر پای چمکه پوشان مرتجع این رژیم، زندگی شان هم چون سحر به پایان رسد. مرگ سحر این وظیفه را در مقابل همه ورزشکاران در عرصه های گوناگون قرار می دهد که درهمبستگی و حمایت از خواسته زنان در انجام ورزش و ورود به استادیوم های ورزشی، در همدلی با خانواده سحر، از هرگونه انجام ورزش خود داری کنند و اعتراض خود را به اشکال گوناگون ابراز دارند. امروز سحر را از دست داده ایم. اما اندوه از دست دادن سحر و هزاران سحر دیگری که در زندان ها، در کوچه و خیابان و حتا در خانه های شان زندگی و روزشان به صبح روشن تبدیل نشد را باید به خشمی سوزان برای ادامه مبارزه تا سرنگونی انقلابی رژیم زن ستیز و جنایتکار جمهوری اسلامی بدل کنیم.

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

۱۰ سپتامبر ۲۰۱۹

نه می بخشیدیم! نه فراموش می کنیم!
WE WILL NEITHER FORGIVE! NOR FORGET!

بیانیه ی مشترک سازمان زنان هشت مارس و کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی؛ اجتماعی و خانگی علیه زنان در ایران
به مناسبت سی و یک امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

نوده ای شدن مبارزه انقلابی راه را برای در هم شکستن درهای زندان و آزادی زندانبان سپاسی هموار می کند!

و صدها زندانی سیاسی که نام شان به هیچ رسانه ای راه پیدا نکرده است! اینان اسیرانی دست رژیم جمهوری اسلامی هستند که می خواهد با شکنجه کردن شان، نمایش اعتراف گیری از آنان، تهدید، خودکشی شدن، بریدن احکام طولانی مدت برای شان، اعدام و... رعب و وحشت را در میان مردم ایجاد کند و آنان را از ادامه مبارزه بازدارد تا بتواند رژیم مستاصل و درمانده خود را نجات دهد!

زینب جلالیان، فعال سیاسی
قدریه قادری، فعال سیاسی
یاسمن آریانی، فعال حقوق زنان
منیره عربشاهی، فعال حقوق زنان
مژگان کشاورز، فعال حقوق زنان
مرضیه امیری، دانشجو
ندا ناجی، دانشجو
عاطفه رنگریز، دانشجو
کیوان صمیمی، دانشجو
عبدالرضا کوهپایه، فعال محیط زیست
طاهر قدیریان، فعال محیط زیست
نیلوفر بیانی، فعال محیط زیست
سپیده کاشانی، فعال محیط زیست
هومن جوکار، فعال محیط زیست
امیر حسین خالقی، فعال محیط زیست
سام رجبی، فعال محیط زیست
مراد طاهباز، فعال محیط زیست
سپیده قلیان، فعال اجتماعی
اسماعیل بخشی، نماینده کارگران نیشکر هفته تپه
سهیل عربی، عکاس و وبلاگ نویس
امیر امیر قلی، عضو نشریه گام
سانار الهیاری، عضو نشریه گام
امیر حسین محمدی فرد، عضو نشریه گام
عسل محمدی، عضو نشریه گام
محمد حبیبی، عضو هیئت مدیره کانون صنفی معلمان
آتنا دائمی، فعال حقوق کودکان
مریم محمدی، فعال حقوق زنان و کودکان
نرگس محمدی، فعال حقوق بشر
نسرین ستوده، وکیل
امیر سالار داودی، وکیل
علی نجاتی، یکی از مدیران سندیکای کارگران-
نیشکر هفت تپه
و

سی و یک سال پیش رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای تثبیت موقعیت خود، دست به سرکوب و قلع و قمع نیروهای آزادیخواه، مبارز، انقلابی و کمونیست زد. اعدام ده ها هزار نفر از بهترین مبارزین جامعه در دهه ی ۶۰، تشدید فرودستی زنان، سرکوب اقلیت های ملی در کردستان، خوزستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و... در خدمت به این هدف بود.

سرکوب روحیه ی پر شور نسلی که برای دنیایی عاری از ستم و استثمار مبارزه می کرد، خوش خدمتی به امپریالیست ها نیز بود. به همین دلیل امپریالیست ها در برابر کشتار بی رحمانه ی ده ها هزار زندانی سیاسی، سکوت کردند. سکوت امپریالیست ها در آن دوره مهر تاییدی بود بر یکی از جنایت کار ترین رژیم های جهان. قتل عام نسلی مبارز و انقلابی برای امپریالیست ها، نوید جامعه مرده ای را می داد که می توانستند با تکیه بر رژیم جمهوری اسلامی سیستم ستم و استثمارشان را تداوم بخشند!

قصد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ از کشتار وحشیانه دانشجویان، زنان، فعالین ملیت های تحت ستم، هنرمندان، فعالین کارگری، اعضا و هواداران احزاب و سازمان ها، خصوصا رهبران انقلابی که از دل مبارزات مردم علیه رژیم ارتجاعی شاه بیرون آمده بودند و نقش مهمی در ترسیم راه و نقشه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را در سر داشتند، محروم کردن مردم و جنبش های گوناگون از رهبران شان بود.

اگر در دهه ۶۰ رژیم با کشتار نسلی مبارز و انقلابی خود را تثبیت کرد، امروز با زندانی کردن فعالین کارگری، زنان، محیط زیست، اقلیت های تحت ستم، دانشجویان، معلمان، پرستاران و... می خواهد مشروعیت از دست رفته خود را باز گرداند. در شرایطی که رژیم در موقعیت بود و نبودش به سر می برد، مصمم است که با سرکوبگری وحشیانه، از یک طرف در بین توده ها هراس ایجاد کند و از طرف دیگر به امپریالیست ها نشان دهد که هنوز می تواند با سرکوب عربان، جامعه را تحت کنترل خود نگاه دارد. رژیم قصد دارد با سرکوب و زندانی کردن فعالین جنبش های گوناگون از گسترش این جنبش ها، تعمیق آگاهی انقلابی و خواسته های شان جلوگیری کند تا بتواند نظام لرزان خود را از سرنگونی نجات دهد.

اگر شرایط و اوضاع داخلی و بین المللی در دهه ۶۰ به رژیم این اجازه را داد که بتواند با از بین بردن یک نسل از بهترین و فداکارترین مبارزین در بند موقعیت خود را به درجات زیادی تثبیت کند، امروز این شرایط تغییر کرده است. امروز، میلیون ها توده مردم سودای سرنگونی انقلابی تمام و کمال این رژیم را در سر می پروراندند. توده های میلیونی تحتانی در جامعه؛ همان کسانی که روزهای سرد زمستانی دی ماه ۹۶ را با شعله های مبارزه ای آشتی ناپذیربا رژیم جمهوری اسلامی گرما بخشیدند. همان کسانی که از توده های محروم، دانشجویان، زنان و... در خیابان ها، با سر دادن شعار مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی، اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تموم ماجرا، به درجات زیادی به توهم انتخاب بین بد و بدتر ضربه زدند.

اگر سردمداران رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی در دهه ی ۶۰ فکر می کردند با تیغ، اسید پاشی برای اجرایی کردن حجاب اجباری، زندانی کردن خیل عظیمی از زنان مبارز و انقلابی و اعدام دسته دسته این زنان می توانند نیمی از جامعه را به زنانی مطیع و فرمان

بردار بدل کنند، در مقابل، زنان در زندان های قرون وسطایی و در زندان بزرگ جامعه با مبارزه و مقاومت خود در برابر رژیم و قوانین زن ستیزانه ش که در مرکز آن حجاب اجباری قرار داشت، بذر مبارزاتی را کاشتند. بذری که در طول چهل سال مبارزه و مقاومت زنان علیه حجاب اجباری و سایر عرصه های خشونت بر زنان، در دوران پس از دیماه ۹۶ و تغییر شرایط عینی، با تعرضی کردن شکل مبارزه و لغو قانون ارتجاعی حجاب اجباری در کوچه و خیابان، به نهالی جوان ولی پر بار بدل شد. شکوفه هایی از این نهال با برداشتن حجاب و تبلیغ آن در سطح جامعه، با به جان خریدن بازداشت، جریمه، شکنجه، زندان واحکام سنگین، نشان دادند که این نیمه شورش گر، سودای جامعه ای را در سر می پروراند که در سرلوحه آن نوشته شده باشد: بدن زنان متعلق به هیچ دولتی، هیچ مذهبی و هیچ مردی نیست.

در شرایط کنونی که رژیم جمهوری اسلامی در بحران عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست و پا می زند و از زاویه بین المللی در تنگنا قرار دارد، حمله به زنان و حقوق اولیه شان و در بند کشیدن فعالین جنبش زنان، در دستور کار همه مرتجعین حاکم قرار دارد. بی دلیل نیست که بخش بزرگی از زندانیان سیاسی در شرایط کنونی را زنان تشکیل می دهند. چرا که بنیادگرایان اسلامی حاکم بر ایران نیز از نقش و جایگاه استراتژیک زنان در زیر و رو کردن مناسبات کهنه و پوسیده و برقراری مناسبات نوین با خبرند. آنان از نقش ودخالته زنان در همه جنبش ها، خصوصا مقابله با حجاب اجباری، خشم و نفرتی انباشته شده را می بینند که اگر رها شود می تواند دودمان شان را بر باد دهد. در این شرایط، بیش از هر زمان دیگری جنبش رادیکال زنان و فعالین آن نه تنها باید موضوع مبارزه علیه حجاب اجباری، جدایی دین از دولت و سایر خواست های خود را به درون سایر جنبش های مبارزاتی ببرد، بلکه باید پرچم دار مبارزه برای آزادی زنان و همه زندانیان سیاسی شود. چرا که پیش گذاشتن این خواست ها در جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان و... و همه گیر کردن آن به گسترش مبارزه انقلابی در جهت سرنگونی رژیم سرکوبگر و زن ستیز جمهوری اسلامی یاری می رساند و شرایط را برای در هم شکستن درهای زندان و آزاد کردن کلیه زندانیان سیاسی، هموار می کند.

طرح خواست "آزادی بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی" در همه مبارزات و جنبش ها، با پیش گذاشتن شعار "نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم" است که می تواند مرز روشنی را با همه دارو دسته های ارتجاعی در قدرت، فرصت طلبان رانده شده از قدرت و جریانات طرفدار امپریالیست ها بکشد. چرا که عملی کردن خواست محاکمه عاملین و آمرین جنایتکار کشتار دهه ی ۶۰ و تابستان ۶۷ و هم چنین آزادی کلیه زندانیان سیاسی، ربط مستقیم به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جامعه نوین و انقلابی دارد. جامعه ای که در آن هیچ کس به خاطر داشتن عقاید مخالف، زندانی، شکنجه و اعدام نمی شود.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی

بر زنان در ایران



عاطفه رنگریز



سپیده قلیان



مرضیه امیری



ساناز الهیاری - امیر حسین محمدی فرد



علی نجاتی



امیر امیرزاده



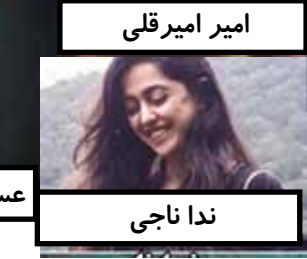
آنیسا اسدالهی



اسماعیل بخشی



عسل محمدی



ندا ناجی

برای
دفاع

از
آزادی
زندانیان

سیاسی

از

پای

نمی نشینیم!

قرار است روز ۱۲ مرداد دستگیر شدگان مبارزات کارگری، فعالین و حمایت کنندگان کارگری که برخی شان فعالین دانشجویی نیز هستند پس از مدت ها بلا تکلیفی در زندان های قرون وسطایی جمهوری اسلامی محاکمه شوند.

«اتهام» آن ها «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی»، «اقدام علیه امنیت ملی از طریق تبلیغ علیه نظام»، «توهین به مقام رهبری»، «نشر اکاذیب به قصد تشویش علیه اذهان عمومی»، و «اخلال در نظم عمومی» و برخی دیگر بوده است.

در تمام ۴۰ سال حاکمیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی هر گونه صدای مخالفت مردم و کارگران، زنان، دانشجویان و زحمتکشان همواره مهر اقدام علیه امنیت ملی خورده است چه رسد به شرایط امروز که رژیم در بحران مشروعیت داخلی و تنش خارجی با دولت های امپریالیستی به سر می برد و زبانه های نفرت مردم از رژیم هر روز ابعاد گسترده تری می گیرد. خون از چنگال های گندیده جمهوری اسلامی چکه می کند و قرار است سرکوب وحشیانه ستم دیدگان و استعمار شدگان جامعه درسی باشد برای کل مردم و زحمتکشان.

اما مقاومت و اعتراضات شجاعانه کارگران، فعالین و حمایت کنندگان کارگری در زندان ها برخلاف شکنجه روحی و جسمی وحشیانه این زندانیان، توهین، تهدید و تحقیر آن ها و خانواده هایشان از سوی رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی، بسیار قابل ستایش و دفاع است. درود بر زنان و مردان شجاعی که تاکنون تن به سازش نداده اند و خستگی ناپذیر به مقاومت و اعتراض خود به هر شکلی حتا در زندان ادامه می دهند.

در این میان اما حضور زنان مبارز و شجاع که برخی دانشجو نیز هستند بسیار پر رنگ است. زنانی که نرم ها و قوانین قرون وسطایی جمهوری اسلامی را با وجود سرکوب سیستماتیک که علیه شان بوده است می شکنند، در خیابان ها اعتراض می کنند و فریاد سر می دهند، در صف اول حمایت از حقوق زحمت کشان اند و از دستگیری و زندان ابایی نداشته اند. زنانی که با وجود قوانین و نیروی ویژه سرکوب جمهوری اسلامی که قرار بوده به زور حجاب را بر تن شان کند، خانه نشین و مطیع شان کند بسیار جسور و بی پروا بر طبل رسوایی این رژیم می کوبند، نه تنها حجاب بر می دارند بلکه در صف اول دیگر مبارزات نیز می شورند و می شورانند. زنانی که در زندان ها نیز با تحقیر سیستماتیک و توهین و تهدید بسیار بیشتر روبرو هستند. می دانند و با گوشت و پوست خود لمس کرده اند که زن بودن، مبارز بودن، و رویارویی با قساوت های وحشیانه و افسار گسیخته نظام جمهوری اسلامی تبعات سنگین تری را خواهد داشت. اما به مبارزه ادامه می دهند.

در این شرایط بحرانی جلادان رژیم خود را برای یک تصفیه حساب دیگر با زندانیان سیاسی آماده می کنند تا محاکمه کارگران و فعالین کارگری و مبارز، محاکمه و تنبیه کل زحمت کشان و مردم شود. خود را آماده می کنند تا زمینه چینی اعدام و خودکشی شدن زندانیان سیاسی را رقم زنند.

سکوت ذره ای جایز نیست. سکوت ما مرگ ماست و اگر سکوت کنیم باخته ایم. گویی پشت مان را به کسانی که جان دادند و تن به سازش ندادند کرده ایم! گویی شکنجه و کشتار و تحقیر جوانان مان را، فقر و فلاکت کودکان و زحمت کشان مان را، سرکوب، بردگی و فرودستی زنان مان را چشم پوشی کرده ایم! انسانیت مان در بند شده است! سنگ شده ایم!

ما اما مبارزه می کنیم که باشیم. تن نمی دهیم چون سزاوار خفت نیستیم. صدای تمام زندانیان مبارز با نظام زن ستیز و سرکوبگر جمهوری اسلامی می شویم! ما نیز می شوریم و می شورانیم! این کمترین کاری است که می کنیم! و تا سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، تا آزادی زحمت کشان و مبارزان مان، تا آزادی همه زندانیان سیاسی، و تا رهایی انسانیت مان از بند زنجیرهای بردگی این رژیم از پای نمی نشینیم!

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - انگلستان

۲۱ جولای ۲۰

نه به رژیم جمهوری اسلامی، نه به هر گونه دخالت امپریالیستی در ایران!

ما و میلیون ها مردم ایران مخالف تحریم، جنگ و تجاوز نظامی به کشورهای جهان از جمله ایران هستیم و جنگ طلبی ترامپ و دارو دسته فاشیست اش را تحت لوای حمایت از مردم و زنان ایران، دروغ بزرگی می دانیم. ترامپ و رژیم اش خود زن ستیز و ضد توده های مردم در ایران و سراسر جهان هستند.

امروزه افغانستان، عراق و کل خاورمیانه، در نتیجه ی تجاوز و اشغال نظامی آمریکا و متحدین اش و هم چنین سازمان دهی جنگ های نیابتی از یک طرف و از طرف دیگر انواع و اقسام رژیم های بنیادگرا و زن ستیز به زندانی برای اسارت زنان، بدل شده است.

این واقعیات نشان می دهد که جنبش رهایی زنان در ایران نمی تواند و نباید، نه به امپریالیست های مردسالار که ستم بر زن بخش لاینفک از سیستم ستم و استثمارشان در سراسر جهان است و نه به نیروهای رنگارنگ مرتجع داخلی که تا مغز استخوان پدر/مرد سالار هستند، چشم امیدی ببندد. این دو رکن اساسی و پایه ای یکی از مهم ترین و تعیین کننده ترین خطوط تمایز فعالین و تشکلات انقلابی زنان است که می خواهند برای به دست آوردن آزادی و برابری در تغییر جامعه دخالت آگاهانه کنند

امپریالیست های آمریکایی تحت این عنوان که بمب هسته ای ایران برای جهان خطرناک است در صدد به راه انداختن جنگی است که جان میلیون ها انسان در منطقه را در معرض کشت و کشتار و قحطی و بیماری و... قرار می دهد و زندگی زنان در عراق و افغانستان در نتیجه تجاوز نظامی و اشغال این کشور ها نشان می دهد که قربانیان اصلی این جنگ ها زنان هستند. امپریالیست های آمریکایی، مسلما و به هیچ وجه مسئله اشان این نبوده و نیست که رژیم جمهوری اسلامی به مدت ۴۰ سال، زندگی زنان را با حجاب اجباری و فرودستی مطلق بمباران کرده است. به مدت ۴۰ سال است که این رژیم سفره های نیمه خالی کارگران و زحمتکشانش را مورد بمباران قرار داده است. آنها کاری ندارند که در طول ۴۰ سال این رژیم با تثبیت و ترویج فرهنگ پدر/مردسالار، سنت های ارتجاعی و خرافات، ذهنیت کل جامعه را بمباران کرده است.

دولت ها و نیروهای بنیاد گرای اسلامی در خاورمیانه و رژیم فاشیست نژادپرست در آمریکا و نیروهای دست راستی و بنیاد گرایان مسیحی در غرب دو روی یک سکه هستند. مسلمان ستیزی ترامپ و همه نژاد پرستان همان قدر فاشیستی است که یهودی ستیزی در دوران هیتلر بود.

در شرایط کنونی ایران، با همبستگی مبارزاتی در بین مردم است که می توان راه را برای هر گونه فرصت طلبی، جنگ احتمالی علیه ایران توسط امپریالیست های آمریکایی و مصادره ی مبارزات زنان و مردم ایران، بست. چرا که حلقه های مبارزات مردم از هم گسیخته و بی ارتباط نیست. ادامه ی مبارزات کارگران، معلمان دانشجویان، ملیت ها، زنان و... علیه رژیم جمهوری اسلامی می باید آن چنان به هم بپیوند که هیچ قدرتی یارای ایستاده گی در مقابل آن را نیابد.

به همین دلیل در بحبوحه ی سیاست های جنگ افروزانه ی قدرتهای جهانی و در راس آن رژیم فاشیستی ترامپ ما نه در پی «آشتی ملی» با رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی هستیم و نه چشم به «مراحم» نیروهای امپریالیستی داریم؛ چون تضاد منافع این دو نیروی ارتجاعی هیچ ربطی به منافع زنان و اکثریت توده های مردم ندارد. این تضادها بر سر منافع ارتجاعی طرفین است. این آشتی ها و همدستی ها، تحریم ها و جنگ ها برای استقرار و تقویت نظم جهنمی سرمایه است. نظمی که روزانه میلیون ها انسان را به کام مرگ می برد. نظمی که باعث آواره گی ۶۵ میلیون انسان شده است. نظمی که در آن میلیون ها کودک به جای مدرسه رفتن در میدان های جنگ تکه پاره می شوند. نظمی که در هر ثانیه و دقیقه آن یا زنی می میرد، یا زنی توسط خشونت مردسالارانه به قتل میرسد، نظمی که محصولش زنانه شدن فقر، زنانه شدن ایدز، زنانه شدن گرسنگی و زنانه شدن مرگ است. این دو نیروی ارتجاعی برای سرکوب زنان ایران با یکدیگر متحد هستند.

پس می رویم تا همراه با شما زنان و مردان مبارز و با جلب حمایت و همبستگی بیشتر مردم و نیروهای مترقی در سراسر جهان و در پیوند با مبارزات زنان و توده های جان به لب رسیده در ایران، در خدمت به سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست اش، مبارزه را ادامه دهیم.

ما مصمم هستیم مبارزاتمان را در جهت ساختن جهانی ادامه دهیم که در آن هیچ زنی مورد ستم واقع نشود. جهانی که در آن نه به زور، سر زنی حجاب کند و نه به خاطر فقر و گرسنگی زنی را مجبور به تن فروشی و پورن می کند. جهان عاری از خشونت مردسالاری سرمایه داری، جهانی که هیچ انسانی در آن گرسنه نیست. جهانی که انسان ها به اندازه کار و نیازشان از آن بهره می برند. جهانی که دیگر خبری از یک قشر نازک انگل که دسترنج میلیون ها انسان را تصاحب می کند، نیست. جهانی که ستم و استثمار از آن رخت بر بسته است.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

نه به هر گونه دخالت امپریالیستی در ایران و جهان

نه به نام ما

اگر زنان آزاد و رها نباشند، هیچ کس نیست

زنده باد همبستگی جهانی مردم

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)-انگلستان

ژوئن ۲۰۱۹



Free All Political Prisoners

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

به مناسبت ۳۱ امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران



برای مطالعه ی نسخه ی کامل این گزارشات می توانید به سایت سازمان زنان هشت مارس مراجعه نمایید.



آمستردام - ۷ سپتامبر ۲۰۱۹



خرونینگن - ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹



برمن - ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹



مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن در دفاع از زندانیان سیاسی ۴ ژوئن ۲۰۱۹



شرکت در تظاهرات ضد ترامپ / ۵ ژوئن ۲۰۱۹ - لندن

بیانیه ی مشترک سازمان زنان هشت مارس و کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی؛ اجتماعی و خانگی علیه زنان در ایران

به مناسبت سی و یک امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی – به زبان انگلیسی

**The revolutionary mass struggles,
will pave the way to smash the prison doors and free the political prisoners!**

Zeinab Jalalian, Sepideh Gholyan, Esmail Bakhshi, Mojgan keshavarz,

Soheil Arabi, Nasrin Sotoudeh....

These and hundreds more whose names have not been in any media, are political prisoners! The Islamic regime of Iran has captivated tortured, forced to false confession, threatened, murdered, executed, etc. these prisoners in order to create terror among the people and desperately save itself!

Thirty-one years ago, the repressive Islamic regime of Iran tried to consolidate itself by suppressing the freedom seeker, militant, revolutionary and communist forces. The execution of tens of thousands of the best generation of fighters in society in the 1980s, the intensification of women's inferiority, the suppression of national minorities served this purpose.

This suppression, was also a good service to the imperialists. That's why, the imperialists remained silent over that brutal massacre. The silence of the imperialists at that time was an affirmation to one of the world's most cruel regimes. The massacre of a revolutionary generation promised to the imperialists that they could continue their world system of oppression and exploitation by relying on the Islamic regime!

The regime's purpose over that brutal massacre of the political prisoners in the 80's specially those revolutionary leaders who came out of the peoples struggles against reactionary regime of the Shah and had an important role in featuring the path to overthrow the Islamic regime of Iran; was to deprive the people and various movements, of their leaders.

If the regime consolidated itself by this slaughter, today it wants to regain legitimacy and save their shaky system from being overthrown; by imprisoning the labor, women, environment, oppressed minorities, students, teachers and other activists, and prevent the spread of these movements, deepening the revolutionary consciousness and demands. While the regime is struggling for its life, it is determined to create terror among the people by brutal suppression on the one hand, and on the other hand to show the imperialists that they can still control the society with their naked repression.

But today the situation has changed! Today, millions of people in the lower class of society are eager for the full revolutionary overthrow of this regime. Those who chanted slogans of “**down with Islamic regime**”, “**no to reformists, no to fundamentalists**” and so on in irreconcilable fight against the Islamic regime, and in large part smashed the illusions of choosing between the bad and the worse.

Unlike the 1980s that the Islamic regime thought they could subdue half of society to be obedient women by razor and acid throwing, to force hijab on them; instead, women, in medieval prisons and in larger prison of society, sowed the seeds of struggle by fighting and resisting the regime and its anti-women laws, at the heart of which was the compulsory hijab. A seed that, during the forty years of women's struggle and resistance against compulsory hijab and other forms of violence against women, grew into a young but loaded seedling in the aftermath of January 2018 when the forms of struggle intensified and women removed hijab in the streets. This seedling has shown that rebellious women by removing hijab and propagating it throughout the society, by not fearing of arrest, fines, torture, and heavy prison sentences, are hoping for a society in which women's bodies neither belong to state, nor religion, nor men.

With the regime being in a deep political, economic and social crisis and facing an international sanction; attacking women and their basic rights and detaining women's rights activists is on the agenda of all the ruling reactionaries. That is why a large proportion of political prisoners in the current situation are women. Islamic fundamentalists in Iran are also aware of the strategic role and position of women in abolishing rotten and old relations and establishing new ones. They see that the accumulated anger and hatred in women's participation in all movements especially forced hijab, could destroy their system, if it is released. Now, more than ever before, the radical women's movement and its activists not only must bring the issue of the fight against forced hijab, separation of religion and state and other demands, into other campaigns, but also must capture the flag of struggle for the freedom of all political prisoners. Because putting forward these demands in the labor movement, student movement, teachers' movement, and so on, will help to spread the revolutionary struggle to overthrow the oppressive and anti-woman Islamic regime and will pave the way for smashing the prison doors and releasing the political prisoners!

The call for "unconditional release of all political prisoners" in all campaigns and movements, with the slogan "**we neither forget nor forgive**", can clear the boundary with all reactionary groups in power, all opportunist and pro-imperialist forces. Because fulfilling the demands to bring to trial all the perpetrators of criminal massacres of the 1980s and summer of 1987, as well as the freedom of all political prisoners, has a direct link to the revolutionary overthrow of the Islamic regime and the establishment of a new and revolutionary society. A society in which no one is imprisoned, tortured, and executed for their dissent.

8 March Women Organization (Iran-Afghanistan)

Campaign to fight state- domestic- social violence against women in Iran

August 2019

www.8mars.com / zan_dem_iran@hotmail.com / www.youtube.com/8marsorg

www.facebook.com/8marsorg / <https://t.me/eightmars>

www.kaarzaar.org

karzar.zanan.2016@gmail.com

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 48/ October 2019



www.8mars.com

youtube.com/8marsorg

facebook.com/8Marsorg

zan_dem_iran@hotmail.com

Telegram: @eightmars

Price: €5- £5